

ماهنامه جلال نیاز اندیشه روز

شماره چهارم :: تیر ۹۹

این شماره: مثبت اندیشی و فرهنگ کار

ثبت و انتقال تجربه ها برای همفکری، همدلی و همراهی نسل ها





ماهنامه جلا :: نیاز اندیشه روز

ماهنامه فرهنگی
ثبت و انتقال تجربه های ارزشمند
ایجاد فرصت همفکری، همدلی و همگامی با نسل جوان

- مدیر مسئول: شهرزاد تولیت
- سردبیر: محسن فردرو
- با همکاری گروه نویسندگان - گروه کارشناسی دفتر آینده پژوهی
- امور اجرایی: مریم علاءالدینی
- هماهنگی: سارا فردرو
- طراحی و صفحه آرایی: محبوبه براهیمیان
- اطلاع رسانی: محمدرضا پیری - حسین قدمی
- نشانی پایگاه اینترنتی: fekrvarzi.ir
- قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

علاقتمندان می‌توانند مطالب، دیدگاه ها و آثار فرهنگی و هنری خود را برای
انتشار به آدرس Fardroo@outlook.com ارسال نمایند

فهرست مطالب

۴	 سخن سردبیر.....
۵	 چگونه بهترین کار انجام می شود؟.....
۷	 فرهنگ کار آفرینی.....
۱۱	 رفتارهای فرهنگی در شرایط تحریم اقتصادی و گسترش ویروس کرونا.....
۱۵	 اندر حکایت اکتساب ویروس کرونا.....
۱۶	 مسئله شناسی.....
۱۸	 شش قانون برای ساده سازی کارهای پیچیده.....
۲۰	 آتش اشتیاق را در نهاد دیگران برانگیزید
۲۲	 کار آمدی موثر اقتصادی
۲۴	 اثر شروع تازه
۲۵	 مهارت شماره یک.....
۲۶	 توانایی زیست بوم ها.....
۲۷	 اقتصاد و بازار کار.....
۳۰	 فرمول چهاربخشی ارائه بازخورد موثر.....
۳۲	 حرفه جدید
۳۳	 چگونه هدف مان را پیدا کنیم ؟.....
۳۴	 سهم ذهنی اطلاعات ناخواسته.....
۳۵	 آرام سازی ذهن و جسم برای کودکان و نوجوانان.....
۳۹	 تاثیر شبکه ها بر زندگی شما.....
۴۰	 گفتگو با استاد مسیح افقه
۴۶	 گفتگو با کارگردان ۴۲۰ اثر تلویزیونی
۴۸	 یادداشتی درباره سریال هم گناه.....
۴۹	 معلم جایگزین.....
۵۰	 ماتریس اخلاقی کار.....
۵۱	 مرکز خدمات روانشناسی و مشاوره آگاپه.....
۵۲	 دیوار چین.....
۵۳	 خستگی تصمیم
۵۴	 آیا موفقیت همیشه بدست می آید؟.....
۵۶	 عدالت در کسب و کار چه تأثیراتی دارد؟.....

فهرست مطالب

۵۸	 کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی - تحولات چهار دهه اخیر.....
۶۲	 هدف زندگی چیست.....
۶۵	 چند گانگی فرهنگی.....
۶۶	 یاد خدا.....
۶۶	 گرانمایه ترین بی نیازی خرد است.....
۶۷	 جشن تیرگان.....
۶۸	 پسرت را برای آینده تربیت کن.....
۷۱	 مهارت آموزی زبان.....
۷۳	 خلاصه انگلیسی ماهنامه شماره ۲.....

سخن سردبیر



محسن فردرو



سلام بر دوستان عزیزم



این شماره ماهنامه را با عنوان مثبت اندیشی و فرهنگ کار تنظیم نمودیم. در حقیقت فرهنگ کار در نگاه مثبت اندیش ما نهفته است. اگر کار را ارزش و خدمت تلقی کنیم نیروی حیاتی برای تحرک و تلاش خواهیم داشت. مثبت اندیشی در کار موجب رفتار مولد می شود، رفتار مولد به معنی رفتار های سازنده با کیفیت و خدمت کننده است که در اختیار جامعه قرار می گیرد و جامعه را به سوی رفاه و خوشبختی پیش می برد، رفتار مولد در مقابل کارگری قرار دارد کارگری تلاش و خلاقیت و نوآوری را کاهش می دهد و بر خلاف آن رفتار مولد، کار آفرینی، رشد و ایجاد فرصت های شغلی جدید را به وجود می آورد.

مثبت اندیشی در مقابل منفی گرایی قرار دارد، منفی گرایی زندگی را تیره و تار می کند، فرصت ها را از بین می برد، توانایی فعالیت و کار را کاهش می دهد، افسردگی ایجاد میکند و انگیزه ها را نابود می سازد، مثبت اندیشی را می توانیم از ایجاد تغییرات مثبت در زندگی خودمان و دیگران شروع کنیم. برای مثبت اندیشی باید عمیقاً به مردم اهمیت بدهیم، اگر اطراف شما را افراد منفی گرفتن که معمولاً فقط نیمه خالی لیوان را می بینند جای آن ها را با افراد خوش بین و خوش فکر عوض کنید. مثبت اندیشی موجب میشود که ما یک شنونده خوب باشیم تا بتوانیم از تجربه ی دیگران استفاده کنیم و از آنها بهره بگیریم و همیشه آماده یادگیری باشیم و اعتماد دیگران را به دست بیاوریم.

مثبت اندیشی اعتماد به نفس و سلامت روانی ما را تقویت می کند، یکی از ویژگی های مثبت اندیشی این است که به ما فرصت کار دلسوزانه و فرصت کار جمعی می دهد. کارگروهی، اعتماد به دیگران و اعتماد به یک تیم همکار، در نگاه مثبت اندیش، کار تبدیل می شود به یک فعالیت اقتصادی ارزشمند که حداکثر بازدهی را برای خودمان و جامعه دارد، موجب می شود که تصور مثبتی از کار و اهمیت آن داشته باشیم. چه کسانی کار گریز هستند؟ چه کسانی از کار طفره می روند؟ چه کسانی کارها را ناقص انجام میدهند؟ چه کسانی کارها را نیمه کاره رها می کنند؟ چه کسانی محیط کار را دلسرد می کنند؟ چه کسانی محیط کار را پر از حسادت می کنند؟ چه کسانی انرژی کار و کار تیمی را از بین می برند؟ چه کسانی کارها را سخت می کنند؟ همه ی آن ها کسانی هستند که منفی گرا هستند.

پیش فرض هایی مثل مثبت اندیشی و یا خدای ناخواسته منفی گرایی، در عمیق ترین لایه ی هر فرهنگ وجود دارد. مثبت اندیشی در فرهنگ هر جامعه به ارزش های مؤثر و کارا تبدیل می شود و منفی گرایی در لایه های فرهنگی جامعه تبدیل به عوامل مخل فعالیت جمعی می شود. منفی گرایی نمونه فقر فرهنگی است و فقر فرهنگی به فقر اقتصادی دامن میزند، یادمان باشد که با مثبت اندیشی می توانیم فرهنگ کار را تقویت کنیم. ان شاء الله



یک زیست شناس تکاملی در دانشگاه پرودُ به نام ویلیام مویر مطالعه ای در مورد مرغ ها انجام داد. او به بهره وری علاقه مند شد، بهره وری در مورد مرغ ها آسان است چون می توانیم تخم مرغ ها رو بشماریم. او می خواست بداند چه چیزی میتواند مرغ ها را بارورتر کند، بنابراین یک آزمایش جالب طراحی کرد. مرغ ها در گروه هایی زندگی می کنند، در ابتدا یک گروه متوسط را انتخاب کرد، و برای شش نسل متمادی آنها را تنها گذاشت. بعد گروه دومی را تشکیل داد که بیشترین و بهترین بهره وری را داشتند. بعد از اینکه شش نسل گذشت، متوجه شد که در گروه اول همه آنها پر گوشت و تولید تخم مرغ به شدت افزایش یافته بود و بهره وری رسیده بودند. اما در گروه دوم که سوپر مرغ ها حضور داشتند تغییری ایجاد نشده بود. متاسفانه در طول ۵۰ سال گذشته، ما اکثر سازمان ها و اجتماعات را بر اساس مدل سوپر مرغ اداره کرده ایم. ما فکر کردیم که با به وجود آوردن سوپر استارها به موفقیت می رسیم، بهترین افراد و منابع و قدرت را در اختیار می گذاریم، اما نتایج دقیقا مانند آزمایش ویلیام مویر است: تجاوزه، بدکاری و حیف و میل. بنابراین ما واقعا به راه بهتری برای کار کردن احتیاج داریم و یک راه غنی تر نمودن زندگی.

چگونه بهترین کار انجام می شود؟

مارگارت هفرنان

عاملی که بعضی از گروه ها را به طور مشخص موفق تر و بهره ورتر می سازد چیست؟ این سوال را یک گروه درموسسه تکنولوژی ماساچوست بصورت پژوهشی دنبال نمودند. آنها این سوال را از صد ها داوطلب پرسیدند، آنها را در گروه هایی قرار دادند و مسئله های بسیار مشکلی برای حل کردن دادن مطرح کردند. چیزی که اتفاق افتاد دقیقا چیزی است که شما انتظار دارید، بعضی از پروژه ها بسیار موفق تر از بعضی دیگر بودند، ولی چیزی که واقعا جالب بود، این که موفق ترین گروه ها، گروه هایی نبودند که یک یا دو شخص با آی کیو بسیار بالا حضور داشتند. همینطور گروه هایی که بیشترین تراکم افراد با هوش را دارا بودند جزء موفق ترین ها نبودند. در عوض گروه هایی که سه ویژگی رو داشتند، موفق ترین ها بودند. اول از همه، بیشترین حساسیت اجتماعی رو نسبت به همدیگر داشتند. ثانيا، گروه های موفق تقریبا به طور مساوی برای یکدیگر وقت می گذاشتند، هیچ کدام برتر نبودند، ولی هیچ کدامشان هم نخودی نبودند. و ثالثا، موفق ترین گروه ها زن های بیشتری داشتند. در مورد گروه های بهتر، یک نکته کلیدی وجود دارد و آن هم ارتباط اجتماعی اعضا با یکدیگر است.

گروه هایی که اعضا آن با یکدیگر هماهنگ و حساس هستند، ایده ها جریان می یابد و رشد پیدا می کند. آنها انرژی و امکانات را تلف نمی کنند. هسته اصلی موفقیت، فرهنگ مفید بودن است. اکنون این فرهنگ بسیار ضعیف شده است، ولی این واقعا چیزی است که گروه ها برای موفقیت نیاز دارند، فراتر از هوش فردی است. مفید بودن یعنی این که من نباید همه چیز را بدانم، من فقط باید در بین کسانی کار کنم که می توانند، به خوبی کمک کنند و کمک بگیرند. چیزی که سودمندی می آورد شناخت افراد از یکدیگر است. وقتی من اولین شرکت نرم افزار خودم را داشتم، متوجه شدم که گیر افتاده ام. اختلافات زیادی وجود داشت، کم کم متوجه شدم افراد باهوش و خلاق که استخدام کرده ام همدیگر رو نمی شناسند. آنها به شدت مشغول کار فردی خودشان بودند، آنها حتی نمیدانستند که کنار چه کسی نشسته اند، و فقط زمانی به جنب و جوش رسیدیم که به اصرار من کار را متوقف کردیم و زمانی را برای شناخت یکدیگر صرف کردیم. سوئدی ها حتی یک لغت خاص برای این مورد دارند. میگویند Fika یعنی تجدید اجتماع. اگر بخواهید در کار پیشرفت کنید، چیزی که افراد نیاز دارند حمایت اجتماعی است، چیزی که افراد را تشویق میکند ارتباط، اعتماد و صداقت بین آنهاست. چیزی که مهم هست ارتباط صادقانه بین همکاران است. وقتی تمام این ها را در کنار هم قرار می دهیم، چیزی که بدست می آید سرمایه اجتماعی نام دارد. سرمایه اجتماعی دلگرمی و اتکا متقابل که اعتماد را میسازد. سرمایه اجتماعی چیزی است که به شرکت ها قدرت حرکت می دهد، بنابراین تیم هایی که بیشتر با یکدیگر کار می کنند بهترند، چون زمان بیشتری داشته اند تا بتوانند اعتماد و خلوص نیت خودشان را نشان دهند. زمانی که آلکس پنتلند به یک شرکت پیشنهاد داد که زمان استراحت شان را به طوری تنظیم کنند تا افراد فرصت داشته باشند که با یکدیگر صحبت کنند، سود شرکت بیش از ۱۵ میلیون دلار، و میزان رضایت کارمندان ۱۰ درصد افزایش یافت.

ما عادت نداشتیم این گونه درمورد، استعداد و خلاقیت صحبت کنیم. ما عادت کرده ایم در مورد ستاره ها صحبت کنیم. وقتی با تولید کنندگان آلبوم های موفق صحبت می کنم، میگویند که، "ما سوپرستارهای زیادی در موسیقی داریم. اما مدت زیادی دوام نمی آورند. آنها دوام می آورند که همکاری فوق العاده ای با یکدیگر دارند، وقتی دیگر نخواهیم سوپر مرغ باشیم. مدیریت کردن توسط رقابت استعدادها شکست خورده است و این کار کارمندان را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. حالا رقابت باید جای خودش را به سرمایه اجتماعی بدهد. برای دهه های متمادی ما سعی کردیم با پول افراد را تشویق به کار کنیم. بسیاری از تحقیقات نشان می دهند که پول ارتباط اجتماعی را از بین می برد. حالا باید بگذاریم مردم همدیگر رو تشویق کنند. حالا ما باید مدیریت را دوباره تعریف کنیم به صورت فعالیتی که شرایطی را ایجاد می کند که هر فرد بتواند با شهادت فکر خود را با بقیه به اشتراک گذارد. ما می دانیم که این روش جواب میدهد. هیچ ستاره ای در تیم وجود ندارد. ما به همه ی افراد نیاز داریم. همه افراد بسیار مهم هستند. ما برای یک هدف کار می کنیم. ما می توانیم انرژی را آزاد کنیم و ابتکار و نیروی حرکتی که نیاز داریم را بدست بیاوریم.



فرهنگ کارآفرینی

تنظیم کننده : داود پاک نیت

مقدمه

به کارآفرینان روی آورده‌اند. در واقع چرخ‌های توسعه اقتصادی همواره با توسعه کارآفرینی به حرکت در می‌آیند. از سوی دیگر تغییر فراگیر روش‌ها و نگرش‌ها طی چند دهه اخیر، توجه بسیاری را به آموزش و پرورش و نیز جذب و به کارگیری مدیران کارآفرین سوق داده است. توجه به کارآفرینی و ایجاد و توسعه آن علیرغم وجود بعضی انگیزه‌های مشخص گام مثبتی در جهت ایجاد فضای مناسب جهت توسعه، افزایش منابع ملی، کاهش نرخ بیکاری، تعادل ساختاری و توسعه در شهرها و روستاها خواهد بود. با عنایت به در پیش رو بودن گام دوم انقلاب و اهمیت حوزه فرهنگ و با ملحوظ نمودن آمار قابل توجه متقاضیان اشتغال و کارآفرینان در کشور عزیزمان ایران، می‌طلبید که توسط متولیان امر به این موضوع مهم و از پیش پا برداشتن موانع موجود در این زمینه و تدوین برنامه راهبردی مربوط توجه خاص معمول گردد.

بدون شک می‌توان عنوان نمود که : اولین گام جهت شناخت و تبیین درست هر مفهوم یا پدیده، ارائه تعریف روشنی از آن است. کارآفرینی نیز مانند سایر واژه‌های مطرح در علوم انسانی هنگامی قابل تحلیل و تبیین است که بتوان تعاریف روشن و مشخصی از آن ارائه کرد. در مورد کارآفرینی تعریف واحدی وجود ندارد و از ابتدای طرح آن در محافل علمی، تعاریف متفاوتی از دیدگاه‌های گوناگون برای آن بیان گردیده است و عمدتاً مختص حوزه های صنعتی و بازرگانی گردیده است و فعالیت های کار آفرینانه حوزه فرهنگ تا حدود زیادی مورد غفلت واقع شد اند. اکنون در عرصه جهانی افراد خلاق، نوآور و مبتکر به عنوان کارآفرینان منشاء تحولات بزرگی در زمینه‌های تولیدی و خدماتی شده‌اند که از آنها به عنوان قهرمانان ملی یاد می‌شود. طی سال‌های ۱۹۶۰ - ۱۹۸۰ در هندوستان، تنها ۵۰۰ مؤسسه کارآفرینی شروع به کار کرده‌اند، و حتی شرکت‌های بزرگ جهانی برای حل مشکلات خود

کارآفرین

واژه کارآفرین از کلمه (Entrepreneur به معنای متعهد شدن) مشتق شده که در اصل از زبان فرانسه به دیگر زبان‌ها راه یافته است. انگلیسی‌ها سه اصطلاح با نام‌های ماجراجو، متعهد و کارفرما را در مورد کارآفرین به کار می‌بردند. از نظر آنها، کارآفرین کسی است که متعهد می‌شود مخاطره‌های یک فعالیت اقتصادی را سازماندهی، اداره و تقبل کند.

در واقع کارآفرین کسی است که نوآوری خاص داشته باشد. این نوآوری می‌تواند در ارائه یک محصول جدید، ارائه یک خدمت جدید، در طراحی یک فرآیند نوین و یا نوآوری در رضایت مشتری و... باشد.

کارآفرینان در واقع به تغییر به عنوان مقوله تعیین کننده می‌نگرند، آنها ارزش‌ها را تغییر می‌دهند و ماهیت آنها را دچار تحول می‌کنند. آنان برای تحقق این ایده، قدرت ریسک‌پذیری خود را به کار می‌گیرند. به درستی تصمیم‌گیری می‌کنند و از این رو هر کس به درستی اتخاذ تصمیم نماید به نوعی کارآفرین تلقی می‌شود.

از نظر «شومیتز» کارآفرین نیروی محرکه و موتور توسعه اقتصادی است. وی مشخصه کارآفرین را نوآوری می‌داند. همچنین «جفری تیمونز» معتقد است که کارآفرین فردی است که باعث خلق بینشی ارزشمند از هیچ می‌شود.

کارآفرینی

فرآیندی که بتواند با استفاده از خلاقیت، چیز نویی را همراه با ارزش جدید با استفاده از زمان، منابع، ریسک و به کارگیری همراهان بوجود آورد کارآفرینی گویند. کارآفرینی فقط فردی نیست. سازمانی هم می‌تواند باشد حتی شرکت‌های بزرگ اعم از دولتی و خصوصی هم می‌توانند به کارآفرینی دست زنند. امروزه حتی صحبت از دولت کارآفرین به میان آمده است.

به عقیده «ارتور کول» کارآفرینی عبارت است از: فعالیت هدفمند که شامل یک سری تصمیمات منسجم فرد یا گروهی از افراد برای ایجاد، توسعه یا حفظ واحد اقتصادی است. «روبرت نشتات» کارآفرینی را قبول مخاطره، تعقیب فرصت‌ها، ارضای نیازها از طریق نوآوری و تأسیس یک کسب و کار می‌داند. از نظر «پیتر دراگر» کارآفرینی یک رفتار می‌باشد و در واقع بکاربردن مفاهیم و تکنیک‌های مدیریتی، استانداردسازی محصول، بنا نهادن کار بر پایه آموزش می‌باشد.



عوامل کلیدی کارآفرینی

شش عامل کلیدی در مورد کارآفرینی وجود دارد که عبارتند از:

- انعطاف پذیری
- اهل کار و عمل
- اعتماد به نفس و خودباوری
- واقع بینی
- تخصص و تعهد
- پشتوانه مالی مناسب

• شناخت هدف

• داشتن افق و چشم انداز روشن

• یکارگیری خلاقیت های ذهنی

• جامعه گرا و جامعه پذیر بودن

• شهامت، ابتکار، امیدوار و ریسک پذیر بودن

• واقع بینانه برخورد کردن با تفاوت بین خلاقیت ها و فرصت ها

ویژگی های کارآفرینان

تا به حال ویژگی زیادی در خصوص کارآفرینان بیان شده است.

همه کارآفرینان در صفات فردی یکسان نیستند اما ویژگی های

عمومی در آنها وجود دارد که عبارتند از:

• خلاقیت و نوآوری

• هدف گرایی

• ریسک پذیری

• فرصت گرایی و فرصت شناسی

• آینده نگری و دوراندیشی

مزایا و منافع کارآفرینی

• کارآفرینی عامل ترغیب و تشویق سرمایه گذاری است.

• کارآفرینی عامل تحریک و تشویق حس رقابت است.

• کارآفرینی عامل تغییر و نوآوری است.

• کارآفرینی باعث ایجاد اشتغال می شود.

• کارآفرینی کیفیت زندگی را بهبود می بخشد.

• کارآفرینی موجب توزیع مناسب درآمد می شود.

بنابر منافع مذکور، امروزه در تمام سرمایه گذاری های دنیا سعی بر

این است که مغزهای متفکر صنعتی را شناسایی و جذب کنند به

دلیل اینکه دنیای امروز، جهان علم و تکنولوژی است و ارزش اصلی

تولید در مغز انسان ها نهفته است.

نقش کارآفرینی در اشتغال

زمانی که کارآفرینان یک شغل جدید را شروع می کنند بالطبع حداقل به یک یا چند نیروی استخدامی نیاز دارند تا کارهای خود را سامان بخشند. کارآفرینان به علت قابلیت اشتغال زایی که دارند، به کاهش نرخ بیکاری که از اهداف کلان اقتصادی، اجتماعی، دولت ها است کمک می کنند. بنابراین، کارآفرینی می تواند زمینه ساز اشتغال نیروی کار باشد و نوآوری که در یک فعالیت اقتصادی توسط خود فرد ایجاد می شود منجر به ایجاد اشتغال در جامعه می شود. بر اساس آخرین نظرسنجی که تحت عنوان فرهنگ کار و نگاه ایرانیان در آن انجام شده است فقط ۴۲ درصد از جمعیت ایران خواهان شغل های ثابت اداری و یا در چارچوب شغل های وظیفه گرایی هستند. این در حالی است که در سال ۲۰۰۰ بیش از ۶۲ درصد از جمعیت دنیا اظهار داشتند که می خواهند دارای شغل مستقل (فعالیت خوداشتغالی) باشند، ۳۴ درصد از کل جمعیت بالا آماده پذیرش ریسک به منظور دستیابی به رضایت شغلی متکی بر فعالیت های فردی تأکید داشتند. امروزه روحیه کارآفرینی به شدت در میان جمعیت جوان ایران در حال گسترش است. از طرفی با توجه به شرایط اقتصادی، اجتماعی کشور در حال حاضر، توجه به کارآفرینی بیش از پیش حائز اهمیت شده است. با عنایت به اعمال سیاست کاهش تصدی گری دولت و همچنین محدودیت های سرمایه گذاری در بخش خصوصی، سوق دهی جوانان و زنان جویای کار به سمت مشاغل کارآفرینی و خوداشتغالی ضرورت می یابد. مملکتی که یکی از آغاز کنندگان تمدن بشری بوده احتیاج به جوانانی دارد که کانون های تولید و اشتغال را در جامعه تشکیل دهند.



آموزش کارآفرینی

پژوهش ها نشان می دهد که مهمترین عامل مؤثر در حرکت کارآفرینی از قوه به فعل، بروز روحیه کارآفرینی در افراد از طریق آموزش می باشد. سازمان بین المللی کار (ILO) به منظور ارتقاء کارآفرینی مدیران صنایع کوچک، برنامه های آموزشی و مشاوره ای با عنوان SIYB در کشورهای مختلف بوجود آورده است. این برنامه ها که عملکرد مؤسسات کوچک اقتصادی را بهبود می بخشد برحسب توانایی مدیران صنایع کوچک و نوع فعالیت طراحی شده اند. قابل توجه است که با طی دوره ۹۰، SIYB درصد شرکت کنندگان با اصول اولیه کسب و کار آشنا شده اند و ۵۰ درصد از کارآفرینان مهارت های خاص مدیریتی را فرا گرفته اند. در حال حاضر ILO در ۷۰ کشور دنیا برنامه SIYB را که هدف آن رشد کارآفرینی در صنایع کوچک است به اجرا آورده است.

کارآفرینی در ایران

طی یک دهه از اجرای برنامه SIYB توسط ILO در کشورهای مختلف جهان، بیش از صد هزار کارآفرین تحت آموزش قرار گرفته اند. با استفاده از الگوی SIYB و تجارب ارزنده ای که از اجرای آن بدست آمده و با توجه به شرایط اقتصاد ایران، چارچوبی برای تشکیل دوره های آموزشی کارآفرینی در ایران در قالب طرح "ستاد آموزش کارآفرینی ایران" (SAKA) طراحی و ارائه شده است. همچنین مؤسسه کار و تأمین اجتماعی با استفاده از منابع بین المللی کار (ILO)، طرح آموزش کارآفرینی را در سال ۱۳۶۷ ارائه نمود و همزمان با تدوین نظام جدید آموزشی، در سال ۱۳۶۸ «کارآفرینی» را به عنوان یکی از دروس رشته کار و دانش پیشنهاد کرد. در طرح آموزش کارآفرینی تأکید شده است که «آموزش برای ایجاد اشتغال با مزد» دیگر تنها راه حل مقابله با مشکل فزاینده بیکاری نبوده و قلمرو آموزش از فرهنگ «برای دیگران کار کردن» فراتر رفته است. مهارت محوری نیز از جمله موضوعات مهمی است که در این مقوله باید مورد توجه جدی برنامه ریزان و متولیان امر قرار گیرد.

تجارب چند کشور جهان

اولین کشوری که ترویج فرهنگ کارآفرینی را از سطح دبیرستان شروع کرد ژاپن بود. اولین مؤسسه در توکیو در سال ۱۹۵۶ میلادی آغاز به کار کرد. در سال ۱۹۵۸ میلادی سازمان آموزش و پرورش ژاپن طرحی را برای اشاعه فرهنگ کارآفرینی تحت عنوان سربازان فداکار اقتصادی ژاپن، پیاده و اجرا کرد. براساس این طرح از افراد از سطح دبیرستان ها به مسئله کارآفرینی پرداخته و آموزش دیدند که در حین تحصیل چگونه کار کنند و به دنبال کسب سود باشند و چگونه کشورشان را از وابستگی صنعتی رهایی دهند. به تدریج مسئله کارآفرینی در ژاپن به سطح دانشگاه ها هم کشیده شد. اکنون در ژاپن بیش از ۲۵۰ مؤسسه بزرگ کارآفرینی وجود دارد. بین سال های ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۲ میلادی بیش از ۹۶ درصد نوآوری صنعتی که توانست موقعیت ژاپن را در اقتصاد جهانی به یک موقعیت برتر تبدیل کند توسط کارآفرینان صورت گرفت. البته ناگفته نماند حمایت های دولت هم در این زمینه نقش مهمی داشته است. در انگلستان، دولت به دانشگاه ها جهت آموزش و کارآفرینی یارانه هایی می پردازد. در هلند، برای پرسنل SME ها آموزش های حرفه ای گذاشته شد به طوری که در سال ۱۹۹۸، ۳۲ درصد از SME ها درگیر آموزش حرفه ای بوده اند. همچنین در ایتالیا، ۸۵۵ دوره کسب و کار برای ۱۰۰۰۰ نفر شرکت کننده در بیش از ۲۰ دانشگاه ارائه شده است.

تجارب چند کشور جهان

راهکارهای ترویج کارآفرینی

- خصوص حمایت از فعالیت های کارآفرینی و کارآفرینان نوپا.
- ترویج فرهنگ کارآفرینی و معرفی کارآفرینان نمونه از طریق مطبوعات و قدردانی از آنها.
- ساختن فیلم و سریال در مورد زندگی کارآفرینان نمونه و تشویق مردم به سوی کارآفرینی توسط صدا و سیما.
- وارد کردن مضامین کارآفرینی در کتاب های درسی می تواند بذرا ایجاد انگیزه کارآفرینی را در کودکان بارور کند.
- تبیین شرایط محیطی لازم برای پرورش و

- راهکارهای ترویج کارآفرینی
- با ضرورت روزافزون نیاز به افراد کارآفرین در جامعه ما به ویژه بعد از انقلاب که با رشد صنعت و مشاغل فرهنگی مواجه هستیم باید تمامی ارگان ها با همکاری هم و نهادینه نمودن تفکر سیستمی در این زمینه قدم بردارند و هر کدام نقشی را بر عهده گیرند و نقش دولت در این میان از همه مهمتر است. از جمله:
- تنظیم و تدوین سیاست های بلند مدت و میان مدت در





منابع و مآخذ

- ماهنامه تدبیر، شماره ۷۷، آبان ۱۳۷۶، کارآفرینی، استراتژی مناسب برای بهره‌وری، از: دکتر محمود احمدپور، صفحات ۳۰-۳۱
- ماهنامه تدبیر، شماره ۹۰، بهمن ۱۳۷۷، میزگرد توسعه کارآفرینی، تنگناها و راهکارها، دکتر محمود احمدپور، دکتر کامبیز طالبی، صفحات ۱۱۴، ۲۱، ۱۹، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰
- نشریه کارآفرین، شماره ۸، مرداد ۱۳۸۰، کارآفرینی، از: مصطفی پرخوان رازلیقی، صفحات ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴
- نشریه کارآفرین، شماره ۹، مهر و آبان ۱۳۸۰، خلاقیت و کارآفرینی صفحه ۵۸
- خود اشتغالی، صدیقه علاءفر، ۱۳۷۹، آموزش کارآفرینی، کارآفرینی در ایران، صفحات ۸۵، ۸۴، ۸۲، ۸۱
- سلسله نشست‌های اشتغال و معرفی کارآفرینان نمونه بررسی تجارب کشورها در زمینه توسعه و ترویج کارآفرینی، مهندس ناهید شیخان، مهندس حجت‌اله رضازاده، ۱۳۸۲، صفحات ۱۸-
- توسعه کارآفرینی، استاد دکتر محمود احمدپور، آبان ماه ۱۳۸۲، صفحات ۳۵، ۲۳، ۱۹، ۱۱، ۱۰
- کارآفرینی، منافع اجتماعی حاصل از آن، محدودیت‌ها و سیاست‌ها، الهه راستگو، مرداد ۱۳۸۰، صفحات ۵، ۴، ۳
- سمینار آشنایی با کارآفرینی در سازمان پیشرو، تألیف: دکتر کامبیز طالبی، تیر ماه ۱۳۸۱ (شماره صفحه ذکر نشده است).
- مجموعه مقالات کارآفرینی و فناوری‌های پیشرفته، به کوشش مهندس حمید هاشمی، ۱۳۸۲، شامل:
- خود کارآفرینی، راهبرد اشتغال برای ورود به قرن ۲۱، سعید فتحی، صفحه ۱۱۹
- تحلیل سیستمی از گزینه‌های تأثیرگذار بر پدیده کارآفرینی، شمس‌السادات زاهدی، صفحات ۱۲۵، ۱۲۴
- نقش نظام آموزشی- پژوهشی در توسعه کارآفرینی- کرامت‌اله اکبری صفحات ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۱
- کارآفرینی و نقش آن در اقتصاد ملی- ندا فرحبخش- صفحات ۱۸۲، ۱۸۱
- آموزش کارآفرینی در ایران، بهزاد لامعی، صفحات ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۳

- رشد استعدادهای کارآفرینی.
- برگزاری سمینار، نشر مقاله و ارائه سخنرانی به منظور تغییر دانش و معرفت مدیران و سیاستگذاران و کارگزاران مؤسسات.
 - گسترش فرهنگ کارآفرینی در بخش دولتی و تعاونی.
 - تدوین دوره‌های آموزشی بلند مدت در چارچوب دوره‌های تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا در دانشگاه‌ها، ایجاد مراکز آموزشی مستقل و مراکز آموزشی مدیریت در سطح دبیرستان‌ها و مدارس راهنمایی و ابتدایی.
 - حمایت‌های دولتی و خصوصی جهت فعالیت بیشتر و مطلوب‌تر کارآفرینان.
 - ایجاد و گسترش صنایع کوچک به منظور بهره‌برداری از ظرفیت‌های خالی اقتصاد کشور.
 - اصلاح سیاست‌ها و قوانین دست و پا گیر دولتی.
 - برگزاری جلساتی با حضور کارآفرینان و بیان مشکلات موجود بر سر راه آنان و ارائه شیوه‌های مقابله با آن مشکلات.
 - معرفی یک روز به عنوان روز کارآفرینان تا به عمل آنها ارزش و اعتبار بخشیم.
- در خاتمه امید آن می‌رود که فضای کشور به گونه‌ای فراهم شود که کارآفرینان بتوانند رشد نمایند و این امر مستلزم همکاری نزدیک محافل علمی و مؤسسات اجرایی برای شناسایی و پرورش و توسعه استعدادهای افراد است تا بتوانیم هر چه بهتر و بیشتر از این ذخایر گرانبها به نحو احسن استفاده نماییم و هماهنگ با سیاست‌های کلان نظام اسلامی در زمینه کارآفرینی و اشتغالزایی گام‌های استوارتری برداریم.



رفتارهای فرهنگی در شرایط تحریم اقتصادی و گسترش ویروس کرونا



حدود دو سال قبل بود که فرصتی پیدا شد واز طرف ماهنامه فرهنگ عمومی، خدمت استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسن سبحانی، دکترای علوم اقتصادی و استاد تمام اقتصاد دانشگاه تهران رسیدم. موضوع بحث رفتارهای فرهنگی مورد نیاز در دوران تحریم اقتصادی بود. گفتگویی که همان موقع نیز در فصلنامه فرهنگ عمومی منتشر شد. اخیراً با توجه به رکود اقتصادی بعد از گسترش ویروس کرونا به سراغ یادداشت های اقتصادی خود رفتم، نکات مهمی در صحبت های استاد بود که بهتر دیدم بار دیگر به آن توجه شود:

در سال ۹۷، تخریب هایی به ذهن مردم وارد شد و در مواردی خود مردم در تخریب ذهنیت عمومی مشارکت کردند کاری که فقط با فقدان آگاهی قابل توجیه است. خود بنده در همین اتاق کارم مراجعات زیادی داشتم که در تمام مدت عمر کاری ام نداشتم. مراجعانی از مردم کوچه و بازار که می آمدند و می گفتند که ما کمی پول داریم در حال حاضر طلا بخیریم یا دلار؟ من هم در جواب می گفتم من نه طلا فروشم نه دلار فروش. ولی برایشان توضیح می دادم که به لحاظ فردی ممکن است که خرید ارز یا طلا به نفع شما باشد اما مصائبی که این رفتارهای فردی ایجاد می کند بر سر همه خراب می شود از جمله خود شما. ... انتظار می رود دولت یا مجموعه ای در حاکمیت مثل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی یا رسانه ها بُعد فرهنگی این قضیه را مبنی بر اینکه انحراف ذهنیت ها به واسطه جهل مردم نسبت به مسائل چقدر می تواند مخرب باشد و یا چقدر این نا آگاهی می تواند توزیع درآمد را در جامعه خراب کند که دهه ها مردم بخاطر فقری که متوجه آن ها می شود به مسائل فرهنگی اصلاً فکر نکنند ...

نکته بعدی مهم مورد اشاره استاد رواج فرد گرایی بیش از حد در جامعه بود. این فرد گرایی و ترویج آن، چگونگی فرهنگی این دوران را مطرح می کنند. برخی از مردم به رغم اینکه، از دین و اسلام گفتگو می کنند ولی در عمل جز خودشان هیچ کس و چیزی را نمی بینند و اصولاً کمترین نوع دوستی از خود نشان نمی دهند. همچنین ایشان در مورد فعالیت بخش خصوصی ایران نظرشان این بود که: بخش خصوصی در این ماجرای نوسانات شدید نرخ ارز معطوف به تحریم در سال ۹۷ مثل گذشته شکست خورد به این معنی که نشان داد بخش خصوصی مولد نیست. بخش خصوصی نامولد است. در این واقعیت سخت تحریم نیز وقتی اقشاری از این مجموعه (بخش خصوصی) نوسانات بازار ارز را درست کردند، در واردات اخلاص نمودند، احتکار کردند، یا اجناس ارزان خریداری شده را فقط به بهانه تغییرات قیمت ارز، گران فروختند و یا توجه نکردند به اینکه این قیمت ارز، قیمتی جعلی است و ساختگی؛ حتی یک اعلامیه مبنی بر براءت از رفتارهای این چینی صادر

دکتر در پاسخ به سؤال اصلی، رفتارهای فرهنگی مورد نیاز در دوران تحریم اقتصادی، فرمودند: اتخاذ سیاست های تحریمی از طرف دشمن اتخاذ سیاست های آگاهانه ای است. بطور طبیعی این شرایط تأثیری بر زندگی مردم می گذارد که بخشی از آن فرهنگی است که امکان تفکیک آن از بقیه مقولات وجود ندارد و الان ما درباره آن گفتگو می کنیم. این که می گویم نمی توان تفکیک کرد این است که اگر فرهنگ را به معنای شیوه زندگی بگیریم این شیوه زندگی به هر حال وجوه اقتصادی، سیاسی، قضایی و اجتماعی دارد که همه این ها یک واقعیت را بیان می کنند. لذا یک پدیده اقتصادی در وجه فرهنگ مؤثر است و فرهنگ نیز بر پدیده های اقتصادی و سیاسی و ... تأثیر دارد. در باره اینکه رفتار فرهنگی مورد نیاز برای این دوران از طرف مردم و حاکمیت به چه صورت باید باشد می توان بعضی از موارد را عنوان کرد ولی باید اذعان کرد که تحقق این موارد خیلی ساده نیست چون هم جنس آن از عناصر فرهنگی است که تحقق اش زمان مند است و هم ملت از شرایط و حال و هوای سال های پیروزی انقلاب فاصله گرفته اند. در حقیقت می توان گفت یکی دو نسل جابجایی رخ داده و لزوماً ارزش های ایدئولوژیک و هنجارهای آغاز انقلاب در سطح و عمق موجود آن زمان وجود ندارد. ... علاوه بر این تکنولوژی ارتباطات این نسل را بسیار متفاوت از نسل های گذشته کرده است. معهداً و علیرغم این واقعیات به نظر می رسد که اگر رفتارهایی برای گذراندن این دوره سخت اتخاذ شود قطعاً می تواند تسهیل گر گذار از دوران تحریم باشد ...

از جمله نکات مهمی دیگری که در سخنان استاد وجود داشت این بود که اشاره نمودند: از جامعه انتظار می رود که بسیاری از مسائل را بداند ولی آنقدر پیچیدگی و مشکلات وجود دارد که نقل درستی از اینکه چه چیزی در حال وقوع است و به تبع، تلقی صحیحی از اینکه حال او چه باید بکند وجود ندارد. همه مسائل تحریم در سطح عمومی قابل گفتن نیست ولی این چنین هم نیست که هیچ کدام از مسائل اش را نتوانیم بگوئیم و با سکوت از سر موضوعات بگذریم به عنوان مثال: به واسطه سکوت دولت در قبال تحولات نرخ ارز

موسیقی که انتخاب می شود، فیلمی که انتخاب می شود، همه اینها باید پشتیبانی از همین مسائل اصلی کشور را تکرار کنند و پژواک دهند. در حالیکه ممکن است ما در ساخت فیلم سوژه هایی را انتخاب کنیم که لزوماً مسأله کشور از حیث تولید نبوده و یا در انتخاب کتاب، کتابی را انتخاب کنیم که درباره این مسائل نبوده باشد لذا نیروهای ما پخش شده است. فرهنگ باید به عنوان یک جزء تفکیک ناپذیر این اهداف اصلی کشور، کار متناسب اش را انجام می داده که متأسفانه چنین چیزی وجود ندارد. همانطور که وزارت خارجه باید دیپلماسی اقتصادی اش (وقتی مسئله اصلی کشور تولید است) در خارج از کشور فعالیت از هر بخش دیگری باشد. یعنی بر این بیست بخش باید یک روح حاکم باشد نه اینکه بیست بخش با بیست روح داشته باشیم. ... وقتی در مورد افزایش اعتماد و سرمایه اجتماعی در جامعه ایرانی از استاد سؤال کردم، دکتر نظرشان این بود که: باید جامعه را شناخت که در چه وضعیتی است و چطور فکر می کند. جامعه ما، جامعه ای است که برای دهه های طولانی، جامعه دولتی و حکومتی بوده است. مثلاً قبلاً می گفتند و الان نیز به نوعی می گویند که درآمد از یک آب باریک دولتی، به ده ها درآمد خصوصی ارجحیت دارد.

یا با وجودی که مجلس قانونی را تصویب می کند اما مردم بیشتر دولت را در اداره امور حاکم و مؤثر می دانند. خوب یا بد، جامعه وابسته به دولت است و از دولت انتظاراتی دارد. در چنین جامعه ای که امروز، به شکاف طبقاتی زیادی هم دچار شده و فقر در آن زیاد است.

وابستگی به دولت تشدید شده است یعنی مردم انتظار دارند دولت ورود پیدا کند و این مسائل و مشکلات را حل کند. با توجه به این نوع نگرش، قهراً مردم کوچکترین رفتارهای دولت ها را، چه مثبت و چه منفی، می بینند و از آن ها تأثیر می گیرند. دوم اینکه برای جامعه ما ویژگی دیگری هم مطرح شده و آن اسلام است. اکثر قریب به اتفاق مردم اسلام را در رفتار عاملان دولتی و نمایندگان مجلس و ... جستجو می کنند در حالی که از سپیده دم ظهور اسلام همیشه گفته شده است دین از باید هایی صحبت می کند که لزوماً در جامعه وجود ندارند یعنی رفتار مسلمانان یک بحث است و رفتار مورد انتظار دین بحث دیگری است. ولی همواره مردم به کارکرد های عوامل حکومتی نگاه می کنند و می گویند این رفتار اسلامی است و نمی توانند بین رفتار اسلامی و رفتار مسلمانی تفکیک کنند. لذا حاکمیت و همه کسانی که درگیر قدرت هستند باید با توجه به این واقعیت ها توجه می کردند و همچنان توجه کنند که هر کوتاهی از سوی حاکمیت، از دستگاه های دولتی گرفته تا همه قوا از طرف جامعه در این چهار دهه به حساب اسلام گذاشته شده است ... از دیگر نکات مهم گروه های مرجع هستند. گروه های مرجع می توانند در مواقع بحران میلیون ها هوادار خود را به سمت وحدتی نجات بخش سوق دهند اما اگر ساختار به گونه ای باشد که هیچ شخصیت ملی قابلی بعد از پایان مسئولیت اش اعتبار و پرستیژ خود را حفظ نکند و یا از دست بدهد در این صورت آن قابلیت بسیج عمومی خود را از دست می دهد که به ضرر منافع ملی است و در مورد کشور ما این مسائل نیز رخ داده

نشد. این واقعیت نشان از عمق فردگرایی مصیبت بار و به ضرر دیگران در جامعه ما می کند. مقابله با تحریم با جستجوی افراطی منافع فردی در این حد گسترده بسیار سخت است. ... دکتر همواره به یک دوگانگی اشاره می نمایند و فرمودند: همیشه از نوعی دوگانگی صحبت می کنم به نام « دوگانه سیاست اسلامی - اقتصاد لیبرالی » که معتقدم جمهوری اسلامی خودش را به آن مبتلا کرده است. یعنی در حالیکه در سیاست تا حدودی مواضع قانون اساسی خود را دنبال و به حق ظلم ستیزی کرد، اما در اقتصاد به سراغ اقتصاد سرمایه داری رفت که متناسب و مرتبط به همان کسانی است که در سیاست با آنها مقابله می کند. این نوع از اقتصاد از سال های ۱۳۶۸ به بعد در ایران در همه دولت ها حاکم است. بدون هیچ تفاوتی در دولت ها، سیاست تعدیل اقتصادی در ایران به مدت ۳۰ سال است که حاکم است. نتیجه آن سیاست، اوضاع اجتماعی - فرهنگی فعلی ما است. تخریب محیط زیست، آسیب های اجتماعی، پرونده های قضایی، افت سرمایه اجتماعی و مسائلی از این دست. در واقع سیاست های تعدیل، طبقه متوسط ایران را به تحلیل برد و آنها را فقیر و فقیرتر کرد تا جایی که امروز دولت آشکارا از ده ها میلیون نفری صحبت می کند که لازم است بسته غذایی دریافت کنند. انقلاب اسلامی نباید حامیان خود را به لحاظ اقتصادی رها می کرد. محرومان، مستضعفان و طبقه متوسط، این ها از حامیان نظری و عملی انقلاب اسلامی بودند و هستند ولی سیاست های اقتصادی ۳۰ سال گذشته اینها را به فقر و بیکاری محکوم نمود. ...

مشکل بعدی مورد اشاره در گفتگو جزیره ای اداره شدن دستگاه های دولتی بود. استاد اشاره نمودند که فرضاً در دولت بیست بخش وجود دارد (آموزش، فرهنگ، اقتصاد، زیربنایی و...) که منطقاً چون وحدتی بر این ها حاکم نیست، بصورت جزیره ای اداره شده اند. به عنوان مثال: در حالیکه مسئله اصلی کشور تولید و اشتغال ناشی از آن تولید بوده است مسئله اصلی دانشگاه ها تربیت تکنسین دست به ابزار و آچار نبوده و مسئولیت بخش فرهنگ هم پشتیبانی از آثاری که تولید را دامن می زند و تقبیح روش های ربا خواری نبوده است. در حالیکه یک روح باید بر مجموعه این بخش ها حاکم باشد. کتابی که برگزیده می شود،





دهیم. ما در مراجع علمی هم این مشکل را داریم که کار جمعی ضعیف است البته کمی از آن اجتناب ناپذیر است. به عنوان مثال به خاطر اینکه به تحقیقات افراد توجه داده می شود، در دانشگاه ها هر عضو هیأت علمی خودش برای خودش تحقیق می کند و مقاله می نویسد .

الان دیگر ۵ نفر هم نیستند که جمع شوند و روی مثلا مسئله تورم ایران با هم کار کنند. من می گویم شاید این کارها را سازمان ها انجام می دهند و سازمان ها هم از طریق تقسیم کار می توانند تبلوری از تقسیم کار جمعی باشد. طبقه بندی و تقسیم کار می توان انجام داد ولی دغدغه کارآمدی آن نیز وجود دارد .

باید از یک جایی شروع کرد تا دید که این تعاریف چقدر یکدیگر را تقویت می کنند تا در قالب یک سیستم نفس بکشند مهم این است که سیستم مربوط به این تقسیم کار، درست کار کند. البته باید گفت که دیر به جواب می رسد. چون نیاز به صرف یک دوران طراحی و دوران جا اندازی و دورانی که افراد باور کنند دارد.

... نکته آخر در آن گفتگو این بود که استاد معتقد بودند که نمی شود از اهمیت آموزش مفاهیم اقتصادی برای مردم غفلت کرد. در بعضی از اقتصادهای دنیا آموزش مفاهیم اقتصادی را از کتاب های ابتدایی شروع می کنند و بدون اینکه اسمی از اقتصاد ببرند مفاهیم آنرا به بچه ها آموزش می دهند. ما باید بپذیریم که اقتصاد و مفاهیم آن را بلد نیستیم و در خوشبینانه ترین نگاه اقتصاد را پول معنا می کنیم. ما مفاهیم اقتصادی را نمی دانیم و از این بابت هم لطمه می بینیم.

و در کاهش سرمایه اجتماعی موثر بوده است. دکتر در پاسخ به سئوالی در مورد ارتقاء فرهنگ کار جمعی ایرانیان نظرشان این بود که : امروز تلقی از کار جمعی را باید اصلاح کرد. به عنوان مثال: در جوامع صنعتی که کارهای بسیار تخصصی و بر اساس تقسیم کار اتفاق می افتند شرایط به گونه ای است که افراد لزوماً نمی توانند به لحاظ تخصصی جایگزین هم شوند و کار دیگران را انجام دهند چون تقسیم کار بسیار دقیق است و هر کاری هم تخصص ویژه ای را می طلبد . همه می دانند که در سلسله نظام یک بنگاه اقتصادی یا یک وزارتخانه ، کار آنها هرچند به لحاظ تخصصی محدوده کوچکی دارد اما تا این عنصر نباشد بقیه عناصر سیستم جفت و جور نمی شوند . مثل این است که یک پیچ در یک مجموعه موتور را کسی جا بگذارد. یعنی فرد می فهمد که در کلیت آن وزارتخانه به تنهایی نقشی کم است اما می داند که همین نقش کم مؤثر است و چون کار هم تخصصی است مدیران در امور متخصصان دخالت نمی کنند چون اصلاً بلد نیستند که آن کار را انجام دهند. در دنیای صنعتی کار جمعی چنین ویژگی را پیدا کرده است ... در کارهای بزرگ هزاران نفر مؤثر و درگیرند و همکاری آنها در نهایت به یک اقدام جمعی منتهی می شود، می توان گفت که بوروکراسی درست ، یک کار جمعی است. یعنی اداره بوروکراتیک یک وزارتخانه یا کارخانه. البته مردم ما تلقی درستی از بوروکراسی نشنیده اند و فکر می کنند بوروکراسی یعنی کاغذ بازی، درحالیکه بوروکراسی یعنی « عمل بر اساس ارشدیت» یا « عمل بر اساس شرح وظیفه» ... اگر به این صورت پیش برویم می توان گفت ما کار جمعی را در یک مقیاس دیگری انجام می

فرد و سیستم های فرهنگی موضوعیت یافته است . ما در عین حال شاهد رشد و جلوه و شکوفایی تلاش های دانشمندان هم هستیم که در عرصه های علوم پزشکی برای فهم پدیده ای که حادث شده و شناخت ویروس و ساخت واکسن و دارو برای درمان مبتلایان تحقیقات لازم را انجام می دهند و ان شاء الله موفق خواهند شد ، همچنین عزیزی که با مجاهدت های ستودنی دوران بی دارویی برای مداوای بیماران مبتلا شده فداکاری می کنند. اینها همه فقط بخشی از ویژگی های علمی و فرهنگی ای می باشد که در این دوران موجودیت یافته است و هر کدام بر خوردار از وجوه مغتنمی است که می تواند در اعتلای سطح زندگی انسان عبرت آموز و تاثیرگذار باشد.

به نظر می رسد در چنین اوضاع و احوالی ، به طور طبیعی همگان متوجه کاستی ها و ضعف هایی که انسان، علی رغم پیشرفت های عظیم علمی خود دارد می شوند و ملاحظه می کنند که چطور در کنار این همه پیشرفت، ویروس ناشناخته ای می تواند در اندک زمانی ، عظیم ترین واحدهای صنعتی و مراکز متنوع موجود در طیف زندگی بشریت و نهادهای بین المللی را به چالش، تعطیلی و آسیب دچار کند و انسان را به شناخت بیشتر ضعف هایش واقف نماید که از جمله آن ها می تواند در لزوم نوع دوستی بیشتر ریشه داشته باشد . چنین حسی می تواند موجب شود که او، احتمالاً به دین رجوع کند، نه به لحاظ ترس از ویروس مرگ آور بلکه از نظر مقایسه ی چهل خویش در قبال علم خدای بزرگ و رسیدن به این معنی که چنین خدای عالم و قادری لایق پرستش می باشد . به فکر دیگران بودن و رسیدگی به زندگی آنها در دوران سختی می تواند از دیگر مظاهر فرهنگی این دوران باشد. از سوی دیگر و به طور طبیعی از جلوه های ناخوشایند ناهنجاری هایی که در این دوران رخ می دهد هم می توان از تجلی حرص و ظهور و بروز افزون خواهی در برخی از کسانی نام برد که از کمبودهایی که وجود دارد چالشی درست می کنند و وضع موجود را کارزاری می انگارند که باید از محل آن غنیمت هایی را به دست بیاورند و لذا به قیمت سنگین کردن زندگی بر اقشار مختلف مردمی که دچار گرفتاری شده اند می کوشند در مدت کم افزونه های اقتصادی و مالی برای خود بسازند و اینها هم از ویژگی های این دوران می باشد.

قاعدتا در چنین شرایطی تشکر از کسانی که در واحد های علمی فعالیت می کنند، نوع دوستی و کمک به دیگران، تلاش برای عدم افزایش هزینه های دولت مگر در جایی که ضرورت پیدا کند (به این دلیل که در سال های آتی به بودجه ی دولت ها فشار وارد نشود) و اقدام برای تنبیه کسانی که شرایط لحاظ مصلحت عمومی مردم را فدای منافع فردی خود می کنند می تواند از بایسته های فرهنگی و اقتصادی این دوران تلقی شود. واضح است مطالبی که گفته شد تا به حال قابل فهم می باشد و باید تلاش کرد تا مطالب قطعی تر را با گذشت زمان و کسب شناخت واقع بینانه تر مورد بررسی قرار داد."

از استاد عزیز دکتر حسن سبحانی برای وقتی که برای ما گذاشتند و از راهنمایی های ارزشمندشان سپاسگزارم.

تنظیم از: محسن فردرو

بعد از مطالعه این یادداشت ها تصمیم گرفتیم بار دیگر با استاد تماس بگیریم و ضمن تشکر خواهش کنم در مورد اقتصاد بعد از کرونا نیز نظرشان را بیان فرمایند که چه باید کرد؟ دکتر سبحانی محبت فرمودند و پاسخ را اینگونه ارسال نمودند:

" کرونا پدیده ی غیر منتظره ای بود که نه تنها یک جامعه ی بخصوص بلکه همه ی جهان بدون اینکه هیچگونه آمادگی و یا حتی پیش بینی مواجه شدن با آن را داشته باشد با آن رو به رو شده است. بنابراین می توان انتظار داشت که جهان منطقاً رفتارها و سیاست های دوره ی آزمون، خطا کردن و اصلاح خطاها را در پیش گیرد و تلاش کند حسب دانش و امکاناتی که دارد با پیامد های این پدیده ی غیر منتظره مواجه شود. البته همانطور که جلو می رود در مواردی هم احساس می کند که باید اصلاحاتی در برخی از شیوه های مواجهه صورت بگیرد و برخی را هم می تواند به دلیل اینکه از آن فوایدی دیده است به همان صورت ادامه دهد. در مجموع به لحاظ اقتصادی می توانیم مطمئن باشیم که در همه ی کشورها به واسطه ی بروز این پدیده، تولید ناخالص داخلی با درصد نسبتاً قابل اعتنائی افت و کاهش مواجه خواهد شد مقوله ای که می تواند موجب رکود شود. البته آنهايي که اقتصاد های سیستمی تر و پررونق تری دارند قطعاً بیشتر دچار این آسیب خواهند شد.

طبقاتی از جامعه که غیر مولد و به اصطلاح گنجشک روزی هستند هم فرصت های کسب درآمد موقت و نه سازمانی را از دست خواهند داد. به عنوان مثال دستفروش ها و مشابه این اقشار که باید مشمول حمایت قرار بگیرند تا حداقل زندگی روزمره ی خود را بگذرانند. کسانی هم که مشاغل سازمانی دارند و یا در یک بنگاه صنعتی کار می کنند که به دلیل تعطیلات احتمالی و یا طولانی شدن تعطیلات، با ریسک و خطر از دست رفتن مشاغل رو به رو می باشند و یا کسانی که در واحد های تولیدی ای کار می کنند که تعطیل شده اند یا با مشکل تولید رو به رو شده اند ، اینها مشکلات اقتصادی خواهند داشت از قبیل اینکه نمی توانند اجاره منازل خود را بپردازند و مسائل مشابه دیگر.

همانطور که تولید کم می شود، درآمد ناشی از آن نیز کم می شود و چون یکی از نهادهایی که از بابت تولید یا از طریق مالیات و یا به صورت مستقیم درآمد دارند دولت ها هستند، بنابراین در این دوران درآمد دولت ها نیز کم خواهد شد ، نه تنها درآمد فعلی بلکه درآمد حداقل سال آتی که مالیات آن از محل درآمد امسال بنگاه ها وصول خواهد شد نیز با کاهش مواجه خواهد شد. لذا ما از یک طرف با کسری درآمد در دولت ها مواجه هستیم و از طرف دیگر با افزایش مخارج و هزینه های دولتی که باید بابت حمایت های اجتماعی به طبقاتی که در معرض آسیب قرار گرفته اند پرداخت شود.

در چنین شرایطی که با یک وضعیت بحرانی در شیوه ی زندگی، نگرانی از دست رفتن احتمالی جان خود و خانواده ، عدم امکان همدردی با کسانی که عزیزان خود را از دست می دهند (به دلیل محدودیت های بهداشتی که در ارتباط با جلوگیری از شیوع بیماری اتخاذ می شود) و سایر تنهایی ها مواجه هستیم جستجوی راه های ترمیم و جبران کاستی های روحی از طرف



اندر حکایت اکتساب ویروس کرونا

نونا توکلی

از فرهنگ تا کرونا به قاعده داستان طولی است و شاید تغییر فرهنگی ناشی از این ویروس سبک وزن، تعمقی بسیار لازم دارد که در این نگاشته به گوشه ای از آن پرداخته خواهد شد.

از تغییر در فرهنگ معاشرت و گلایه از دوری و بوسه و آغوش و عشق به دوستان و پدران و مادران و پدربزرگان و مادر بزرگان که کاهیدیم هیچ! حالا از تنفس در هوای هم نیز میترسیم!!

آنروزها که هنوز قرار نبود خیلی شلوغش کنند و ویروس سبک وزن ما قرار بود شکست بخورد چیزی که مهم نبود ماسک بود و انگار که این ویروس از پوست دست نفوذ میکند و اینجاست که باید جدا از تخصص دری رو به تعقل نیز گشود.

حال از جنجال من گرفتم تو گرفتی ما گرفتیم که مدتی مایه مباهات بود که بگذریم به سوی انکار من نگرفتم می رویم که نوعی فرافکنی آغشته به عنصر عدم پذیرش واقعیت است و اینکه باید به زندگی طبیعی ادامه دهیم و اگر دیگران بدانند من این ویروس سبک وزن را جابجا می کنم احتمالا دوری ها بیشتر و حتی ممکن از شغل و زندگی ام تحت الشعاع قرار گیرد و حالا چه کنم؟؟؟

فرهنگ اجتماعی درستی هم که پایه گذاری نشده که بگوییم کرونا داریم و خوب شدیم بنابراین ممکن است همیشه جزامی باقی بمانیم پس به سوی انکارهای خطرناک رفتیم و از آنجا که ویروس معلق ما از نظر ما در تعلیق بود و تمام شده بود پس بد و بدتر شدیم و به امروز رسیدیم که فراسرخ شده ایم و همه در خطر پاندمی!

و اگر روزی به این نگرش نیکو رسیدیم که باید تغییر کنیم و زیرساخت های صحیحی برای نجات جان خود و عزیزان و مملکت در حال از هستی به نیستی روان را ایجاد کنیم، شایسته است ابتدا مطالعه کنیم و اندکی بر آگاهی بیفزاییم که این معلق سبک وزن چیست و راه های حفاظت ما از آن چیست؟

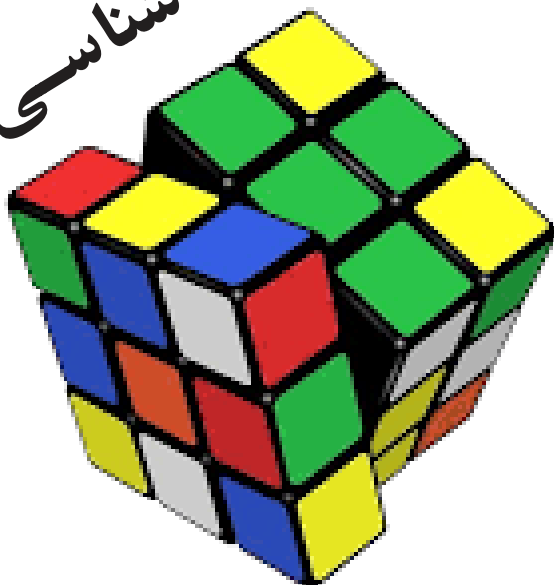
آنقدر این روزها این کادر درمان بر خاک سیاه نشسته فیلم و متن و صوت گذاشته اند که رسیدن به این آگاهی خیلی دور از دسترس نباشد و صد البته باید تکنیک های صحیح اصول بهداشتی در رسانه های عمومی آموزش داده شوند چنانچه ما هنوز ندیده ایم یک فرد در تلویزیون تکنیک صحیح شستشوی دست را آموزش دهد! یک کلیپ ۳۰ ثانیه ای میتواند جان هزاران انسان را نجات دهد اما متأسفانه این مهم هنوز انجام نشده پس انتظار داریم عامه مردم از کجا بیاموزند؟؟؟

بجای این همه توضیح از نوع ژنوم ویروس و موتاسیون های آن برای مردمی که ممکن است اصلا این کلمات را هرگز نشنیده باشند بهتر است روش صحیح استفاده از دستکش به طریق استریل و تهیه ماسک ساده را به ایشان یاد دهیم بدون شک از هزاران داده علمی ژنتیک ویروس کووید ۱۹ برایشان مفید تر است.

باید باور کنیم که فرهنگ صحیحی نداریم بیایید باور کنیم اینکه فرهنگ صحیحی نداریم بدلیل آنست که آموزش درستی نداریم و فرهنگمان به غلط شکل میگیرد و بزرگ می شود و ما را درسته میخورد.

باید باور کنیم باید شفاف باشیم و راست بگوییم تا رویه درستی برای تحقق اهداف صحیح فرهنگی اجتماعی در جامعه ما شکل بگیرد. از کرونا تا فرهنگ مهار کرونا گامی بزرگ است و اگر یک درمان داشته باشد آن آگاهی و آموزش صحیح است و اینکه لطفا فرافکنی نکنیم!

مسئله شناسی



تنظیم از: کارشناسان دفتر آینده پژوهی

در زندگی با وقایع و پدیده ها و موضوعاتی روبرو می شویم که برای ما بصورت یک سؤال یا یک دغدغه ذهنی و یا لزوم گرفتن یک تصمیم جلوه می نماید. کدام مسئله ها مهم هستند و کدام مسئله ها بی اهمیت ترند؟ همه مسئله ها برای ما در یک سطح اهمیت قرار ندارند. برخی مسئله ها به ما نزدیک هستند و برخی مسئله ها از ما دورتر هستند؟ برای زندگی کردن باید یاد بگیریم که چه موضوعاتی برای ما مسئله است؟ با کدام مسئله ها روبرو هستیم؟ کدام مسئله به ما نزدیک تر است و کدام یک از اهمیت بیشتری برخوردار است؟ اگر مسائل خودمان را نشانسیم نمی توانیم آنها را حل کنیم. شناخت مسئله از حل آن مهم تر است. اغلب مسائل کوچک و جزئی بصورت دست و پا گیر در اطراف ما وجود دارد اگر به آنها بپردازیم از مسائل مهم تر باز می مانیم و اگر به آنها نپردازیم این مسائل کوچک و جزئی جمع می شوند و به مسائل بزرگ زندگی تبدیل می شوند.

بدون توجه به بزرگی و کوچکی مسئله ابتدا باید سعی کنید مسئله را بصورت شفاف و واضح ببینیم. شناسایی مسئله اولین قدمی است که باید برداشت. یادتان باشد هم زمان نمی توانید به دهها مسئله بیاندیشید. مگر اینکه آنها را دقیقاً بشناسید و یک به یک به آنها رسیدگی کنید.

با نزدیک ترین مسئله به خودتان شروع کنید. مسائل بزرگ زندگی تان را به مسائل ساده تر تقسیم کنید. خودتان بهترین شخص برای حل مسئله تان هستید. وقتی مسائل زیادی در اطراف شما حل نشده باقی بماند، این مسائل به گره و مشکل تبدیل می شود. مشکلاتی که حل آنها سخت تر است و حاصل مسائل در هم تنیده شده هستند. موضوع اصلی که همه ما با آن روبرو هستیم اینست که متاسفانه مسئله اصلی

کرد. این قوانین برگرفته از تئوری بازی و جامعه شناسی سازمانی است. می توانید سایه آینده را گسترده تر کنید. با ایجاد حلقه های بازخورد که کارکنان را در معرض عواقب فعالیت هایشان قرار می دهد. این کاری بود که شرکت خودروسازی انجام داد وقتی دیدند که «آقای تعمیرپذیری» تأثیری نداشت. به مهندسین طراح گفتند: در طی سه سال وقتی خودروی جدید وارد بازار شد شما به شبکه خدمات پس از فروش منتقل می شوید و مسئول بودجه گارانتی خواهید بود. و اگر بودجه گارانتی منفجر شود، در صورت شما منفجر خواهد شد.

همچنین باید روابط متقابل را افزایش دهید. حذف این واسطه ها ما را خود بسنده خواهد کرد. وقتی این واسطه ها را حذف کنید، رو در رو و مستقیم با هم حرف بزنیم آن وقت همکاری خواهیم کرد. باید آنهایی را که همکاری می کنند تشویق و کسانی که همکاری نمی کنند را سرزنش کنید. مدیرعامل گروه بزرگ یورگن ویگ ناهروش فوق العاده ای برای اجرای این کار دارد. او به دلیل شکست کسی را سرزنش نمی کند کمک نکردن یا کمک نخواستن است که سرزنش می شود. این همه چیز را تغییر می دهد. من به یک باره علاقه مند به شفافیت در خصوص ضعف های واقعی ام و پیش بینی واقعی ام می شوم. زیرا می دانم به خاطر شکست خوردن سرزنش نخواهم شد، بلکه یاری نکردن و یاری نخواستن باعث سرزنش من است. انجام این کار پیامدهای بسیار زیادی در طراحی سازمانی خواهد داشت. رسم باکس ها، خطوط نقطه چین و خطوط ممتد را خاتمه می دهید و به تأثیرات متقابل توجه می کنید. در سیاست های مالی مورد استفاده ما نیز تأثیرات زیادی دارد. و همچنین در شیوه های مدیریت منابع انسانی. با انجام این کار قادر به مدیریت پیچیدگی های نوین کسب و کار بدون بغرنج شدن شان می شوید. ارزش بیشتری را با صرف هزینه کمتر می آفرینید. به صورت همزمان کارآمدی و رضایت را در محیط کار افزایش می دهید زیرا عامل ریشه ای مشترکی که مانع هر دو می شود را از میان برده اید. پیچیدگی، مبارزه واقعی در برابر رقبا نیست این تصور مهمل و بسیار انتزاعی است. چه زمانی با رقبا روبرو می شویم تا با آنها مبارزه کنیم؟ مبارزه واقعی در برابر خودمان است در مقابل دیوانسالاری و پیچیدگی های خودمان که تنها شما قادرید با آن مقابله کنید.

خود را کاملاً نشناخته ایم و همه موضوعات اطرافمان را بصورت مسئله تعریف کرده ایم. روش رسانه های غربی را در مورد موضوعات کشور ببینید، آنها سعی می کنند همه چیز را به مسئله برای ما تبدیل کنند. اگر بگوییم امروز هوا چقدر عالیست، فوراً می گویند شما از گرم شدن زمین خبر دارید؟ شما می دانید چقدر آلودگی های زیستی در اطراف شماست؟ شما می دانید چقدر در سال زباله تولید می شود؟ شما می دانید مدیریت دفع زباله در کشور با چه مشکلاتی روبروست؟ شما می دانید چه بیماری هایی از طریق تنفس به شما منتقل می شود؟ و صدها موضوع را طرح می کنند که هوای مطبوع و حال خوب شما را برایتان به یک مسئله و دغدغه ذهنی تبدیل نمایند.

برخی افکار و ذهن ها هم عادت دارند خیلی از موضوعات پیرامون خود را به یک مسئله تبدیل نمایند. خانم ها بیشترین استعداد را در تبدیل موضوعات و وقایع به یک مسئله دارند.

خانم ها از جمله اشخاص هستند که استعداد زیادی برای ایجاد مشغله ذهنی برای خود و دیگران دارند و به آن فکر کردن می گویند. در حالیکه افکار آنان در بسیاری از موارد غیر متمرکز، سرشار از رویاها و تصورات پراکنده، غیر قابل کنترل است و جز خستگی و سستی و گرفتاری و شلوغی ذهنی برای آنان چیزی به ارمغان نمی گذارد، معمولاً صحنه ها و افکار و رویاها و تصورات در مقابل ما با شتاب عبور می کنند و حواس ما را به بازی می گیرند. بر خلاف فکر کردن، هنگامیکه حواس ما به بازی گرفته می شود خسته و سست و دارای مشغله ذهنی می شویم.

مسئله شناسی نیز می تواند با پریشانی فکری صورت گیرد و نتیجه ای جز مشغله ذهنی به بار نیاورد. در مسئله شناسی زندگی بایستی تمرکز را بر روی موضوعی واحد قرار دهیم.

مسئله شناسی بایستی سازنده، مثبت، امید بخش و موجب آرامش روانی شود. در حالیکه اوهام زدگی و پریشان احوال، نوعی تخیل منفی، غیر سازنده و نا امیدکننده است.

مسئله شناسی نیازمند انعطاف فکری است، اما نه به مفهوم اینکه ذهن را آزاد بگذاریم از هر دری سخنی را بشنود. مسئله شناسی به سخت گیری در انتخاب و گزینش اطلاعات و حذف اوهام و حذف افکار مشغله ساز، نیاز دارد. دنیای امروز ما سرشار از اطلاعات و افکار مشغله ساز است و موجب سردرگمی انسان ها شده است.

پس سعی کنید مسائل مهم زندگی خودتان را بدون دغدغه های معمول بشناسید و از افکار مشغله ساز و اوهام دوری کنید. اگر در شناخت مسائل مهم زندگی تان با مشکل روبرو شدید با مشاوران صادق گفتگو کنید.

اگر علاقمند به همکاری با گروه کارشناسان دفتر آینده پژوهی هستید مشخصات علمی و اجرایی و تجربی خود را برای ما ارسال نمایید

Fardroo@outlook.com



ششر قانون برای ساده سازی هنگامی که کارها پیچیده می شود

آیو موریو



سال های اخیر را به تلاش برای حل دو معما صرف کرده ام: چرا بهره‌وری در همه شرکت هایی که با آنها کار کردم این قدر ناامید کننده است؟ من با بیش از ۵۰۰ شرکت کار کرده ام. با وجود تمام پیشرفت های تکنولوژیک: رایانه ها، فناوری اطلاعات و ارتباطات، ارتباطات از راه دور و اینترنت.

معمای شماره دو: چرا درگیر شدن با کار در محیط های کاری اینقدر کم است؟ چرا کارکنان اینقدر احساس فلاکت می کنند؟ حتی از درگیر شدن با کارها اجتناب می کنند؟ همکاران شان را نیز منفعل می کنند. بر خلاف خواسته های شرکت عمل می کنند. علی رغم تمام این برنامه های مشارکتی، جشن ها، طرح های ابتکاری کارکنان، و برنامه های آموزشی توسعه رهبری مدیران در خصوص چگونگی انگیزش بهتر گروه کاریشان.

در ابتدا فکر می کردم این مسئله ی مرغ و تخم مرغ است: به دلیل اینکه کارکنان خود را کمتر با کارشان درگیر می کنند، بهره‌وری پایین تری هم دارند. یا برعکس چون بهره‌وری کمتری دارند آنها را بیشتر تحت فشار قرار می دهیم و مشارکت شان در کار کمتر می شود. اما همینکه تحلیل های مان را انجام دادیم متوجه شدیم یک دلیل ریشه ای مشترک برای این دو مسئله وجود دارد که در واقع به ارکان اصلی مدیریت مربوط هستند. شیوه سازماندهی ما بر پایه دو رکن استوار است یکی سخت، یعنی ساختار، فرآیندها و سیستم ها. دیگری نرم: احساسات، هیجانات، روابط غیر رسمی، صفات و خصوصیات شخصیتی. و هرگاه که یک شرکت سازماندهی مجدد، اصلاح ساختار، مهندسی مجدد و یک برنامه تغییر فرهنگ سازمانی انجام می دهد، یکی از این دو رکن را بر می گزیند.

حالا ما سعی در بازتعریف آنها داریم و تلاش می کنیم با هم ترکیب شان کنیم. مسئله واقعی این جاست و این جواب هر دو معماست: این دو رکن منسوخ هستند. هرآنچه که در کتاب های مدیریت می خوانید بر مبنای یکی از این دو رکن یا ترکیب آنهاست. آنها منسوخ هستند. عملکرد این دیدگاه ها وقتی سعی در بکارگیری آنها در برابر پیچیدگی های جدید کسب و کار را دارید چگونه است؟ نگاه دیدگاه سخت اساسا این است که می باید از استراتژی، مقررات، ساختارها، فرآیندها، سیستم ها، شاخص های کلیدی عملکرد، کارت های امتیازی، کمیته ها،

همکاری نمی کنیم نیاز به زمان بیشتر، ابزارهای بیشتر، سیستم های بیشتر و تیم های بیشتر داریم. وقتی تدارکات، زنجیره تامین و تولید ما همکاری نمی کنند، نیاز به موجودی انبار و سرمایه در گردش بیشتری داریم. چه کسی هزینه های اینها می پردازد؟ سهامداران؟ مشتریان؟ نه آنها از این هزینه ها سرباز می زنند. پس چه کسی باقی می ماند؟ کارکنان کسانی که ناچارند با تلاش فردی مضاعف فقدان همکاری را جبران کنند. استرس، فرسودگی، شغلی، درهم شکستن، حوادث، تعجیبی ندارد که منفعل باشند. چگونه دیدگاه های نرم و سخت سعی در تقویت همکاری دارند؟ دیدگاه سخت: در بانک ها وقتی مشکلی میان دفاتر جلو و عقب وجود دارد و آنها همکاری نمی کنند، راه حل چیست؟ ایجاد یک دفتر میانی. یک سال بعد چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به جای یک مشکل میان دفاتر جلو و عقب حالا دو مشکل داریم. یکی بین دفتر عقبی و میانی و یکی بین میانی و جلویی. به علاوه اینکه میالغی را هم برای این دفتر میانی می پردازیم. دیدگاه سخت قادر به تقویت همکاری نیست. تنها باکس ها و روابط میان آنها را افزایش می دهد.

دیدگاه نرم: برای سوق دادن کارکنان به همکاری نیاز داریم آنها به همدیگر علاقه مند باشند. عواطف بین فردی را تقویت کنید، هرچه افراد بیشتر یکدیگر را دوست داشته باشند، بیشتر با هم همکاری می کنند... برای مواجهه با پیچیدگی، به منظور ارتقاء سیستم عصبی ما دیدگاهی را ایجاد کرده ایم که آنرا دیدگاه «سادگی هوشمند» می نامیم که بر مبنای قوانینی ساده بنا شده. قانون ساده شماره ۱: کار دیگران را درک کنید. کار واقعی آنها چیست؟ نیاز داریم که از باکس ها، شرح مشاغل، سطح سازمانی و جایگاه فراتر برویم تا به درک محتوای واقعی آنها برسیم. من به عنوان طراح اگر یک سیم را اینجا قرار دهم، می دانم که این معنایی خواهد داشت و مجبور خواهیم شد برای تعویض لامپ، موتور را از جا در بیاوریم. قانون دوم، باید یکپارچگی را تقویت کنید. آفرینندگان یکپارچگی دفاتر میانی نیستند، مدیران هستند. مدیران حال حاضر که تقویت شان می کنید و آنها قدرت و علاقه برای ایجاد همکاری را دارند. چطور می توانید مدیران تان را به عنوان یکپارچه ساز تقویت کنید؟ با حذف لایه ها. وقتی لایه های بسیاری وجود دارد افراد از فعالیت دور می شوند. به این خاطر به شاخص کلیدی عملکرد، معیارها، و رابط های ضعیفی برای درک واقعیت نیاز پیدا می کنند. واقعیت را درک نمی کنند و پیچیدگی را با به کار بردن معیارها و شاخص های کلیدی عملکرد افزایش می دهند. با حذف قوانین. هرچه که بزرگتر باشیم، بیشتر نیاز به یکپارچه سازان داریم به این خاطر باید قوانین کمتری داشته باشیم تا اختیارات بیشتری به مدیران داده شود. و ما برعکس عمل می کنیم هرچه بزرگتر می شویم قوانین بیشتری وضع می کنیم و در نهایت به یک دایره المعارف قوانین می رسیم. باید نقاط قدرت را افزایش دهید. در این صورت می توانید هر فردی را تقویت کنید تا هوش و قضاوت خودش را به کار گیرد. باید کارهای بیشتری به افراد بدهید و آنها تعداد قابل توجهی کارت خواهند داشت تا ریسک همکاری کردن را بپذیرند و از لاک خودشان بیرون بیایند. در غیر این صورت عقب نشینی و خود را جدا خواهند

قطب ها و خوشه ها شروع کنید. اینها را فراموش کردم: معیارها، مشوق ها، کمیته ها، ادارات واسط و رابط را فراموش کرده ام. اساسا چه اتفاقی در سوی دیگر افتاده است که پیچیدگی های بیشتر و جدیدتری در کسب و کار دارید. ما نیازمند کیفیت، کنترل هزینه، قابلیت اطمینان و سرعت هستیم. و هر بار نیازمندی های جدیدی وجود دارد، باز ما از همان نقطه نظر برخورد می کنیم. اساسا یک سیستم با ساختار فرآیندی را به درگیر شدن با پیچیدگی های جدید کسب و کار اختصاص داده ایم. دیدگاه سخت تنها باعث ایجاد پیچیدگی در سازمان می شود.

اجازه بدهید مثالی بیاورم واحد مهندسی یک شرکت خودروسازی یک ماتریس پنج وجهی است. اگر هر یک از سلول های این ماتریس را بگشایید ماتریس بیست وجهی دیگری خواهید یافت. شما «آقای سر و صدا» و «آقای مصرف بنزین» و همینطور «آقای خواص ضد برخورد» را دارید. برای هر نیاز جدید یک مقام اختصاص داده اید که مسئول هماهنگی مهندسین برای نیازمندی های جدید است. چه اتفاقی می افتد وقتی نیازمندی جدیدی سر بر می آورد؟ چند سال پیش نیاز جدیدی در بازار به وجود آمد: طول دوره خدمات پس از فروش. بنابراین، نیاز جدید، قابلیت تعمیرپذیری است. ساختن خودروهایی که به راحتی تعمیر شوند. در غیر این صورت وقتی خودرو را برای تعمیر چراغ به تعمیرگاه می برید، اگر باید موتور را بردارید تا به چراغ ها دسترسی پیدا کنید، خودرو باید به جای دو ساعت، یک هفته در گاراژ بماند و بودجه خدمات پس از فروش منفجر خواهد شد. از زاویه دید نگاه سخت راه حل چه خواهد بود؟ اگر تعمیر پذیری یک نیاز جدید است، راه حل ایجاد یک پست جدید است، «آقای تعمیرپذیری». و «آقای تعمیرپذیری» فرآیند تعمیرپذیری را ایجاد می کند. با کارت های امتیازی و معیارهای تعمیرپذیری و در نهایت مشوق های تعمیرپذیری که در راس ۲۵ شاخص کلیدی عملکرد دیگر می آید. چند درصد این افراد جبران هزینه می کنند؟ در اغلب موارد بیست درصد، تقسیم بر ۲۶ شاخص کلیدی عملکرد تعمیرپذیری یک تفاوت هشت دهم درصدی ایجاد می کند. با فعالیت های آنها چه تفاوتی ایجاد شده است؟ با اندکی اغماض صفر. اما با تاثیر صفر چه اتفاقی می افتد؟ «آقای تعمیرپذیری»، پروسه، کارت امتیازی، ارزیابی، هماهنگی با ۲۵ هماهنگ کننده دیگر تاثیرش شده صفر.

پس در برابر یک پیچیدگی جدید در کسب و کار تنها راه حل رسم یک باکس جدید با خطوط گزارش دهی جدید نیست. این مسئله اساسا مربوط به اثرات متقابل است. شیوه ای که واحدها با هم کار می کنند. ارتباطات، رفتارهای متقابل، پیوندگاه ها (سیناپس ها) این تنها یک اسکلت از باکس ها (نمودار درختی) نیست بلکه یک سیستم عصبی هوشمند و تطبیق پذیر است. می توانید آنرا همکاری بنامید. هرکجا که افراد با هم همکاری کنند، در همه چیز، منابع کمتری استفاده می کنند. مسئله تعمیرپذیری در واقع مشکل همکاری است. زمانی که خودرو را طراحی می کنید، لطفا نیازهای کسانی که باید آنرا تعمیر کنند را در نظر بگیرید. در تعمیرگاه های خدمات پس از فروش زمانی که

« نخست آتش اشتیاق را در نهاد دیگران برانگیزید »

در ماهنامه شماره ۳ در مورد کتاب آیین دوست یابی اثر دیل کارنگی سخن گفتیم ، در این شماره نیز به صورت خلاصه به مورد مهمی از دیدگاه های او اشاره می کنیم. دیل کارنگی در فصل سوم کتاب می نویسد: هرتابستان من برای ماهیگیری بکنار دریاچه مین می روم. من شخصا علاقه فراوانی بخوردن توت فرنگی با خامه دارم ، اما بعللی دریافته ام که ماهی ها خوردن کرم را ترجیح می دهند. بنابراین هرگاه که برای سید ماهی می روم راجع به آنچه که خودم دوست دارم فکر نمی کنم، بلکه متوجه چیزی هستم که ماهی ها دوست دارند. من هرگز توت فرنگی آغشته به خامه بر سر قلاب خود نمی گذارم بلکه کرمی فربه یا ملخی درشت را انتخاب کرده و در مقابل ماهی ها گرفته و می گویم « آیا میل نمی فرمائید ؟ » چرا همین روش و شیوه را برای جلب قلوب مردم بکار نبریم.

به خاطر داشته باشید که فردا هنگامی که سعی و کوشش می کنید تا کسی را به خود جلب کنید، مثلاً اگر شما مایل نیستید که پسر شما سیگار بکشد، برای او موعظه نکنید و هرگز درباره آنچه که خودتان به آن راغب هستید صحبت نکنید، بلکه به او نشان دهید و ثابت کنید که نیکوتین اعصاب او را تخریب کرده و امکان دارد او را از پیشرفت در مسابقه بیس بال یا فوتبال باز دارد ...

پروفسور آ- آوراستریت در کتاب مهمی که عنوان تأثیر و نفوذ در رفتار و اخلاق بشری می باشد می گوید « عمل ما از آرزوهای اساسی ما سرچشمه می گیرد ... و بهترین پندی که ممکن است به کسانی که مایل به نفوذ در دیگران باشند نمود این است که چه در تجارت و چه در خانه و چه در مدرسه و چه در سیاست «نخست می بایست در طرف ایجاد میل شدید نمود». کسی که چنین هنری دارد و قادر به انجام این عمل باشد محبت و کمک دیگران را بخود می تواند جلب کند و جهانی با او خواهد بود و آن کسی که قادر نیست تنها در راهی متروک گام برمیدارد ...». در اینجا یکی از بهترین نصایحی که تاکنون در باب ارتباط با مردم گفته شده است از هنری فورد متذکر می شوم و اگر بتوان برای پیشرفت رازی پیدا کرد در این است که شخص می تواند خود را بجای دیگران گذاشته و جریان را همانگونه بنگرد که از دریچه چشم خویش می نگرد ، این گفته آنقدر مفید است که من مایلم آنرا تکرار کنم : « اگه بتوان برای پیشرفت رازی پیدا کرد این است که شخص بتواند خود را به جای دیگران گذاشته و جریان را همانگونه بنگرد که از دریچه چشم خویش می نگرد » این موضوع آن چنان ساده و روشن است که در آغاز هر کسی قادر به درک آن خواهد بود با آنکه ۹۰ درصد از مردم در ۹۹ درصد از این نکته غافل اند ...

امروزه هزاران فروشنده بیکار و نا امید و نا موفق با اجرتی کم در کوچه ها و خیابانها سرگردانند ، چرا ؟ زیرا آنان فقط به آنچه که منظور و مقصدشان می باشد اندیشه می کنند و هرگز متوجه نشده اند که نه من و نه شما مایل بخريدن چیزی نیستیم . بلکه هر یک از ما را به حل آن مشکلات و رفع آن گرفتاری ها موفق کند و نشان دهد که خدمات او یا اشیائی که عرضه می نماید موجب صرفه جوئی و دفع ملالت ما می گردد و ما را سرگرم و آسوده از هر اندیشه ای می سازد و آینده ما را از لحاظی وبه طریقی تأمین می نماید. چنین شخصی می تواند ما را قانع ساخته و کالای خود را به ما بفروشد یا بهتر بگوئیم او ما را متقاعد نمی گرداند بلکه ما خود به خود و با رضای باطن بدون آنکه در خارج فشاری احساس کنیم قانع می شویم و آن متاع را خریداری می نمائیم. معهذا چه بسا هستند کسانی که عمری را به فروشنندگی سر آورده و هیچگاه توجه ای به مقاصد خریدار ندارند .

در هر طبقه ای از اجتماع مردم دچار چنین اشتباهات اساسی می گردند . چند سال پیش گلویم بشدت درد می کرد به فیلادلفی رفته خود را به یکی از متخصصین معروف نشان دادم این پزشک پیش از آنکه لوزتین مرا نگاه کند مشغول تحقیق درباره کار و حرفه من شد ... به درد من توجه نداشت. آنچه مورد توجه او بود اهمیت درآمد من و مقدار پولی بود که در کیسه داشتم ، قصد او نجات من از شر گلو درد نبود بلکه می خواست تا حد اکثر استفاده را از جیب من نماید نتیجه آنکه من با نهایت نفرت بدون آنکه بتواند حتی پولی بگیرد از مطب

این پزشک بیرون آمدم. جهان پر از اینگونه اشخاص سود جو خود پرست و آزمند است. بدین سبب است که آن شخص نادر الوجودی که در فکر منافع خود نبوده و با نهایت فروتنی کمر بخدمت دیگران بسته و هیچگونه چشم داشتی ندارد در میان ابناء بشری سر شناس و ممتاز می گردد. چنانچه آون. دی. یانک دانشمند معروف اقتصاد گفته است: مردی که بتواند خود را جای دیگران بگذارد، و افعال و افکار آنان را دریابد، هرگز هراسی از آنچه که آینده برایش در نظر گرفته ندارد.

یکی از شاگردان من نگران احوال پسر کوچکش بود. طفل ضعیف و رنجور بود و از غذا خوردن امتناع می کرد. پدر و مادرش روش معمولی را در باره او به کار می بردند و پیوسته او را ملامت می کردند و به فشار می خواستند تا او را مجبور به غذا خوردن نمایند. «مامان میل دارد که تو آنرا بخوری...» بابا میخواست تا تو رشد کرده بزرگی شوی، آیا کودک توجهی به این خواسته ها داشت؟ خیر درست همانقدر توجه می کرد که یکنفر مسیحی به اعیاد مسلمانان علاقه دارد. چطور ممکن است کسی اندک شعوری داشته باشد و تصور نماید کودکی سه ساله مقصود مردی سی ساله را درک می کند و یا او هم عقیده خواهد شد؟ پدر آن کودک همین امید خام را داشت و بعد از تکرار به خطای خود واقف شده و از خود می پرسید:

که این بچه چه می خواهد و بچه به چه چیز راغب است؟ و چگونه می توانم خواسته های او را با امیال خویش مرتبط نمایم؟ بسیار آسان بود هنگامیکه او درین باره شروع به تفکر نمود و راه حل این مسأله خود به خود آشکار گشت. ...پدر دیگری بنام آقای «کا، تی، دویچمن» که مهندس تلفن بود می شناختم و نمی توانست دختر کوچک سه ساله اش را وادار بخوردن صبحانه کند. و نوازش ها و دلالت های وی در این مورد سودی نمی بخشید. پس پدر و مادر از خود پرسیدند «چگونه می توانیم او را بخوردن صبحانه اش راغب سازیم؟» دخترک دوست داشت تا از مادرش تقلید نموده تا بدین وسیله احساس کند که بزرگ شده است. لذا یکروز صبح او را روی صندلی اش گذاشته و اجازه دادند تا او غذای مورد میل خود را تهیه کند و درست در همین لحظات روانی، پدرش بدون آنکه به روی خود بیاورد وارد آشپزخانه شد، دخترک با کمال غروردر حالیکه صبحانه را فراهم می ساخت پدرش گفت «اوه بابا نگاه کن امروزصبح مالتکس را خودم درست می کنم». سپس بدون اینکه انتظار اصراری را داشته باشد دوبشقاب از آن سوپ را که خودش سازنده آن بود و برایش جالب می نمود خورده احساس عظمت و اهمیتی در خود می کرد. مطابق میل و خواسته خود این کار را کرده بود. او با تهیه صبحانه راهی برای ابراز شخصیت خویش یافته بود. ویلیام وینتر خاطر نشان می سازد که «ابراز تشخص از حاکمین ضروری سرشت و طبیعت انسانی است» پس چرا ما این صفت را درپیشرفت امور زندگانی خود بکار نبریم؟ هنگامی که ما دارای هدفی درخشان می باشیم بجای آنکه دیگران را مجبور سازیم تا فکر کنند که این هدف متعلق به ماست چرا نگذاریم که او تصور کند که این فکر از خود اوست؟ بدین ترتیب او از هدف خود حمایت خواهد کرد و به آن علاقمند خواهد شد و حتی ممکن است در انجام آن از جان و دل بکوشد. پس بخاطر داشته باشید «نخست آتش اشتیاق را در نهاد دیگران برانگیزید. آنکه تواند چنین کند جهانی را با خویشتن دارد و آنکه قادر به انجام این مهم نباشد در راهی متروک گام می زند.»



کارآمدی موثر اقتصادی



بررسی امکان رهایی اقتصاد فرهنگ از فقر و رکود و کم تحرکی و رسیدن به ثروت و کارآمدی موثر اقتصادی گامی است که با عنوان توسعه اقتصاد فرهنگ می توان از آن نام برد. این فراگرد علاوه بر گسترش کمی کالاها و محصولات و خدمات فرهنگی و هنری می تواند موجب افزایش تحرک نهاد ها و سازمان ها و دستگاه های فرهنگی و افزایش کیفی محتوای فرهنگی و هنری در کشور شود و می تواند با صادرات موثر در گسترش آرمان ها و اهداف محتوایی کشور نیز موثر باشد. برای این منظور به انتخاب نظام اقتصاد فرهنگ مناسب نیاز است، در این نظام تقسیم کار بین دولت، هنرمندان، مردم، بازار و نهاد ها ضروری است. تلفیق منابع اقتصادی (نیروی کار، سرمایه و منابع) از طریق فن آوری تولید کالا و خدمات مورد نیاز و نظارت مردم و نهاد ها اهمیت دارد. تشخیص ظرفیت بالقوه رشد اقتصاد فرهنگ، تقویت سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی بخش فرهنگ، استفاده بهینه از سرمایه اندک و نیروی کار فراوان و سازماندهی و تخصصی منابع دولتی و خصوصی و طراحی نظام عرضه و توزیع عادلانه و دسترسی برابر کالاهای فرهنگی و برانگیختن و تحرک بخش به گسترش کارایی و رقابت با تولیدات خارجی می تواند در الگوی رشد اقتصاد فرهنگ بکار گرفته شود. توسعه عوامل تولید فرهنگی شامل فن آوری، منابع، کار و سرمایه و شناسایی الگوهای جریان سازی تولیدات فرهنگی و افزایش تسهیلات تولید و عرضه و غنی سازی ظرفیت انسانی فرهنگی و هنری با افزایش تحصیلات، کارآموزی و مهارت آموزی و بهبود بهره وری فراگرد اولیه این نوع رشد است. تشخیص و طراحی زنجیره تولید و توزیع و مصرف با رویکرد تجاری سازی فعالیت ها و نظارت برنارسایی های محتوایی و جلب اعتماد عمومی مردم و پاسخ به انواع نیاز های فرهنگی و انعطاف پذیری تولیدات فرهنگی و هنری می تواند در توسعه اقتصاد فرهنگ کشور موثر باشد.

سرمایه انسانی بخش فرهنگ

تأثیر سرمایه انسانی بر رشد اقتصادی کشورها در کشورهای پیشرفته مورد توجه قرار دارد. علاوه بر سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی بعنوان یک متغیر اصلی محسوب می شود. در اقتصاد فرهنگ نیز علاوه بر سرمایه گذاری مادی در تأسیسات و تجهیزات و توسعه منابع بایستی بر سرمایه گذاری انسانی، پژوهش و آموزش ضمن خدمت عنایت نمود. بیشتر کشورهای در حال توسعه با مشکل دوگانه و متمایزی روبرو هستند و در حالیکه بازار نیروی کار دارند اما نیروی کار آنها از مهارت ها و تخصص های ضروری برای رشد بخش های مربوطه برخوردار نمی باشد. برای رشد اقتصاد فرهنگ لازم است مهارت های حرفه ای و دانش و تخصص نیروی انسانی این بخش تقویت شود. اقتصاد دانان معاصر توسعه منابع انسانی را در پنج عامل می دانند:

- تسهیلات و خدمات بهداشتی و افزایش امید به زندگی، توانایی و نشاط
- تأمین مخارج تعلیمات فنی و حرفه ای
- افزایش سطح آموزشی
- ارائه برنامه های تعلیمات حرفه ای در سطح بنگاه های اقتصادی
- افزایش امکانات اشتغال و امکان مهاجرت های فردی

همچنین سرمایه گذاری در تحقیقات و موسسات آموزشی و افزایش قابلیت ها و فناوری های تولید و ابزارهای جدید و تشخیص نیازهای آینده و تربیت نیروی ماهر و کارآزموده موجب تقویت سرمایه انسانی و رشد اقتصادی بخش فرهنگ خواهد شد. برخی محققان در مطالعه سرمایه انسانی شاخص سطح تحصیلات را لحاظ نموده اند و نشان داده اند که ارتباط مثبت و مستقیمی بین سطح تحصیلات و رشد اقتصادی وجود دارد. مطالعه مقطعی در ۱۲۷ کشور جهان نشان می دهد که بین تولید سرانه و سطح تحصیلات رسمی همبستگی بالایی وجود دارد. البته تحصیلات در صورتی به رشد اقتصادی بیشتر می انجامد که از کیفیت آموزشی و مهارتی برخوردار باشد و نیروی انسانی در جایی که لازم است بکار گرفته شوند. با افزایش جمعیت و کاهش دسترسی به منابع رقابت هر چه بیشتری بین دست اندرکاران هر بخش را بوجود می آورد و بتدریج با افزایش نیروی انسانی انتظار افزایش تولید بیشتر نیز وجود خواهد داشت. در صورتی که افزایش تولید متناسب با رشد جمعیت و رشد نیروی انسانی صورت نگیرد بیکاری و عدم اشتغال در بخش فرهنگ افزایش یافته و نیروی انسانی این بخش به لحاظ اقتصادی دچار فقر یا کاهش درآمد عمومی می شود. ...



تحلیل اثباتی از نوع و میزان استفاده از کالاهای فرهنگی ندارد که در طول سال چه میزان درآمد خود را به خریدی کتاب یا تماشای فیلم یا رفتن به نمایش یا استفاده از دیگر کالاها اختصاص می دهد و در مقابل آنچه از منابع خود صرف کرده است چه نتایجی در حوزه فرهنگی نصیب وی خواهد شد؟. در بسیاری از موارد دانش اقتصادی هنوز در مورد میزان سرمایه گذاری هنرمندان در تولید محصولات فرهنگی و هنری محدودیت دارد و از آنجا که بسیاری از فرهنگ دوستان و هنرمندان براساس انگیزه های غیر مالی اقدام به انجام فعالیت های فرهنگی و هنری می نمایند امکان پیش بینی دقیق میزان سرمایه گذاری بر کالاهای فرهنگی و تحلیل آن وجود ندارد. برای مثال در کشور ما بسیاری از نویسندگان و مؤلفین براساس ذوق و علاقه شخصی و تأمین هزینه و با اهداف غیر مالی اقدام به چاپ آثار خود می گیرند و چون انگیزه مالی ندارند تحلیل اقتصادی آن با مشکل روبرو خواهد شد. بسیاری از هنرمندان تفاوت در کشور ما با کمترین امکانات مالی و بدون کسب درآمد مناسب اقدام به تولید و اجرای نمایش می نمایند و بررسی تأمین مالی هزینه ها قیمت ها در نمایش یا موسیقی و تعیین دستمزدها و میزان اشتغال هنری با مشکل عدم تحلیل اقتصادی روبرو می شود. معمولاً مصرف کنندگان محصولات فرهنگی و هنری برای خرید و پرداخت هزینه واقعی کالاهای فرهنگی با مشکلاتی روبرو هستند که در صورت افزایش هزینه تولید آثار هنری و افزایش قیمت ها امکان مصرف کالاهای فرهنگی و هنری را نوازند و در نتیجه با کاهش تقاضا، علاوه بر کاهش سطح فرهنگی مردم جامعه؛ تولید کنندگان آثار فرهنگی و هنری را با شکاف عوایدی روبرو می سازند. در این مواقع دولت ها با پرداخت یارانه و حمایت از بخش خصوصی، کوشش می کنند شکاف عوایدی را جبران نمایند تا جامعه بتواند از این نوع فعالیت ها بهره مند شود. دخالت دولت و حمایت یارانه ای از تولیدات فرهنگی و هنری موضوعی است که با استدلال ها و رویکرد های اقتصادی متفاوت روبرو است و تحلیل اثباتی حمایت دولت متفاوت است. برخی اقتصاددانان حمایت دولت از کالاها و محصولات و خدمات فرهنگی و هنری را نوعی سرمایه گذاری فرهنگی و اجتماعی می دانند و برخی دیگر بازار فرهنگی و هنری را دارای رونق مناسب دانسته و هیچ دلیلی برای مداخله دولت نمی بینند.

سیاست های حمایتی دولت در حوزه فعالیت های فرهنگی و هنری

هزینه فرصت، در اقتصاد به این مفهوم است که در تولید هر محصول منابعی نظیر زمان و نیروی کار و پول و تجهیزات و فضا و زمین و ... استفاده می شود که فرصت استفاده از آن ها برای تولیدات دیگر از دست رفته است. افراد و سازمان ها همواره باید دست به انتخاب بزنند که در مقابل آنچه می خواهند صرف کنند، دقت و انتخاب مناسب نمایند چون فرصت انجام کار دیگری از آنها گرفته خواهد شد. دولت ها نیز همواره ملزم به انتخاب هستند و هزینه فرصت تصمیمات اقتصادی را محاسبه می نمایند. در اقتصاد فرهنگ این موضوع اهمیت فراوانی دارد. تولید کنندگان و مصرف کنندگان و سازمان های فرهنگی و دولت همواره تشخیص منابعی که صرف می کنند و نتایج حاصل از آن با مشکل محاسبه و انتخاب و ارزیابی روبرو هستند و چون محاسبات اثباتی و تجربی و آزمایش شده در اکثر موارد وجود ندارد برای تصمیم گیری اقتصادی از قضاوت های هنجاری استفاده میکنند که معمولاً یک نوع قضاوت ارزشی و اخلاقی است و بر مبنای شواهد تجربی نمی باشد. برای مثال اگر دولت منابع خود را صرف گسترش موزه ها یا سالن های نمایش نمایند چه نتایج ارزشمندی در فرهنگ ملت پدید خواهد آمد و به چه میزان به نیازهای فرهنگی مردم پاسخ داده است و منافع عمومی و رفاه و مطلوبیت بدست آمده از این تصمیم چه اندازه است؟ معمولاً چون تحلیل های اثباتی در این زمینه وجود ندارد فقط با توجه به گزاره هنجاری که این تصمیم به لحاظ ارزشی و اخلاقی مطلوب بنظر می رس، بسنده می نمایند و نتیجه این نوع تحلیل هنجاری این است که در بسیاری از موارد دولت ها و سازمان ها و افراد تصمیم می گیرند که منابع خود را در فعالیت های غیر فرهنگی که نتایج حاصل از آن قابل تحلیل اثباتی است صرف نمایند. مردم نیز در مصرف کالاها و محصولات فرهنگی به همین نسبت از آنچه بدست می آورند بی اطلاع هستند و فقط بر اساس سلیقه و احساس و امکان دسترسی و میزان درآمد خود مصرف کالاهای فرهنگی عمل می نمایند. برای مثال یک خانواده متوسط



اثر شروع تازه رفتارهای ما در پس انداز پول

وندی دلارزا

کردن در بین نرخ ها، و نهایتا ثبت نام ها بودیم، وقتی آن را برجسته کردیم. در روانشناسی، آن را «اثر شروع تازه» می نامیم. خواه شروع سال نو یا حتی فصلی تازه باشد، انگیزه شما برای اقدام افزایش می یابد. بنابراین همین حالا، یک درخواست ملاقات توی تقویم تان برای روز قبل از تاریخ تولد بعدی خود بگذارید. مورد مالی که از همه بیشتر دنبال اش هستید را مشخص کنید و خود را متعهد به آن کنید.

۳ - کنترل خریدهای کوچک و مکرر را در دست بگیرید. ما چند تحقیق مختلف کردیم و فهمیدیم که اولین خریدی که آدم ها می گویند بعد از هزینه های بانکی از آن پشیمان هستند بیرون غذا خوردن است. خرید مکرری که تقریبا هر روز انجام می دهیم، مرگ با هزاران جراحات است. یک قهوه اینجا، یک بوریتو آنجا... روی هم جمع می شود و توانایی پس انداز کردن ما را کم می کند. وقتی در نیویورک زندگی می کردم، به هزینه های نگاه کردم و دیدم بالای ۲۰۰۰ دلار خرج اپ های سواری اشتراکی کرده ام. از کرایه خانه ام در نیویورک بیشتر بود. عهد کردم تغییری صورت دهم. و ماه بعد، دوباره ۲۰۰۰ دلار خرج کردم. تغییر در کار نبود، چون صرف داشتن اطلاعات رفتار من تغییر نمی کند. محیط خود را تغییر ندادم. بنابراین حالا که ۴۰۰۰ دلار خرج تراشیده بودم، به دو کار دست زدم. نخست این که کارت اعتباری ام را از اپ های سواری های اشتراکی قطع کردم. در عوض، یک کارت پرداخت با سقف ۳۰۰ دلار را به آن افزودم. اگر بیشتر لازم می شد، باید این فرایند افزودن کارت جدید را از نو تکمیل می کردم، و می دانیم که هر بار کلیک، هر مانع، رفتار ما را تغییر می دهد. ما ماشین نیستیم. هر روز با خومان چرتکه حمل نمی کنیم، تا حساب و کتاب کنیم چقدر بیشتر از آنچه می خواستیم خرج مان شده است. اما چیزی که مغز ما در آن خیلی خوب است شمردن دفعاتی است که ما کاری انجام داده ایم. پس برای خودم حدی تعیین کردم. تنها سه بار در هفته می توانم از اپ های سواری اشتراکی استفاده کنم. وادار به تغییر در سفرهایم شدم. توانستم در اداره هزینه های سواری اشتراکی به نفع همسرم موفق شوم، به لطف تغییرات محیطی که انجام دادم. پس بروید سروقت آن خریدی که برای شما صدق می کند و محیط را برای انجام شان دشوارتر کنید.

۴ - می خواهیم یک نکته را بخاطر داشته باشید. بعنوان بشر، وقتی پای پس انداز و دخل و خرج در بین باشد می توانیم غیرمنطقی عمل کنیم. اما خوشبختانه این را درباره خود می دانیم و می توانیم پیش بینی کنیم که در محیط های خاص چطور عمل خواهیم کرد. بیا بید با پس انداز کردن این کار را کنیم. بیا بید محیط مان را تغییر دهیم تا به خودمان در آینده کمک کنیم.

همه ما می دانیم که پس انداز کردن مهم است و کاری است که باید انجام دهیم. و با این حال در کل خیلی کم انجام اش می دهیم. پرسش این است: چطور انجام اش دهیم؟ رفتار پس اندازی شما ربطی به میزان هوشمندی یا میزان اراده شما ندارد. مبلغ پس انداز ما بستگی به سرنخ های محیطی در اطراف مان دارد.

۱ - معمولا درباره خودمان به دو روش مختلف فکر می کنیم: خود الان ما و خود ما در آینده. در آینده ما کامل هستیم. در آینده، می خواهیم برای بازنشستگی پس انداز کنیم، قرار است وزن کم کنیم، بیشتر به والدین مان سر بزنیم. اما اغلب فراموش می کنیم که خود آینده ما دقیقا همان شخصی است که الان هستیم. می دانیم که یکی از بهترین اوقات برای پس انداز کردن وقت استرداد مالیات است.

بنابراین این آزمون الف/ب را برگزار کردیم. در گروه نخست، در اوایل فوریه به آدم ها پیام دادیم، با این امید که هنوز برگه های مالیاتی را پر نکردند. و از آنها پرسیدیم، «اگر مشمول استرداد مالیاتی شوید چه درصدی را پس انداز می کنید؟» خبر واقعا پرسش دشواری است. آنها نمی دانستند مشمول استرداد مالیاتی می شوند یا که مبلغ چقدر خواهد بود. اما بهر حال سؤال را پرسیدیم. در گروه دوم، از آدم ها درست بعد از وقوع استرداد پرسیدیم. «چه درصدی را می خواهید پس انداز کنید؟ در حالت دوم، وقتی آدم ها پول شان را پس می گیرند، می خواهند حدود ۱۷ درصد وجه را پس انداز کنند. اما وقتی قبل از پر کردن فرم ها سؤال کردیم، نرخ پس انداز از ۱۷ تا ۲۷ درصد افزایش یافت یعنی در فوریه، چرا؟ چون خود را متعهد به خودتان در آینده می کنید، و البته شمای در آینده ۲۷٪ می تواند پس انداز کند. این تغییرات بزرگ در رفتار پس اندازی ناشی از این حقیقت است که ما محیط تصمیم گیری را تغییر دادیم. پس لحظه ای درنگ کنید و به روش هایی فکر کنید که بتوانید شمای در آینده را تصور کنید و خودتان را ملزم به آینده نمایید.

۲ - از لحظات گذار به نفع خود استفاده کنید. آزمایشی را با وبسایتی انجام دادیم که به سالخوردگان برای اشتراک گذاری مسکن شان کمک می کرد. دو آگهی در رسانه های اجتماعی گذاشتیم، هر دو برای برای آدم های ۶۴ ساله فرستادیم. در یک گروه گفتیم، «خب، شما دارید پیر می شوید آیا آماده بازنشستگی هستید؟ مسکن مشترک کمک می کند.» در گروه دوم، کمی بیشتر شرح جزییات دادیم و گفتیم، «از ۶۴ سالگی وارد ۶۵ سالی می شوید. آیا آماده بازنشستگی هستید؟ مسکن مشترک کمک می کند.» آنچه در گروه دوم انجام دادیم برجسته کردن آن مرحله گذاری است که در حال وقوع بود. به یکباره، شاهد افزایش کلیک

مهارت شماره یک



توضیحات کوتاه یک کارآفرین

سؤال: من میخوام از اینترنت درآمد داشته باشم . ولی نمی دونم از کجا شروع کنم؟
 جواب : بگذار یک داستانی رو باهات در میون بگذارم. اوایل ۲۰ سالگی ام تبلیغ نویسی بودم. درآمد خوب بود .سالانه در آمد شش رقمی داشتم. به عنوان یک تبلیغ نویس. بعد یک مدت رفتم سرا مشاوری بازاریابی و بعدم تغییر شغل دادم به فروش آنلاین و بازاریابی آنلاین. الان بیشتر از یک دهه هستش که بازاریابی آنلاین انجام می دهم. حالا از لحاظ سن اینترنت به آن نگاه کنید . انگار زمان دایناسورهاست . اون زمانی که این کار را می کردم یاهاو معروف شده بود. برای زمان قبل از گوگل و فیسبوک است. من فروش داشتم و بازاریابی می کردم و روی تابلو اعلانات پست می گذاشتم. مثل فروم های آنلاین . من این طوری شروع کردم .
 بگذار یک چیزی بهتون بگم وقتی حرف از فروش آنلاین می شود خیلی از آدم ها به این فکر می کنند که جدید ترین حقه و پرفروش ترین چیز چیه ؟

ولی مهارت شماره یک مورد نیاز برای داشتن درآمد از اینترنت آن چیزی نیست که فکرش را می کنید .وقتی من داخل ای بی فروش داشتم محصولات بروس لی را می خریدم چون طرفدار از پروپا قرص بروس لی هستم. محصولاتی رو از هنگ کنگ می خریدم و داخل ای بی می فروختم .متوجه شدم که تغییر تیتیر یا توضیحات تبلیغ یک محصول یکسان روی میزان فروش ام تاثیر می گذارد . روی قیمتی که می توانستم بگذارم و سرعت فروش هم همینطور .

بعد چون تجربه تبلیغ نویسی هم داشتم ، قبل از اینک برم سراغ بازاریابی اینترنتی چیزی که متوجه شدم این بود که مهارت هم با من می آید . مهارت شماره یکی که باید برای فروش اینترنتی استادش بشوید تبلیغ نویسی هست ، یعنی چی؟ .. یعنی متقاعد سازی با متن . یعنی کلمات رو تبدیل به پول کنی ، از شما می خواهیم که به آن فکر کنید. فرقی نمی کند که کارتان چیست . میخواهد تجارت آنلاین داشته باشید یا فروشگاه آنلاین داشته باشید. توضیحات محصولات تان می شود همان تبلیغ نویسی .
 یک محصولی را می فروشید . برنامه می فروشید. مربیگری می کنید .صفحه اینترنت تان میشود تبلیغ نویسی .
 ایمیل تان میشود تبلیغ نویسی .
 فیسبوک تان میشود تبلیغ نویسی .

تیتیر ویدیو یوتیوب من و توضیحات پایین اش می شود تبلیغ نویسی .هرکاری می کنید به تبلیغ نویسی مربوط است. مربوط به برقرار کردن ارتباط با دیگران است. تا زمانی که تبلیغ نویسی رو یاد نگرفته باشید دچار مشکل می شوید .

توانایی زیست بوم ها

تنظیم از: کارشناسان دفتر آینده پژوهی

قبلا در مورد توانایی روبرو شدن با رویدادهای غیر منتظره و توانمندی در شرایط بی نظمی گفتگو کردیم . مطالعات محققان نشان داده است برخی از ویژگی ها در میان برخی جوامع، موجب توانایی ماندگاری و بقا آنها شده است. یکی از ویژگی ها سازگاری است. سازگاری بین محیط زندگی و انسان موجب تداوم بقا و حیات جمعی او می شود و برای ادامه حیات ویژگی های متفاوت به انسان می بخشد.

انسان ها در یک چرخه حیاتی زندگی می کنند. مفهوم اکوسیستم یا چرخه حیاتی نشان می دهد که انسان با محیط پیرامون خود در تعامل و کنش متقابل است و ارتباط مستقیم و دو سویه دارد. هرگونه اختلال در این چرخه حیاتی موجب بی نظمی و عدم توازن و تغییر در اکوسیستم شده و اثرات نامطلوب بر زیست انسانی و اجتماعی خواهد داشت. برای مثال ممکن است خشکسالی چرخه حیات یک جامعه را تا مرز نابودی پیش ببرد یا از دست دادن منابع اقتصادی یک کشور می تواند زندگی مردم آن کشور را دچار بحران اساسی نماید و یا کمبود انرژی و منابع زیستی از طریق تهدیدات خارجی موجب آشفتگی در چرخه حیاتی یک جامعه شود. جوامعی که درک صحیح از چرخه حیات خود دارند پیش بینی های لازم برای تداوم این چرخه را بعمل آورده و فرد را برای انعطاف پذیری در مقابل دگرگونیهای احتمالی آماده کرده اند به نحویکه چرخه حیات جمعی آنها کمترین آسیب را از دگرگونی ها داشته باشد.

جوامع در مسیر زندگی، مقابل حوادث و تهدیدات و تغییر شرایط زیستی و جغرافیایی قرار می گیرند و افراد جامعه از طریق آموزه های فرهنگی در پی پاسخ گویی و حل مشکل و رسیدن به نقطه تعادل هستند. توانایی پاسخگویی به موقعیت های جدید بستگی به توانایی و ذخایر فرهنگی هر جامعه دارد و نیازمند ابداع و نوآوری و راه حل های جدید است.

توانایی انسان در سازگار شدن بزرگترین دارایی انسان ها می باشد. سازگاری به مفهوم پذیرش هر چه پیش آید خوش آید نیست . سازگاری به مفهوم پیدا کردن راه حل های بهتر برای مقابله با مشکلات و راه روش بهتر برای ماندگاری و پیشرفت است.

شخصی گفته است: سختی ها برای انسان ها یک مانع نیستند که مجبور باشیم برای ادامه زندگی از آن عبور کنیم ؛ سختی ها قسمتی از زندگی ما هستند.

مسئله این نیست که آیا شما با سختی ها رو به رو خواهید شد یا نه بلکه مهم این است که چطور با آنها برخورد کنید . بنابراین، مسئولیت ما تنها این نیست که از کسانی که برایمان مهم هستند در برابر سختی ها محافظت کنیم بلکه ما باید آنها را برای مواجهه با سختی ها آماده کنیم . مشکلات، فرصت هایی را برای ما ایجاد می کنند که باور کردنی نیست.

یکی از دانشمندان معروف گفته است: انسان قوی ترین موجود بین دیگر موجودات نیست ، بلکه توانایی انسان برای پیشرفت بر اساس میزان تلاشی است که در نبرد با مشکلات دست می آورد.

تغییر کردن و سازگار شدن بزرگترین مهارت انسان هاست. شاید تا زمانی که مورد آزمایش قرار نگرفته باشیم به توانایی هایمان پی نبریم. شاید چیزی که مشکلات به ما می دهند شناخت از خود و شناخت توانایی هایمان باشد .





اقتصاد و بازار کار

اینکه تا چه حد یک کشور بتواند در آینده در بازار جهانی دوام آورد، به این بستگی دارد که آیا اقتصاد موفق به گذر از جامعه ی خدمات محور به جامعه ی دانش محور شده و در فناوری ها و صنایع آینده که قبلاً نام برده شدند، قابل رقابت باقی می ماند. تجارت اجتماعی نیز روز به روز نقش بیشتری دارد، یعنی میسر ساختن تعاملات اجتماعی هنگام خرید از اینترنت. علاوه بر این باید محصولات و خدمات بیشتری برای سالمندان توسعه بیابند - در حال حاضر از هر ۳ یورپی که در آلمان خرج می-شود، ۱ یورو به فردی بالای ۶۰ سال تعلق دارد؛ در سال ۲۰۵۰ این مقدار بیشتر از ۴۰٪ خواهد بود. در هر حال اقتصاد آلمان باید قادر به معرفی سریع تر محصولات جدید به بازار باشد. به این ترتیب چرخه ی تولید کوتاه تر می شود: در ابتدای قرن بیستم مسیر از ایده تا اختراع، به عبارت دیگر ثبت اختراع و نهایتاً تولید انبوه ۴۰ سال به طول می انجامید؛ این زمان در اواسط قرن بیستم به ۳۰ سال رسید. امروزه این مسیر در ۶ ماه و حتی برای برخی محصولات فقط در ۶ هفته طی می شود. خطرات برای توسعه ی اقتصادی در آلمان در هزینه های بسیار کم برای تحقیق و توسعه قرار دارند که این هزینه ها در سال ۲۰۱۰ تنها ۲.۸۲٪ از تولید ناخالص داخلی بودند و به این ترتیب بسیار پایین تر از پرداختی های کشورهای دیگر قرار گرفتند (به عنوان مثال دانمارک: ۳.۰۶٪، سوئد: ۳.۴۲٪، فنلاند: ۳.۸۷٪ از تولید ناخالص داخلی). ذخایر مواد خامی که در سراسر دنیا رو به کاهش گذاشته اند، برای کشوری که از منابع طبیعی بهره ی کمی برده است، ریسک بزرگی محسوب می شود.

سال هاست که در مورد بحران انرژی و مواد خام هشدار داده می شود. در نتیجه سنگ-های معدن و منابع سوخت فسیلی پیوسته گران تر خواهد شد. با توجه به افزایش قیمت ها و نیز بالا رفتن دستمزدها در اقتصاد های نوظهور ممکن است در اقتصاد جهانی منطقه سازی رخ دهد: اگر هزینه های تولید در کشورهای دوردست و هزینه های حمل و نقل افزایش یابند، ممکن است تأمین از داخل جایگزین برون سپاری شود: در نتیجه بسیاری از شاخه های تولید به آلمان باز خواهند گشت - در صورتیکه نیروی کار به میزان کافی وجود داشته باشد... به این ترتیب در ۵ تا ۱۰ سال آینده بیش از ۲۰٪ از کارمندان شرکت های "دکس" بازنشسته خواهند شد - متولدين سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۹. رقابت کارفرمایان بر سر تازه کارانی که به دلیل کاهش نرخ تولد تعدادشان روز به روز کمتر می شود، رو به افزایش خواهد بود، موضوعی که بر دستمزدها و نیز حقوق های اولیه تأثیر گذاشته و به کاهش فاصله تا درآمد نهایی منجر خواهد شد. علاوه بر این در سال ۲۰۳۰، ۴۰٪ از تازه کارها پیشینه ی مهاجرتی خواهند داشت - در حال حاضر آنها از نظر تحصیلات دانشگاهی شان به مراتب عقب تر از تازه کارهای آلمانی قرار دارند.



را به پایان رسانده اند؛ زیرا آنها می خواهند از طریق درآمد شخصی شان مستقل باقی بمانند یا زیرا آنها در پی شکوفایی فردی و به رسمیت شناخته شدن در کار هستند.

از آنجا که زنان جوان در این بین در مقایسه با مردان، مدارک تحصیلی، - دانشگاهی و - کاری بهتری بدست می آورند؛ از آنجا که کمتر بچه دار می شوند (در حال حاضر بیش از یک پنجم تمام زنان بچه ای ندارند) و نیز از آنجا که تشکیل خانواده نسبت به گذشته به ندرت مانعی برای پیشرفت کاری محسوب می شوند (به دلیل کوتاه بودن مرخصی بعد از زایمان والدین و مراقبت تمام روز از کودکان)، زنان در سال های آینده به طور فزاینده ای وارد پست های مدیریتی می شوند. به گفته ی یک آینده پژوه به نام هورست و. آپاشوفسکی ، اقتصاد تا سال ۲۰۳۰ از سیستم "مردسالارانه" خداحافظی کرده و به یک سبک رهبری بیشتر "زنانه" توجه نشان خواهد داد: زنان عمل گرایانه تر می اندیشند و مؤثرتر کار می کنند، بلند مدت برنامه ریزی می کنند، جلسات را سختگیرانه تر اداره می کنند، از سرمایه گذاری های پر خطر جلوگیری می کنند، بهتر از پول استفاده می کنند.

هم زمان فرصت های شغلی برای مردان بدتر می شود. در جامعه ی دانش محور خصوصیات سنتی مردانه مانند قدرت کار بدنی، پرخاشگری و ریسک پذیری نسبت به خصوصیات بیشتر زنانه مانند توانایی برقراری ارتباط، مهارت اجتماعی، مدیریت اطلاعات و -زمان، کمتر مورد تقاضا هستند.

در سال های آینده روبات ها روز به روز عملیات های بیشتری در کارخانه ها را بر عهده گرفته خواهند گرفت. در نتیجه انسان های کمتری مشغول به کار خواهند بود. با این وجود بخش خدمات اهمیت خواهد یافت، اما در عین حال در این بخش نیز کارهای ساده به طور روز افزونی به صورت خودکار انجام می شوند. بر این اساس مشاغلی با مهارت کم به ندرت خواهند بود. در آینده حتی برای کارهای نسبتاً آسان مهارت های خوب زبان و فناوری اطلاعات ضروری خواهند بود. به عنوان مثال حتی در حال حاضر نیز تعمیرکاران اتومبیل بایستی قادر به استفاده از کامپیوتر و الکترونیک باشند. همچنین آنها به دانستن لغات پایه ی انگلیسی نیاز دارند، زیرا برنامه های زیادی به این زبان نوشته شده اند. بدین ترتیب رقابت بر سر مشاغلی با مهارت های کم، بیشتر می شود - اتفاقی که به دستمزد اندک منجر خواهد شد. اما افرادی با مهارت بالا - همچنین به دلیل کمبود رو به رشد نیروی متخصص و رقابت روزافزون میان کارفرمایان - روز به روز درآمد بهتری خواهند داشت. البته برای این منظور آنها باید عملکرد شغلی سطح بالایی ارائه دهند و به این ترتیب تحت فشار کاری زیادی قرار دارند. آنها غالباً به عنوان خویش فرما مشغول خواهند بود که دستمزدشان تا

به گزارش شرکت "Prognos AG" در سال ۲۰۱۵ بازار کار آلمان ۴۱.۴ میلیون نیروی کار کسری دارد که ۱ میلیون نفر از آنها نیروهای متخصص با مدرک دانشگاهی بودند. فقدان نیروی متخصص تا سال ۲۰۳۰ به حدود ۵.۵ میلیون نفر افزایش خواهد یافت که به ویژه کارکنانی با صلاحیت بالاتر مورد جستجو خواهند بود: تعداد کارکنان با مهارت عمومی از تعداد کنونی ۹ میلیون به ۸ میلیون نفر در سال ۲۰۳۰ کاهش خواهد یافت.

به عنوان پیامد توسعه ی جمعیت در آلمان نیروهای کار روز به روز پیر تر خواهند شد: متوسط سن کارکنان از سن فعلی ۴۲ سال به ۴۸ سال در سال ۲۰۵۰ افزایش خواهد یافت. محدوده ی سنی کارکنان در برخی شرکت ها و سازمان های دولتی شامل ۵۵ سال خواهد شد. علی رغم ترس بسیاری از کارفرمایان این بدان معنا نیست که به نوآوری و بهره وری لطمه وارد خواهد شد. تحقیقات علمی نشان می دهند که شرکت-هایی با سهم بیشتری از کارکنان مسن تر به خودی خود بهره وری کمتری ندارند.

پیر شدن نیروهای کار، کارفرمایان را مجبور به تغییر سیاست کارمندی پیش از این جوان محورشان کرده و بسیار به ندرت تر از قبل به آنها اجازه ی استفاده از بازنشستگی پیش از موعد را خواهد داد. هر چه بیشتر متوسط سن کارکنان افزایش یافته و هر چه کمتر افراد جوان جوای کار در بازار یافت شوند، آموزش های تکمیلی برای حفظ مهارت های حرفه ای و عملکرد شغلی اهمیت بیشتری می یابد - در هر حال نوآوری و رشد بهره وری باید بیشتر توسط کارکنان مسن تر انجام گیرد. محیط های کار نیز به طور روز افزون متناسب با سن طراحی می شوند، برای مثال از طریق نوآوری های ارگونومیک ، سیستم های پشتیبانی فنی و مدل های خلاصانه تر ساعت کار. علاوه بر این به ارتقای سلامت محیط کار اهمیت بیشتری داده خواهد شد.

در سال های آینده دنیای کار به طور روزافزونی "زنانه" می شود: نهایتاً در سال ۲۰۳۰ زنان بیشتری نسبت به مردان شاغل خواهند بود. به این ترتیب تعداد زنان خانه دار روز به روز کاهش می یابد - همچنین طول مدت استراحت های کاری مربوط به زایمان کوتاه تر خواهد شد، زیرا خردسالان روز به روز زودتر و بیشتر به مراکز مراقبت روزانه و کودکان بزرگتر بیشتر به مدارس تمام وقت (روز) مراجعه می کنند. از این گذشته زنان بیشتری باید کار کنند زیرا آنها تنها (مجرد) هستند؛ زیرا درآمد همسرشان کفایت نمی کند؛ زیرا آنها با کاهش کلی حقوق بازنشستگی، معاش دوران پیری شان را تأمین کنند یا زیرا آنها به عنوان مطلقه یا سرپرست خانوار دیگر مانند گذشته معاشی دریافت نمی کنند. و همواره زنان بیشتری می خواهند کار کنند زیرا آنها آموزش حرفه ایی کسب کرده یا یک دوره ی تحصیلی

می شوند، زیرا بایستی روز به روز سریع تر محصولات جدیدی که بویژه از نظر طراحی و ویژگی هایشان باید جلب توجه کنند، توسعه یابند. از آنجاییکه چرخه های تولید همواره کوچکتر خواهند شد، مهارت های سازمانی از نظر برنامه ریزی شان مهم هستند. برای قرار گرفتن هر چه سریع تر و مؤثر تر محصولات یا خدمات در بازار، مهارت های کارآفرینی مورد نیاز است.

از آنجا که در شرکت ها، ادارات دولتی، انجمن ها و سازمان ها از یک سو محدوده سنی بین کارکنان بیشتر خواهد شد و از سوی دیگر همواره انسان های بیشتری با پیشینه های مختلف مهاجرتی باید با یکدیگر همکاری کنند، در آینده مهارت های بین نسلی و بینا فرهنگی اهمیت بیشتری می یابند. کودکان و نوجوانان باید این آمادگی را در خود پرورش دهند که به عنوان بزرگسال کارکنانی با جنسیت مخالف، با تباری دیگر یا از گروه های سنی دیگر را بدون پیش داوری به عنوان مافوق، همکار یا زیردست خود بپذیرند. مردان جوان نیز بایستی خصوصیات بیشتر "زنانه" مانند توانایی برقراری ارتباط، مهارت اجتماعی و مدیریت زمان را در خود پرورش دهند زیرا این مهارت ها در دنیای کار آینده که بر مبنای همکاری خواهد بود، اهمیت فراوانی دارد. هر چه کارکنان مسن تر، بایستی طولانی تر شاغل بمانند، به همان نسبت یادگیری مادام العمر و نیز پرورش بیشتر مهارت های خلاقانه و مبتکرانه اهمیت بیشتری می یابند. علاوه بر این آنها باید برای حفظ سلامتی خود ارزش بسیاری قائل باشند.

بویژه زمانی که نوجوانان به عنوان خویش فرما یا دارای شغل آزاد دارای درآمد، از آنها انتظار انعطاف پذیری و تحرک پذیری بالایی می رود زیرا مشتری های آنها همواره در حال تغییر خواهند بود. علاوه بر این آنها باید توانایی "خود بازاریابی" را در خود رشد دهند به این ترتیب که به عنوان مثال از تمام امکانات وب سایت های اجتماعی استفاده کنند. مانند سایر افراد جوان، آنها نیز باید سطح بالایی از انگیزه - پیشرفت را پرورش داده و حاضر به کار در منزل و یا کار در شب را باشند. از این گذشته آنها باید بیاموزند که با فشار بالای کار و استرس زیاد مقابله کنند بدون اینکه این مقابله به فرسودگی شغلی بی انجامد. به این ترتیب آنها می توانند به عنوان مثال روش های تمدد اعصاب را بیاموزند.

منبع: کتاب تعلیم و تربیت آینده محور - مترجم فاطمه صیاد - زیر نظر محسن فردرو - موسسه مطالعات توسعه فرهنگی - دفتر آینده پژوهی - ۱۳۹۴ کلیه حقوق این ترجمه محفوظ است و استفاده از مطالب این ماهنامه فقط با ذکر منبع امکان پذیر است.



حدودی به موفقیت شان وابسته است.

در سپتامبر سال ۲۰۱۱ در آلمان ۴۱.۴ میلیون شاغل وجود داشت که ۲۹ میلیون نفر از آنها مشمول بیمه اجتماعی و ۴.۹ میلیون نفر صرفاً کارگران کم درآمد بودند. ۴.۵ میلیون نفر نیز خویش فرمایانی بودند که شامل افراد مختلفی می-شوند: افرادی که دارای شغل آزاد بوده و کارمند داشتند، افراد بیکاری که شرکت کوچکی تأسیس کرده و از دولت کمک های مالی محدود دریافت می کنند و "خویش فرمایان ظاهری" که تنها برای یک شرکت کوچک کار کرده و مطابق با سفارشات انجام شده پول دریافت می-کنند.

در سال ۲۰۱۰ حدود ۲.۴ میلیون نفر از چنین افراد "خویش فرمای انفرادی" وجود داشت - بیش از نیمی از این شاغلین. تقریباً ۱ میلیون خویش فرما درآمد خالص ماهیانه ایی کمتر از ۱.۱۰۰ یورو داشتند.

برای آینده انتظار می رود که تعداد شاغلین مشمول بیمه ی اجتماعی همچنان کاهش یابد. به گزارش "Mikrozensus" تعداد مشاغل پاره وقت کمتر از ۲۰ ساعت در هفته شامل مشاغل حاشیه ایی، قرار دادها و نیز کارهای موقت بین سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۰ بیش از ۳.۵ میلیون افزایش یافتند، در حالیکه به طور همزمان تعداد شاغلینی که در شرایط عادی به کار مشغول بودند به حدود ۸.۳ میلیون نفر کاهش یافت. در آینده نیز بسیاری از شاغلین بایستی کارهای پاره وقت یا موقت را بپذیرند، به طور موقت مستقل کار کرده یا بین اشکال مختلف اشتغال در تغییر باشند و گاه کمتر یا بیشتر درآمد داشته باشند. این موضوع نه تنها برای شاغلینی با مهارت کمتر بلکه برای بسیاری از فارغ التحصیلانی با مدرک تحصیلی "دروغین" نیز صدق می کند.

با وجود کاهش جمعیت و فقدان نیروی کار، در آینده ایی قابل پیش بینی نرخ بالای بیکاری وجود خواهد داشت. یافتن شغل برای کارکنان ساده، تجربی یا بدون مدارک قابل استفاده سخت تر از امروز خواهد بود. از آنجا که دولت به دلیل هزینه های بالا برای سالمندان و بیماران، به احتمال زیاد تنها قادر به ارائه ی مزایای بسیار محدود به بیکاران طولانی مدت می باشد، استاندارد زندگی بیکاران پایین خواهد آمد. اما برخی افراد که مهارت کمی دارند، در شبکه های کمک به خود درآمد کافی یا در اقتصاد غیر رسمی درآمد اضافی خواهند یافت.

اگر کودکان و نوجوانان مهارت های شناختی، روشمند یادگیری، ارتباطی و همکاری و نیز دانش های عمومی و (بعدها) تخصصی را کسب کنند، می توانند در بازار کار آینده دوام آورند. بنابراین آنها باید به دنبال مدارک تا حد ممکن بالای تحصیلی باشند - و طبیعتاً به دنبال آنهایی که توسط کارفرمایان بالقوه تقاضا می شوند.

اما خلاقیت، نوآوری و قدرت تولید نیز مهارت های مهمی برای آینده محسوب

فرمول چهاربخشی ارائه بازخورد موثر

لی آن رنینگر



اگر به نجارها نگاه کنید، آن‌ها یک جعبه‌ابزار دارند. دندان‌پزشک‌ها، ابزارهای خود را دارند. در عصر ما و نوع کاری که اکثر ما انجام می‌دهیم، ابزاری که بیش از همه احتیاج داریم باید طوری باشد که بتواند به‌خوبی بازخورد بدهد و بگیرد. انسان‌ها، قرن‌ها در مورد بازخورد صحبت می‌کردند.

در واقع، ۵۰۰ سال پیش از میلاد، کنفوسیوس، در مورد اهمیت بیانِ خوب پیام‌های دشوار، صحبت کرده بود. اما صادقانه بگویم، هنوز نسبت به آن خیلی بد عمل می‌کنیم. در حقیقت، بررسیِ اخیرِ گالوپ نشان داد که فقط ۲۶ درصدِ کارکنان، کاملاً موافق هستند که بازخورد دریافتی، در واقع کار آن‌ها را بهبود می‌بخشد. این تعداد بسیار ناخوشایند است. چرا این‌طوری است؟ روشی که بیشتر مردم بازخورد خود را ارائه می‌دهند در واقع سازگار با مغز نیست. مردم در یکی از این دو گروه قرار می‌گیرند.

یا از گروهی هستند که بسیار غیر مستقیم و نرم است و مغز حتی تشخیص نمی‌دهد که بازخوردی داده می‌شود یا فقط به‌راحتی اشتباه می‌گیرند، یا آن‌ها وارد گروه دیگری می‌شوند که خیلی مستقیم است، و با این کار، شخص دیگر موضع دفاعی به خود می‌گیرد. این قسمت از مغز، آمیگدال نام دارد، و برای اینکه تشخیص دهد آیا این پیام، تهدیدی اجتماعی دارد یا نه، همیشه آن را اسکن می‌کند. با این کار، ما به سمتِ دفاعی بودن پیش می‌رویم، و عقب‌نشینی می‌کنیم، و آنچه پیش می‌آید این است که بازخورد دهنده باز هم می‌تواند بی‌نظمی را شروع کند. آن‌ها توجهات بیشتری اضافه می‌کنند، و همه‌چیز خیلی سریع بی‌ثبات می‌شود.

لازم نیست که اینطور باشد. من و تیمم سال های زیادی را در شرکت های مختلفی گذرانیدیم و می پرسیدیم که چه کسی در اینجا یک بازخورد دهنده عالی است. هر کسی را که چندین بار نام برده می شد، وارد آزمایشگاه هایمان می کردیم تا بفهمیم آن ها چه چیزی را متفاوت انجام می دهند. و آنچه دریافتیم این است که یک فرمول چهاربخشی وجود دارد که می توانید از آن برای گفتن هر پیام دشواری، به خوبی استفاده کنید.

قسمت اول فرمول، همان چیزی است که آن را «میکرو-بله» می نامیم. بازخورد دهندگان بزرگ، بازخورد خود را با پرسیدن سؤالی کوتاه اما مهم شروع می کنند.

این کار اجازه می دهد تا مغز بداند که در واقع یک بازخورد در حال آمدن است. مثلاً چیزی شبیه به این، «پنج دقیقه وقت دارید درمورد اینکه مکالمه قبلی چطور بود صحبت کنیم» یا «ایده هایی دارم که چگونه می توانیم کارها را بهبود بخشیم. می توانم با شما در میان بگذارم؟» این سؤال «میکرو-بله» دو کار برای شما انجام می دهد.

اول از همه، این یک روش گام به گام است. این امکان را به شخص دیگر می دهد که بداند بازخوردی در حال ارائه شدن است. و دومین کاری که انجام می دهد این است که یک لحظه، وقت اضافه ایجاد می کند. به این سؤال بله یا خیر، می توانم پاسخ بله یا نه بدهم. و با آن، احساس استقلال می کنم.

بخش دوم فرمول بازخورد، قرار است «نقطه داده» شما را نشان دهد. در این مرحله، باید به طور خاص آنچه را دیدید یا شنیدید، نام گذاری کنید، و کلماتی را که قابل مشاهده نیستند، کنار بگذارید. مفهومی وجود دارد که به آن کلمات تار می گوییم. کلمه تار، چیزی است که می تواند برای افراد متفاوت، معانی مختلفی داشته باشد.

کلمات تار، مشخص نیستند. به عنوان مثال، اگر بگوییم «شما نباید خیلی دفاعی باشید» یا «شما می توانستید بیشتر کنش گرا باشید». آنچه را که بازخورد دهندگان متفاوت انجام می دهند این است که آن ها کلمات تار را به نقطه داده های واقعی تبدیل می کنند.

به عنوان مثال، به جای گفتن اینکه، «شما قابل اعتماد نیستید» می گوییم، «شما گفتید ساعت ۱۱ برای من ایمیلی فرستادید، و من هنوز آن را دریافت نکرده ام.» اختصاصی سازی نیز وقتی با بازخورد مثبت می آید مهم است، و دلیل آن این است که بتوانیم چیزی را که از دیگران می خواهیم افزایش یا کاهش دهند، دقیقاً مشخص کنیم. و اگر با کلمات تار صحبت کنیم، آن ها در واقع هیچ سرنخ خاصی ندارند که چه کاری باید انجام دهند تا به تکرار آن رفتار ادامه دهند.

بخش سوم فرمول بازخورد «توضیح اثر» نام دارد. اینجا، دقیقاً عنوان می کنید که آن نقطه داده چه تأثیری بر شما گذاشته است. برای مثال، ممکن است بگوییم، «از آنجا که من پیام را دریافت نکردم، نمی توانستم کارم را ادامه دهم و پیش بروم» یا «واقعاً داستان هایی را که اضافه کردید دوست داشتم چون به من کمک کرد مفاهیم را سریع تر درک کنم» این کار به شما حس هدفمند بودن و معنی و منطق داشتن بین نقاط را می دهد، و همان چیزی است که مغز واقعاً آن را طلب می کند.

بخش چهارم فرمول بازخورد، «پرسش» است. بازخورد دهندگان بزرگ پیام بازخورد را با یک پرسش بیان می کنند. چیزی مانند این می پرسند، «خب، چطور آن را می بینی؟» یا «این چیزی است که فکر می کنم باید انجام دهیم، اما شما در مورد آن چه فکری دارید؟» آنچه انجام می دهد این است که نه فقط موافقت، بلکه تعهد نیز ایجاد می کند. و باعث می شود که مکالمه یک طرفه نباشد، و به حالت مشارکتی برای حل مسئله تبدیل می شود.

اما مورد دیگری هم وجود دارد، بازخورد دهندگان بزرگ، نه تنها می توانند پیام ها را به خوبی بیان کنند، بلکه مرتباً از آن ها بازخورد می خواهند. در حقیقت، تحقیقات ما در مورد رهبری ادراکی نشان می دهد که، نباید صبر کنید تا بازخورد به شما داده شود - آنچه بازخورد فشاری می نامیم - بلکه باید فعالانه بازخوردها را درخواست کنید، چیزی که آن را بازخورد کششی می نامیم.

بازخورد کششی، شما را به عنوان یک یادگیرنده مداوم تعیین می کند و قدرت را در دستان شما قرار می دهد. چالش برانگیزترین شرایط در واقع آن هایی هستند که خواستار ماهرانه ترین بازخورد هستند. اما لازم نیست سخت بگیرید.

اکنون که این فرمول چهاربخشی را می شناسید، می توانید آن را ترکیب کرده و تطبیق دهید تا برای هر مکالمه دشواری به کار گرفته شود.



به حرفه جدید خود فروش آمدید

چیه هوانگ



زندگی درباره جستجوی تقاطع میان چیزی است که دوست دارید و آنچه واقعاً در آن خوب هستید.

بعد از مدت کوتاهی به عنوان معلم انگلیسی، من به دانشکده حقوق رفتم و به عنوان وکیل در یک شرکت بزرگ در نیویورک مشغول شدم. مثل اکثر آمریکایی ها، برای دو، سه سال آینده، برای حفظ زندگی عزیزم به کارم ادامه می دادم، تا دیروقت در شغلی کار می کردم که فکر می کردم در آن خوب هستم اما مطمئناً شغلی نبود که واقعاً دوستش داشته باشم. بعد از آن، به این موضوع رسیدم که اگر ده ها هزار ساعت طول نکشد تا واقعاً به چیز خوبی برسیم، حداقل سال ها طول می کشد. من واقعاً وقت زیادی برای هدر دادن ندارم. این صحبت برای کسانی نیست که به دنبال ترک شغل خود هستند چون رئیس خود را دوست ندارند یا یک روز طولانی در کار داشتند. این برای کسانی است که آماده اند تا جهشی کاملاً ترسناک را به یک حرفه کاملاً جدید انجام دهند. پس همان طور که در مورد تغییر شغل فکر می کنید، نکاتی وجود دارد که امیدوارم در نظر بگیرید و چند مورد که در طول مسیر انتخاب کرده ام. اول، قبل از آمادگی برای حرکت سه چیز وجود دارد که باید در مورد آن ها فکر کنید.

شماره یک: زندگی حرفه ای، در مورد یادگیری است. اگر حتی علاقه ای به یادگیری ندارید، این یک علامت قرمز بزرگ است و احتمالاً در آن صنعت آینده ای برای شما وجود ندارد.

شماره دو: تغییرات شغلی غالباً با جرات به حرکت در می آیند. اگر دائماً شب های بدون خوابی دارید که بیدار می شوید، به سقف خیره می شوید و فکر می کنید، «اوه، خدایا. اگر هرگز سعی نکنم این تغییر را انجام دهم یا حتی آن را بررسی نکنم، نمی توانم زندگی کنم.» به خودتان جرات بدهید، شاید زمان آن تغییر شغلی شده باشد.

آن روی سکه، یکی از دلایل ادامه ندادن حرکت درد کوتاه مدت است. اگر رئیس خود را دوست ندارید یا افرادی در دفتر شما را آزرده خاطر می کنند، در واقع دلیل خوبی برای تغییر شغلی نیست، زیرا وقتی شغل خود را تغییر می دهید، عموماً باید از مراتب پایین شروع کنید، و احتمالاً بسیاری از دردهای کوتاه مدت را حس می کنید، ممکن است ناشی از کمی حقوق یا عدم کسب منصب باشد. درد در هر شغلی اجتناب ناپذیر است. اکنون متقاعد شده اید که وقت آن است حرفه خود را تغییر دهید. پس سه اقدام وجود دارند که باید فوراً انجام شوند.

اول: شبکه، شبکه، شبکه. هیچ کس هرگز بدون یک مربی خوب یا یک شبکه پشتیبانی خوب، شغلی ایجاد نمی کند. منظورم از شبکه سازی این است که تمام توصیه های خوبی را که می توانید دریافت کنید،

چگونه هدف مان را پیدا کنیم؟

وقتی هدف داری که اینطوری نباشه که آرزو داشته باشی بهش برسی ،

اینطوری باشه که هیچوقت فکر نمی کردی همچین هدفی داشته باشی.

اهداف همیشه از پشت سرت میان نه از روبه رو .

طوری میان که نفهمی

زمانی که هدفی داشته باشی ، اینطوری نیست که بیاد سرت داد بزنه " این کار مختص به تو هستش ، این کاریه که باید تا آخر عمر انجام بدی "

بعضی وقتا هدفت زمزمه میکنه .

من همیشه به بچه هام گفتم ، شنیدن صدای درونت و اون چیزی که بهت الهام میشه سخت ترین کاره

همیشه زمزمه میکنه ،

هیچوقت داد نمیزنه

شنیدنش خیلی سخته

پس هر روز از زندگیت باید آماده باشی که بشنوی چه چیزی در گوشت زمزمه میشه

به ندرت پیش میاد که داد بزنه

و اگه بتونی بشنوی و بهت انگیزه بده و حس کنی که این کاریه که می خوای تا آخر عمرت انجام بدی ، این میشه همون کاری که تا آخر عمرت خواهی کرد و همه از اون منفعت میبرند

@novinbr



به دست بیاورید. فناوری، دسترسی به افراد جدید را بسیار ساده کرده است تا بگویند «سلام، من در حال ایجاد تغییر در حرفه‌ام هستم. فقط پنج دقیقه فرصت مکالمه با من دارید؟» آن اشتیاق و گرسنگی و این توانایی اسفنجی بودن است که واقعا مربیان عالی را جذب می‌کند و آن‌هایی که مایل‌اند به شما فرصت بدهند و توصیه‌های خوبی می‌کنند. پس بروید و با افراد جدید دیدار کنید.

دوم: کاری که باید فوراً انجام دهید این است که منابع مالی خود را جمع کنید. واقعیت این است، وقتی شغل خود را تغییر می‌دهید، یا کار خود را با منصب پایین‌تر یا دستمزد کمتر و حتی بدون هیچ حقوقی شروع می‌کنید، به‌خصوص اگر کسب‌وکار خودتان را شروع می‌کنید. پس به آنجا بروید و مطمئن شوید امور مالی شما مرتب است تا این انتقال، درد کمتری داشته باشد واقعا خیلی مهم است. شخصا برای من هم، چرا که انتقال از وکالت به خلق بازی‌های ویدیویی را انجام دادم، می‌خواستم حداقل ۶ تا ۱۲ ماه باند شخصی در بانک داشته باشم. ممکن است ۶ تا ۱۲ ماه عدد مناسبی برای شما نباشد، اما با خودتان صادق باشید که این چه شماره‌ای باید باشد.

سوم: اگر در این لحظه آماده نیستید که پرش کامل را انجام دهید، بعد از آن فشار، کار خود را ادامه دهید. فشارهای جانبی می‌توانند هر چیزی باشند از داوطلب شدن با سازمانی که می‌خواهید در صنعت جدید به آن بپردازید، یا نیمه‌وقت شدن کارتان در آخر هفته‌ها باشد. این روش رایگانی برای رسیدن به یک سلیقه است تا بدانید آیا واقعا عاشق چیزی هستید.

پس آماده‌اید که این حرکت را بکنید یا آن را قبلاً انجام داده‌اید. سه مورد هست که باید در موردشان فکر کنید، اول: نکنید - تکرار می‌کنم - پل‌ها را نسوزانید. سال‌های زیادی برای ساخت این پل‌ها صرف کردید، چرا آن‌ها را می‌سوزانید؟ دنیا بسیار کوچک است، به‌ویژه با تمام این پلتفرم‌های آنلاین، باور کنید، شما این افراد را دوباره و احتمالا در نامتعارف‌ترین زمان‌ها خواهید دید.

دوم: از آنچه در حرفه قبلی یا شغل خود آموخته‌اید، استفاده کنید. بسیاری از این موارد در شغل و حرفه جدید شما به احتمال زیاد، کاربرد دارند، چه همراه تعامل با افراد، ایفای نقش در یک گروه باشد یا برخورد با آدم‌های نادان و مزخرف. همه این موارد واقعا قابل اجرا هستند. مهم نیست در چه صنعتی باشید حتماً با آدم‌های نادان برخورد می‌کنید، هیچ‌کس از آن مصون نیست و همه باید تشخیص دهند، و می‌دانید که چگونه این کار را بکنید.

سوم: وقتی کار جدید خود را شروع می‌کنید، عصبی خواهید شد. اما نگران نباشید، نفس عمیق بکشید، زیرا این چیزی است که می‌خواهم به شما بگویم: شما بخشی از یک گروه جدید هستید، و همه اطرافیان برای موفقیت شما تلاش می‌کنند، زیرا موفقیت شما، موفقیت آن‌هاست. پس به حرفه جدید خود، خوش‌آمدید.

همه ما امروز می دانیم که رسانه ها و شبکه های ارتباطی و تبلیغاتی با بمباران عظیم اطلاعات و اخبار و آگهی ها سعی دارند حواس ما را به خودشان جلب نمایند.

همه ما تلاش می کنیم از اطلاعات و اخبار و تبلیغات ناخواسته اجتناب کنیم و هر کدام روشی برای خود داریم. کانال ها را عوض می کنیم. از گروه ها و شبکه های اجتماعی خارج می شویم. صدا ها را می بندیم. رسانه ها را کنار می گذاریم. گوشی تلفن را خاموش می کنیم و گاه حتی اتاق را هم ترک می کنیم. اما هنوز بخش زیادی از افکار و حواس ما گرفتار اطلاعات و اخبار و تبلیغات ناخواسته است.

این بخش از ذهن ما که در دام اطلاعات و اخبار و آگهی های ناخواسته می افتد را با عنوان سهم ذهنی اطلاعات ناخواسته می شناسند.

شاید باور نکنید علی رغم اینکه برخی معتقدند تبلیغات به شعورشان توهین می کند و کسانی که اخبار و اطلاعات و آگهی ها را باور ندارند. هنوز بصورت متوسط بیش از ۳۰ تا ۴۰ درصد ذهن شان در اختیار اطلاعات و اخبار و تبلیغات ناخواسته است. برای نمونه گاهی اوقات صدای تبلیغات معمول محصولات را در رسانه های تصویری ببینید، متوجه خواهید شد که بچه ها می توانند بصورت دقیق گفته ها ی متن گوینده را بازگویی نمایند. سهم ذهنی کودکان در اینگونه اطلاعات ناخواسته نزدیک به ۷۰ تا ۸۰ درصد است.

به عبارت دیگر همه ما بصورت ناخواسته و بصورت مستقیم و غیر مستقیم از آنچه در حول و حوش ما در رسانه ها و شبکه های ارتباطی منعکس می شود تاثیر پذیر هستیم.

علت این امریک ویژگی تبلیغات و اخبار و اطلاعات در رسانه هاست که به آن قدرت تحمیل کنندگی گفته می شود. ویژگی تحمیل کنندگی بصورت بنیادی در کلیه رسانه ها و پیام ها وجود دارد و از مرحله در معرض قرار دادن شروع می شود و به مرحله جلب توجه و سپس خود تحمیل کنندگی می رسد.

ممکن است بسیاری از اطلاعات و اخبار و آگهی ها در اثر تکرار به سطح آزار رسانی مخاطب هم برسند و مخاطب را بی طاقت نمایند، اما در همین وضعیت نیز بصورت ناخواسته سهم ذهنی خود را در افکار مخاطبین حفظ خواهند کرد، چرا که رسانه ها فقط از فرایند های منطقی استفاده نمیکنند بلکه سعی می کنند از طریق ایجاد جذابیت و تداعی و ترغیب و اغراق گویی با احساسات و عواطف ما بازی نموده و ما را هیجان زده نمایند.

قدرت قفل کنندگی پیام ها در ذهن ما در مرحله برند سازی محصولات به اوج خود می رسد و آن زمانی است که مخاطبین بصورت ناخواسته باور پذیر می شوند.

آزمونی در حوزه بررسی رسانه ها وجود دارد که بعنوان آزمون شعار معروف است. در این آزمون شعارهای برندها و محصولات و افراد و رسانه ها را در یک ستون می نویسند و در ستون دوم نام های افراد و شرکت ها و موسسات و صاحبان محصول نوشته می شود. به میزانی که مخاطبین تشخیص می دهند یک شعار مربوط به کدام فرد و رسانه یا محصول و شرکت است میزان قفل شدگی پیام ها در ذهن مخاطبین محاسبه می شود.

این مطالب به ما گوشزد می کند که چه خوب است در جامعه رسانه زده امروزی بخصوص در شرایط گسترده بکارگیری رسانه های نوین ارتباطی، سهم ذهنی که ما در اختیار اطلاعات و اخبار و تبلیغات و آگهی ها و پیام ها و شعارهای ناخواسته قرار می دهیم را کنترل نماییم.

حالا فرض کنید من بخواهم این موضوع را با مادر ۷۰ ساله ام که هر روز می خواهد اخبار و اطلاعات شنیده و دیده شب گذشته خود را برای من تعریف کند توضیح دهم و از او خواهم کنم که سهم ذهنی اخبار و اطلاعات ناخواسته را در من افزایش ندهد.

یا بخواهم به عمه جانم توضیح دهم که من میخواهم سهم ذهنی آگهی ها و تبلیغات ناخواسته خود را نظارت نمایم و علاقمند به شنیدن همه اطلاعات و اخبار و تبلیغات و نقل قول ها و نیستم.

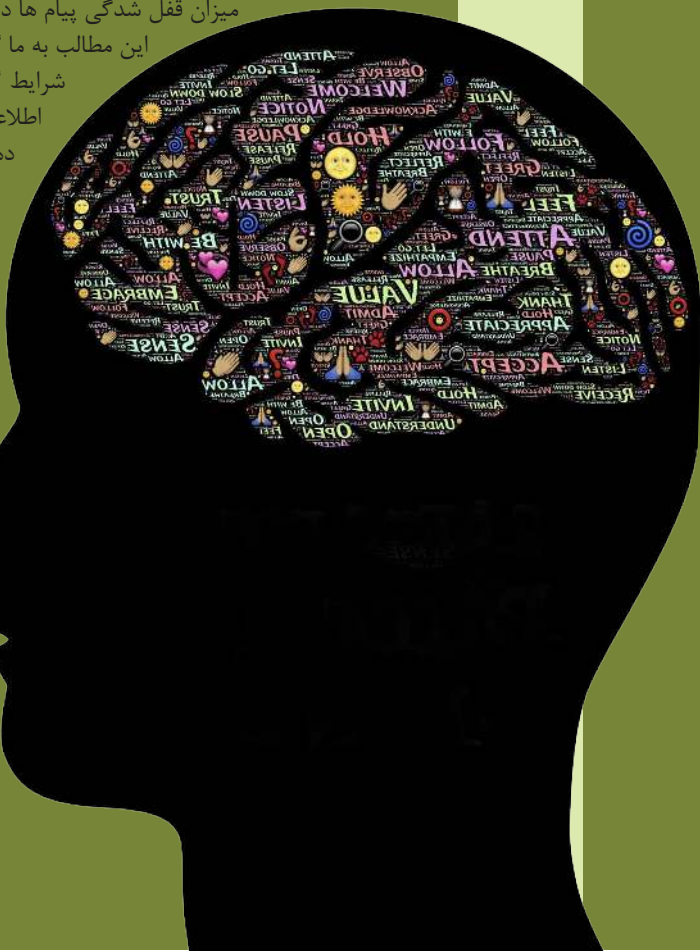
یا به راننده تاکسی توضیح دهم که تو را به خدا، با از هر دری سخن گفتن، سهم ذهنی اشغال شده افکار مرا افزایش نده.

شاید برخی اوقات باید زبان فرهیختگی را کنار بگذاریم و راحت بگوییم ببخشید من حوصله شنیدن این حرف ها را ندارم. شما وقت و ذهن مرا تلف می کنید.

بنظرتان در این شرایط چه باید کرد؟

شما برای نظارت بر میزان سهم ذهنی اطلاعات ناخواسته خودمان چه پیشنهادی دارید؟

تنظیم از: کارشناسان دفتر آینده پژوهی





آرام سازی ذهن و جسم برای کودکان و نوجوانان

گفتگو با پرستو فصیح

برای شروع خودتان را معرفی فرمایید:

من پرستو فصیح هستم، فوق لیسانس روانشناسی تربیتی و از سال ۸۸ فعالیت حرفه ای خودم را به عنوان مربی پیش دبستان شروع کردم، منتها این دقیقا چیزی نبود که بخواهد روح مرا ارضا کند. بنابراین از آموزش و پرورش بیرون آمدم و از آنجا که حیطه ی علاقه مندی ام از ابتدا کودک و نوجوان بود شروع کردم به گذراندن دوره های مختلف از قبیل دوره های ذهن آگاهی، مدیریت احساسات و هیجانات، کلاس های پرورش خلاقیت، آشنایی با رویکرد انسان محور در پرورش کودک و نوجوان و همچنین در همین زمینه ادامه ی تحصیل دادم. بعد از آن در کارگاه هایی که با این موضوعات برگزار می شد شرکت کردم و در نهایت توانستم به همان چیزی که اعتقاد و علاقه ی داشتم برسم. در حال حاضر با دو مرکز مشاوره همکاری می کنم و در یکی از این مراکز یک اتاق بازی درمانی دارم و در مرکز دیگر دپارتمان کودک و نوجوان را مدیریت می کنم. خیلی دوست داشتم در مورد مسیری که طی کردم، علاقه مندی هایم و در واقع هدف هایی که برای آینده دارم صحبت کنم و بسیار از شما ممنونم که این فرصت را در اختیار من قرار دادید.

دغدغه اصلی شما چه بوده است؟

دغدغه ای اصلی من در کار همیشه آموزش صلح به کودکان بوده است. اینکه کودک و نوجوان بتوانند یاد بگیرند حال خودشان را به عوامل بیرونی وابسته نکنند و تکنیک هایی را یاد بگیرند و به این بینش برسند که "من آنقدر توانمند هستم که نه تنها می توانم خودم را کنترل کنم بلکه این منم که تعیین کننده ی حال خوب خودم هستم، حتی اگر شرایط بیرونی بد و نابسامان باشند". در واقع آنها باید یاد بگیرند که چگونه به یک رضایت مندی و صلح و آرامش درونی برسند. فردی که به صلح درونی برسد قطعاً می تواند به گسترش صلح در محیط اطرافش کمک کند. یعنی صلح به خانواده و جمع دوستان سرایت می کند و می شود امیدوار بود که دیگر افراد هم از این ویژگی الگو بگیرند و یاد بگیرند که صلح و آرامش دغدغه ی آنها هم بشود و آنها هم در این زمینه قدمی بردارند. به این صورت ما می توانیم در آینده به یک صلح نسبی در جهان برسیم. درست است که این مسئله کار بسیار بزرگی است و شاید از نگاه بسیاری حتی غیر ممکن و دور از دسترس می باشد، اما من اعتقاد دارم اگر هرکدام از ما تلاش کنیم تا این شعله را در درون خودمان روشن کنیم و حتی آن را به یک نفر هم منتقل کنیم رسالت خودمان را در این زمینه انجام داده ایم البته قبول دارم که زمان بر می باشد اما همین که قدم اول را از خودمان شروع کنیم

و حتی به صورت غیر مستقیم بر افکار انسان های پیرامون مان تأثیر بگذاریم یعنی می شود به آینده ای که نه تنها دغدغه ی آرامش دارد بلکه برای آن کاری هم انجام می دهد امیدوار باشیم و همانطور که حضرت مولانا می فرمایند: "تو مگو همه بجنگند و ز صلح من چه آید، تو یکی نه ای هزاری، تو چراغ خود برافروز". از آنجا که این بیت برای من در راه رسیدن به صلح درونی و همچنین در جهت دغدغه هایم بسیار الهام بخش بوده است مجموعه کلاس هایی را برای آرام سازی ذهن و جسم برای کودکان و نوجوانان تدوین کردم که در آن بر پایه ی رنگ و مفاهیم مراکز انرژی بدن و ترکیب آن با مهارت های زندگی و استفاده از تکنیک های روانشناسی، مدیتیشن، ذهن آگاهی و یوگا هم بر روی مفاهیم درونی و هم نوع ارتباط فرد با دنیای خارج از خود مثل دوستان یا همدلی با آنها یا کلاً روابط بین فردی کار می کنم. در این کلاس، فرد علاوه بر اینکه با خود، توانمندی ها و محدودیت هایش آشنا می شود یاد می گیرد که چگونه خودش را مدیریت و کنترل کند و چطور عواطف و احساساتش را به شیوه ای دست ابراز کند، چالش هایش را مدیریت کند، رویاهایش را به هدف تبدیل کند و برای رسیدن به آنها برنامه ریزی کند و در نهایت بتواند با وجود خودش و با درون خودش به صلح و آرامش برسد و تلاش کند آن را حفظ کند. در طی این دوره، مسائل، چالش ها و مشکلاتی که فرد در درون خودش یا با اطرافیان دارد، احساسات ناخوشایند مانند نگرانی، استرس و خشم و ناتوانی فرد در مدیریت کردن آنها، جنگی که فرد گاه در درونش با بخش های مختلف وجود خود تجربه می کند و ذهن ناآرام همه ی اینها شناسایی خواهد شد و در مسیر درمان پیش خواهیم رفت. در واقع من اعتقاد دارم هرچقدر بتوانیم به عنوان انسان فارغ از شغل، جایگاه اجتماعی و قومیت با خودمان آشنا شویم، بهترین و بزرگترین دوست خودمان باشیم، کودک درونمان را شفا بدهیم، با جنگجوی درون مان آشتی کنیم و بتوانیم رسانی که بر دوش هر یک از ما گذاشته شده را به بهترین نحو ممکن و بهترین شکل به انجام برسانیم، نه تنها حال خودمان خوب خواهد شد بلکه می توانیم مرهمی بر زخم های کره ی زمین و ساکنان آن باشیم و به یک سفیر صلح تبدیل شویم. در همین راستا من فکر می کنم هرچقدر برنامه هایی داشته باشیم که به صورت اصولی، در زمینه ی خودشناسی و خودآگاهی افراد رشد بیشتری داشته باشند و بتوانند با توانمندی ها و محدودیت هایشان بیشتر آشنا شوند و بر روی ظرفیت های وجودیشان سرمایه گذاری کنند هم افراد کارآمدتری خواهند بود و هم از رشد روانی سالم تری



مسئله ی بیماری در طول دوران نوجوانی همراه با مشکلات این بیماری آنها را تحت تأثیر قرار داده بود و چالش های زیادی را برای این نوجوانان و خانواده هایشان به وجود آورده بود. بعضی از آنها فقط مدت کمی را توانسته بودند به مدرسه بروند، با همسالان خود دچار مشکل شده بودند، از نظر تحصیلی از دیگر بچه ها عقب تر بودند و از طرفی بار عاطفی که به خانواده منتقل شده بود و آنها خودشان را در این مسئله مقصر می دانستند یا دچار عذاب وجدان شده بودند، در کنار مسائل بلوغ و هویت یابی و سردرگمی که تجربه می کردند باعث شده بود هم در روابط شان با دیگران خصوصاً خانواده به چالش برسند و هم از نظر ذهنی افراد بسیار خودانتقادگر و دچار نشخار فکری شدیدی بودند یعنی خودگویی های منفی و شدید زیادی داشتند و احساس شرم خیلی زیادی را هم تجربه می کردند و این در کنار این ها عزت نفس و اعتمادبنفس بسیار پایینی وجود داشت. با استفاده از تکنیک های شفقت تلاش کردم به آنها شفقت و همدلی نسبت به خود را آموزش دهم و در واقع به آنها یاد دهم این بیماری و مشکلاتی که دارند هیچکدام اصلاً تقصیر آنها نیست و می توانند خودشان کمک کنند تا این شرایط هم برای خود و هم برای خانواده هایشان بهتر باشد، با این موقعیت کنار بیایند و بتوانند و پذیرش بالاتری داشته باشند. در واقع بیماری به خودی خود حال بدی را برایشان به ارمغان آورده است حداقل بتوانند در این شرایط حال خودشان را بدتر نکنند و خودشان را در آغوش بگیرند، به خودشان عشق بورزند و این بسیار تجربه ی سختی بود مخصوصاً در ابتدای راه به این دلیل که آنها نمی پذیرفتند و استدلال آنها هم منطقی بود و می گفتند خود شما در این شرایط نیستید اما بعد شرایط تغییر کرد زیرا ما جلسات زیادی با هم داشتیم و زمان زیادی را با هم می گذراندیم و بین ما دوستی به وجود آمده بود و روابط مان شکل بهتری گرفت و در نهایت نتیجه ای که این پژوهش به همراه داشت بسیار درخشان بود. بسیار توانست به این بچه ها کمک کند که در واقع حال بهتری را برای خودشان به ارمغان بیاورند و در گام اول افراد مشفق نسبت به خودشان و در گام

برخوردار خواهند شد و خب طبیعتاً اگر پایه ی این برنامه ها را از دوران کودکی و نوجوانی قرار دهیم و از همان سنین کم مهارت ها را به آنها آموزش دهیم، مشکلاتشان را شناسایی کنیم، راهکار برای آنها پیدا کنیم و با کمک خودشان به حل مشکلات بپردازیم و در واقع شرایطی را فراهم کنیم تا بجای مجادله و بحث و تنش های بی فایده بتوانند ارزیابی درستی از شرایط داشته باشند و انرژی روانی خود را صرف حل مسئله کنند می توانیم امید داشته باشیم تا در مدیریت بحران ها بخصوص در سن نوجوانی موفق تر عمل کنند و هویت مثبت و موافقی را کسب کنند و با هوش هیجانی بالایی که در آن زمان دارند هم در روابط افراد موفق تری هستند و هم از نظر شغلی و اجتماعی به جایگاهی که واقعاً شایستگی آن را دارند می رسند. برای همین لازم است که اول خود والدین قدیمی در جهت حل مشکلات شخصی و روابط بین خودشان بردارند تا بتوانند به عنوان الگو مسیر رشد سالم تر و بهزیستی روانی بالاتری را برای فرزندانشان باز کنند و به این ترتیب با هدف قرار دادن خانواده به عنوان اصلی ترین بخش هر جامعه و بهبود اعضای آن هم جامعه ی سالم تری خواهیم داشت و هم آینده روشن تری را می شود برای انسان ها متصور شد.

از تجربه های خودتان بگویید؟

در سال ۹۵ با یک NGO همکاری داشتم که از کودکان افغانستانی حمایت می کرد در زمینه ی همین آرام سازی ذهن و جسم فعالیت می کردم. در عین حال که یکی از بهترین تجربیات من بود اما یکی از پرچالش ترین تجربیاتم نیز بود. شرایط آنها به عنوان مهاجر با شرایط سایر بچه ها متفاوت بود. نوع نگاهی که نسبت به آنها وجود داشت، مسائل و مشکلات شان در مدرسه و گاه تحقیر زیادی که از طرف مسئولین مدرسه به خاطر مهاجر بودن آنها صورت می گرفت، مشکلات اقتصادی که خانواده ها درگیر آن بودند طبعاً بر روی روابط آنها تأثیر می گذاشت و فرهنگ و تعصبات خاص خودشان آنها را نسبت به بچه های دیگر که من تا قبل از آن با آنها سرو کار داشتم متفاوت کرده بود و در برخی زمینه ها آموزش را بسیار سخت نموده بود. به عنوان مثال در یکی از جلساتی که در زمینه ی هدف گذاری صحبت می کردیم در آغاز جلسه از آنها خواستم که از آرزوهای شان صحبت کنند، یکی از دخترها که خانواده متعصب تری داشت و شرایطش هم سخت تر بود به راحتی گفت: "من آرزویی ندارم وقتی می دانم که در نهایت باید زود ازدواج کنم، مادر شوم و بچه داری کنم چه آرزویی می توانم داشته باشم؟". این مسئله در مورد نوجوان ها در ایران اتفاق نمی افتد و این تفکر قالب دختران نوجوان افغانستانی بود و این مسئله دقیقاً شرایطی بود که در اقوام و آشنایان خودشان به وفور می دیدند و این تفاوت و تفاوت های دیگری که داشتند کار با آنها را بسیار سخت می کرد. اما در عین حال آشنا شدن با یک فرهنگ دیگر بسیار جالب بود، خود همان بچه ها که سراسر عشق و مهر و لطف بودند و این فرصت بی نظیری که عاید من شده بود تا بتوانم از آنها یاد بگیرم که در سختی ها و مشکلات مقاوم باشم، لبخند بزنم و باز هم تلاش کنم تجربه ی بسیار ارزشمند و نقطه ی عطفی برایم بود زیرا باعث شد که بازنگری بسیار دقیقی روی مفاهیم آموزشی ام داشته باشم.

تجربه ی بزرگ دیگری که داشتم کار با نوجوانان مبتلا به سرطان بود و در طی پژوهشی که داشتم انجام می دادم رویکردی را به عنوان درمان مبتنی بر شفقت به آنها یاد می دادم. آن هم تجربه بزرگی بود

منتقل شده یا بخشی از آن کلاً منتقل نشده است و این باعث می شود تا یک تکنیک بسیار مفید کاملاً بی اثر شود. نکته ی بعدی که وجود دارد اینست که والدین باید در زمینه ی بهبود فرزندشان همکاری کنند، به این معنی که بخش عمده ی فرآیند درمان به عهده ی والدین می باشد. درست است که کودک یا نوجوان مخاطب می باشد اما از طرف دیگر والدین باید یک سری باید و نباید ها را اجرا کنند و اغلب می بینیم والدین به قدری درگیر مسائل روزمره ی زندگی خود می شوند که فرصتی برای این همکاری ندارند. مشکلات روحی و روانی خود والدین هم بخش دیگری از این قضیه می باشد. گاهی خود آنها هم نیازمند خدمات مشاوره می باشند اما هنوز در این مورد اقدامی نکرده اند و این هم دوباره به همان عدم آگاهی بر می گردد. پس می بینیم که خانواده ها در مورد لزوم مشاوره در جهت بهبود و سلامت روان کودکان و نوجوانان خود توجیه نشده اند بنابراین به نظر من آگاه سازی والدین و فرهنگ مراجعه به روانشناس یکی از بزرگترین چالش های این رشته در حال حاضر می باشد.

در مورد عوامل موفقیت افراد در زندگی نظرتان چیست؟

عزت نفس و اعتمادبنفس مثبت و متعادل پایه و اساس موفقیت هرفردی می باشد. حس خود ارزشمندی، خودکارآمدی و رضایتمندی درونی که فرد نسبت به خودش دارد کمک می کند تا در برابر چالش ها و مشکلات و شکست ها کمتر آسیب ببیند، دوباره بلند شود و خواهان رشد، پیشرفت و تحول باشد و اجازه ندهد یأس و افسردگی به او غلبه کند. در یک جمله یعنی فرد به این باور برسد که لیاقت موفقیت را دارد. این باور انگیزه ی درونی و نیروی محرکه ای برای تلاش بیشتر و انجام بهتر فعالیت ها را برای او فراهم می کند. بعد از آن کسب اطلاعات و دانش تخصصی در زمینه ای که خواهان پیشرفت و موفقیت در آن می باشد، اهمیت دارد. نه اینکه افراد حتماً باید به دانشگاه بروند بلکه مطالعه کنند، جدید ترین مقالات را بخوانند، با افراد صاحب نام در آن رشته آشنا شوند و ببینند آنها بر چه سختی ها و مشکلاتی غلبه کردند. چندبار زمین خوردند برای بلند شدن چه کارهایی انجام دادند، چطور توانستند به موفقیت برسند و در کارگاه ها و کلاس های مختلف نام نویسی کنند. نکته ی بعد اینکه از شکست نترسند، آزمون و خطا کنند، از اینکه دفعات اول موفق نشدند جا نزنند، از اینکه دیگران به آنها می گویند "تو نمی توانی" ناامید نشوند، و بدانند تفاوت افراد موفق و ناموفق اینست که افراد موفق دقیقاً در همان جایی که دیگران تسلیم شدند بلند می شوند و روی پای خودشان می ایستند و تلاش بیشتری می کنند، برای رسیدن به موفقیت باید جنگجو باشند و با باور و ایمان به خودشان و کسب آگاهی و تجربه به صورت مداوم و درس گرفتن از شکست ها و همچنین هدف گذاری درست و دقیق حتماً می شود به موفقیت رسید و فقط باید صبور، خوشبین و امیدوار بود.

برنامه های آینده تان چیست؟

دانش روانشناسی خصوصاً حوزه ی کودک و نوجوان یک دانش بسیار جوان و پویاست و این مسأله ایجاب می کند که فرد روانشناس همیشه دانش به روزی داشته باشد. خب طبیعتاً به روز نگه داشتن و مطالعات فراوان جزو برنامه های همیشگی من هست و خواهد بود اما اگر در مورد یک زمینه ی خاص بخواهم صحبت کنم بزرگترین برنامه ی من تدوین یک برنامه ی آموزشی جامع و کامل در زمینه ی کلاس های آرام سازی می باشد، من در این زمینه کتاب ترجمه کردم اما

بعدی نسبت به خانواده هایشان باشند و فعالیت ها آنقدر اثرگذار بود که تمام خستگی های چند ماهه ی من از تنم درآمد و کاملاً به یک رضایت درونی رسیدم.

مهمترین چالش های حوزه ی تخصصی شما چیست؟

بزرگترین چالش در حوزه ی ما اینست که روانشناسی هنوز جایگاه واقعی خودش را در جامعه پیدا نکرده است و هنوز بسیاری از افراد به آن به چشم یک کالا و خدمات لوکس و شیک نگاه می کنند. والدین نسبت به لزوم کمک گرفتن از یک فرد متخصص چه در زمینه ی فرزندپروری و چه در زمینه ی اختلالات و مشکلات کودکان و نوجوانان آگاه نشده اند. ما هنوز شاهد این مسئله هستیم که وقتی یک مربی یا معلم به والد می گوید که فرزند شما نیاز به مداخله دارد یا باید با کسی مشورت کنید برخورد های شدیدی می کنند و تصور می کنند که به آنها توهین شده یا به فرزند آنها برچسب زده شده است. متأسفانه نمی دانند که هرچقدر سریعتر اقدام کنند و مداخله ی زود هنگام صورت بگیرد مشکل زودتر حل می شود و اثرات بهتر و پایدارتری خواهد داشت. بعضی از مشکلات کل آینده ی فرد را تحت تأثیر قرار می دهد و اگر به موقع درمان نشود آن نتیجه ی رضایت بخشی را که باید در برنخواهد داشت. پس لزوم آگاه سازی والدین و افراد جامعه از هر چیز دیگری مهمتر است. در همین راستا وقتی یک فرد بزرگسال احساس می کند که نیاز به مشاوره دارد خودش وقت می گیرد، به آن مرکز می رود، هزینه را پرداخت می کند، صحبت می کند و تصمیم می گیرد که آیا راه حل ها را انجام دهد یا نه. اما در مورد کودک و نوجوان متفاوت است، آنها به بزرگسالان خود وابسته هستند و این والدین هستند که باید تشخیص دهند فرزندشان نیاز به مشاوره دارد یا نه، وظیفه ی رفت و آمد و پرداخت هزینه ها بر عهده ی آنها می باشد، و آنها هستند که در مورد همکاری در ادامه یا توقف درمان تصمیم می گیرند و اغلب به این موضوع توجه نمی کنند که الان زمان مناسبی برای توقف جلسات درمان نیست. این مسئله کار را برای مشاورین در این حیطه سخت می کند با توجه به اینکه مشاوره یک امر ادامه دار می باشد چندین هفته طول می کشد و گاهی والدین به دلیل مسائل مالی و اینکه خدمات روانشناسی شامل بیمه نمی شوند بعد از ۳-۴ جلسه تصمیم می گیرند که مراجعات را متوقف کنند. در حال حاضر در شبکه های اجتماعی صفحاتی با هزاران فالوئر وجود دارد که فقط راهکار ارائه می کنند یعنی بدون توجه به سرشت کودک و ارزیابی اولیه یک راه حل را برای طیف وسیعی از بچه ها، کودک یا نوجوان مطرح می کنند و گاهی هم حتی راه حل های نصفه و نیمه ای ارائه می کنند. بسیاری از خانواده ها هم که به هر دلیل درگیر جلسات مشاوره نمی شوند مخاطب این صفحات هستند و این راهکار ها را بدون در نظر گرفتن بسیاری از مسائل کودک شان انجام می دهند که اغلب حتی نتایج عکس می گیرند یعنی اوضاع از آن چیزی که در ابتدا بوده بسیار بدتر می شود. هرچقدر خانواده ها آگاه تر باشند در مورد استفاده از اطلاعات هم دقیق تر رفتار می کنند در نتیجه فرزندپروری موثرتر و قاطعانه تری خواهند داشت و والدین مقتدرتری خواهند بود که بهتر می توانند مسائل بچه ها را مدیریت کنند. به عنوان مثال من یک مراجعه دارم و بر اساس سنجش اولیه یک روشی را پیشنهاد می دهم. مادر می گوید من این را اجرا کردم و اصلاً هم نتیجه نداده است و زمانی که با یکدیگر مرور می کنیم می بینیم که بخش های اصلی تکنیک پیشنهادی به شکل نادرستی

ما با انسان هایی سروکار داریم که بسیار پویا هستند، ذهن خلاق و تخیل قوی دارند و مشاوره و مشاوره که با این بچه ها سروکار دارد باید با یک ذهن باز بتواند با این خصوصیات آنها همراه شود و بهترین استفاده را از آنها ببرد. گاهی در جلسه ی مشاوره لازم است در مورد یک کودک از اسباب بازی هایی استفاده شود که در مورد کودک بعدی این اسباب بازی ها کاربردی ندارند. ذهن او باید خلاق باشد و بسته به نیاز کودک و همچنین وسایل و ابزار موجود بتواند بازی های جدیدی را بسازد و بتواند مراجع را با خودش همراه کند. در زمینه ی آموزش هم استفاده از وسایل کمک آموزشی راه را هموارتر کرده است، استفاده از قصه گوئی، نمایش خلاق، ایفای نقش، نقاشی، کاردستی و مانند اینها در رویکردهای مختلف بسیار کاربردی می باشد. کافی است ذهن مان را آزاد و رها کنیم، به کودک درون مان اجازه ی خودشکوفایی دهیم و با همراه شدن با دنیای کودک و نوجوان مفیدترین اقدامات را انجام دهیم. من اعتقاد دارم هر کودک یا نوجوان و والدی که برای مشاوره به ما مراجعه می کند خودش رویکرد و راهکارها را با خودش به همراه دارد، فقط کافیست که ما ذهن آگاه باشیم و با فرد کاملاً همراه شویم و اجازه دهیم او صحبت کند و این صحبت ها را در ذهن مان مانند تکه های پازل قرار دهیم و بتوانیم طرح جامع و کاملی از شرایط فرد به او نشان دهیم تا خودش به پیدا کردن راه حل برسد. یعنی نه تنها می توانیم به عنوان مشاور در کار خودمان نوآوری و خلاقیت را داشته باشیم بلکه باید برای مراجعین مان الگویی باشیم تا آنها هم با استفاده از سیستم خلاقه ی خودشان بتوانند راه حل ها و راهکارهای خلاقانه و جالبی را آزمایش کنند و برای خودشان راه حل خاصی را پیدا کنند. خود من در زمینه ی رشد مهارت تفکر نقدانه "نقاشی خوانی" برگزار کردم به این صورت که یک کتاب معرفی کردم و هرکدام از کسانی که تمایل به شرکت داشتند بخشی از کتاب را نقاشی کردند و با استفاده از نقشخوان ها آنها را اجرا کردیم به این شکل که قصه روایت می شد و همزمان با شنیدن آن مخاطبین شاهد لحظه به لحظه ی وقایع نیز بودند، وقایعی که خودشان آنها را به تصویر کشیده بودند و با استقبال بسیار خوبی روبه رو شدیم، هم توانستیم فرهنگ کتابخوانی را جا بیندازیم و در این زمینه کار کنیم و هم روی مهارت تفکر نقدانه کار کردیم و شرایطی را فراهم کردیم که افراد نقاشی ها و اثر دست و تخیل خودشان را روی یک صفحه ی بزرگ ببینند، همچنین فرصتی برایشان به وجود آمد که نقاشی هایشان جان بگیرد و در واقع صدا و موسیقی پیش زمینه داشته باشد و در یک اثر بزرگ قرار بگیرد و این تجربه برای ما نیز بسیار لذت بخش بود.

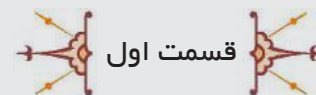
برای جوانان چه پیشنهادی دارید؟

تنها پیشنهادی که دارم اینست: "به دنبال علایق تان بروید". درون هرکسی الماسی به ودیعه گذاشته شده، الماس خودتان را پیدا و نمایان کنید. هرچند در این راه سختی و رنج می کشید، قلب تان بارها و بارها شکسته خواهد شد، جامعه شما را ناامید خواهد کرد، شرایط اقتصادی سد راهتان خواهد بود، خودتان دلوایس و نگران خواهید بود و خانواده ها شما را سرزنش می کنند و سرخورده خواهید شد اما نترسید اگر واقعاً قصد دارید الماس درون تان را کشف کنید تلاش تان را هزار برابر کنید، به خودتان ایمان داشته باشید و به همان انرژی عشق بی پایانی که کل جهان و موجودات را در بر گرفته توکل کنید و برای علاقه تان بجنگید. پاداش تمام سختی ها الماس گرانقدری است که بی همتاست "دقیقاً مثل خود شما"...

یکی از اهدافم اینست که خودم پژوهش های این چند سال را به شکل مکتوب و با منابع بسیار معتبر به رشته ی تحریر در بیاورم تا این کتاب بتواند برای کسانی که می خواهند در این زمینه فعالیت کنند یا با این شیوه ی آموزشی آشنا شوند راهنمای جامعی باشد. در سال ۹۰ که ایده ی این طرح آموزشی به ذهن من رسید منابع بسیار محدودی موجود بود و اکثر منابع از وبسایت ها و منابع خارجی استخراج شد و دو سال طول کشید تا من به یک طرح درس کامل برای اجرا برسم و تا همین امسال هم تمام مدت مشغول بازبینی و ویرایش همان طرح درس اولیه هستم به طوری که از کلاس های ده جلسه ای در سال ۹۲ به دوره ی ۲ ساله در سال ۹۹ رسیدم و این مسئله هم به دلیل تجربیات زیادی بود که در این زمینه کسب کرده ام و هم مطالعات بیشتری که در حیطه ی روانشناسی داشتم و آشنایی با رویکردهای مختلف شکل گرفت و باعث شد مطالب مفید، مهم و کاربردی زیادی را در دوره داشته باشیم و مطمئناً این روند رو به پیشرفت دوره ها ادامه خواهد داشت و خیلی هم علاقه مند هستم تا بتوانم این کلاس ها را در سطح کشور برای آموزش تسهیل گران برگزار کنم و کودکان و نوجوانان و والدین بیشتری بتوانند از آن استفاده کنند و بهره ببرند و در کنار آن آگاه سازی جامعه و والدین یکی از اهدافی بوده است که هم اکنون از طریق صفحات مجازی خودم بر روی آن فعالیت می کنم و این روند قطعاً ادامه دار خواهد بود. به این دلیل که دغدغه ی من و بزرگترین چالشی که ما در حال حاضر داریم همانطور که اشاره شد عدم آگاهی افراد نسبت به مسائل مختلف می باشد و اینکه تعدادی از افراد منابعی در اختیار دارند که این منابع به اندازه ی کافی کارا و کاربردی نمی باشند و در این زمینه می شود کارهای زیادی را انجام داد.

پیشنهاد شما در زمینه نوآوری و کارآفرینی چیست؟

همانطور که قبلاً گفتم دانش روانشناسی دانش جوانی است و روانشناسی کودک و نوجوان دانش جوان تری است. این علم در کشور ما جای پیشرفت و کار بسیار دارد. روانشناسی کودک و نوجوان از آن رشته هایی است که شما باید در کنار دانش زیاد تجربه ی عملی داشته باشید. یعنی نمی توانید بعد از فارغ التحصیلی بلافاصله وارد بازار کار شوید بلکه باید در دوره ها و کارگاه های معتبر مربوطه شرکت کنید، کتاب و مقاله های زیادی مطالعه کنید و تحت نظر سوپروایزر فعالیت کنید تا بتوانید یک روانشناس خوب باشید. بسیار خوب است افرادی که در رأس مراکز مختلف هستند به نیروهای جوان و تحصیل کرده که علاقه مند هستند و صاحب ایده های جدید هستند اجازه دهند که آنها بتوانند خودشان را معرفی کنند، طرح درس هایشان را بازبینی کنند، بسنجند و ارزیابی کنند و اجازه دهند آنها ایده هایشان را مطرح کنند، خودی نشان دهند و تحت نظر سرپرستان اجازه ی فعالیت داشته باشند. نیروهای جوانی که ایده ها و نظرات جدید و خلاقانه ای دارند می توانند در زمینه های کاری بسیار افراد موفق باشند و فقط لازم است که در آن بستر قرار بگیرند و به آنها اجازه داده شود تا بتوانند خودشان را مطرح کنند. حتماً ایراداتی نیز وجود خواهد داشت و می شود آنها را نیز برطرف کرد. تمام افراد می خواهند پیشرفت کنند و رو به جلو حرکت کنند بنابراین بسیار خوب است که به این افراد اجازه دهیم تا این اتفاق برای افراد جوان هم بیافتد زیرا این ها به مرور زمان پخته تر می شوند و می توانند افراد دیگری را نیز پرورش دهند و در زمینه ی کارآفرینی و سرمایه گذاری روی نیروی جوان می شود فعالیت های زیادی انجام داد. در زمینه ی نوآوری هم می توان گفت



قسمت اول

چگونگی تاثیر شبکه ها بر زندگی شما

آشکار کردن نیروهای مخفی که زندگی شما را هدایت می کند

by James Currier

ترجمه: سارا فردرو



زندگی شما نیرویی را ایجاد می کنند که شما را به سمت مسیری هدایت می کنند که همیشه مقصود شما نیست بلکه مسیری است متشکل از مکانیزمی با صدها تعامل کوچکتر. به علاوه این "نیروی شبکه" با گذشت زمان ترکیب می شود. هرچه روابط و ارتباطات شما در گروه دوستانان بیشتر و طولانی تر باشد، سرنوشت شما نیز بیشتر تغییر خواهد کرد. جامعه شناسان تکامل زندگی ما را ناشی از ترکیبی از انتخاب ها و اولویت های خودمان و نیروی ساختار شبکه اجتماعی اطرافمان می دانند. با مشاهده زندگی خودمان و بررسی روند حرکت صدها موسسه حتی بیشتر به این باور اعتقاد پیدا می کنیم که این نیروهای شبکه ای هستند که به میزان زیادی بر چگونگی زندگی ما تأثیر می گذارند و ۹۰٪ از این نیروهای شبکه تنها در ۷ گذرگاه یا رویدادهای اصلی زندگی بنا می شوند. با توجه به قدرت نیروهای شبکه در زندگی شما، این نیروها باید در چهارراه های اصلی تصمیم گیری زندگی جزو اولین عواملی باشند که در نظر گرفته می شوند. اگرچه ممکن است در حال حاضر مانند یک تصمیم پیچیده به نظر برسد، اما زمانی که از دید تشکیل و پیوستن به شبکه های جدید و تغییر توپولوژی شبکه زندگی شما مشاهده می شود ساده تر خواهد بود. به نظر می رسد جهان یک هرج و مرج است، اما اینطور نیست. در لایه های زیرین این به ظاهر پیچیدگی ها یک ریاضیات فوق العاده ساده وجود دارد، باید این محاسبات را برای رسیدن به مقصد در زندگی دنبال کنید.

ادامه دارد...

در کدام شهر زندگی می کنید، با چه کسی ملاقات یا ازدواج می کنید، کدام شغل را انتخاب می کنید یا چه لباسی می پوشید... همه ما فکر می کنیم خودمان این انتخاب ها را انجام می دهیم. مطمئناً احساس می کنیم کنترل کامل بر بر اوضاع داریم، اما در نهایت انتخاب های ما چه در زندگی و چه در کنترل شرایط محدودتر از آن چیزی است که فکر می کنیم. دست های پنهان شبکه ها ما را احاطه کرده اند و محاسبات قدرتمندی بر ما اعمال می کنند. با بررسی اثرات شبکه ها بر فعالیت شرکت های بزرگ، غیر ممکن است که متوجه تاثیر مشابه این مکانیزم بر دیگر حوزه های زندگی افراد حقیقی نشویم. زمانی که متوجه عمق تأثیرات شبکه ها بر روی جزئیات زندگی شوید کاملاً متعجب خواهید شد. این محدودیت ها بر چگونگی زندگی شما بسیار تعیین کننده هستند و ما را به طرز غیرقابل توصیفی در یک مسیر یا مسیر دیگر هدایت می کند که هر دو کاملاً قابل پیش بینی هستند، با این حال اغلب از این نیروها غافل هستیم. این مقاله به تشریح چگونگی تأثیرات شبکه ها تقریباً در تمام جنبه های زندگی شما می پردازد. با استفاده از آن، چشم اندازی را برای چگونگی اتخاذ ۷ مورد از مهمترین تصمیمات زندگی شما فراهم می کند. امیدواریم این توضیحات برای تصمیم گیری های صحیح تر در نوع زندگی که می خواهید داشته باشید مفید باشد.

نیروی شبکه: دست های پنهان
آدام اسمیت "ثروت ملل" را در سال ۱۷۷۶ منتشر کرد. وی در آن، بازارهایی با هزاران نفر از افراد که به دنبال منافع شخصی خود بودند را پیش بینی کرد، که به عنوان یک "دست نامرئی" به طور ناخواسته موجب تقویت منافع جامعه می شد. این "الگوی بازار آزاد" به وی اجازه داد تا محاسبات و سازوکارهای پیدایش نظم اجتماعی را در مقیاس بزرگ نشان دهد. در اینجا می خواهیم معکوس آن را انجام دهیم - از یک "الگوی شبکه" برای توصیف دستورات اجتماعی در مقیاس بزرگ انسانی استفاده کنیم و توضیح دهیم که چگونه آنها با یک دست غالباً ناشناخته روی هر یک از ما تأثیر می گذارند.

به طور خلاصه، شبکه های اتصالات انسانی در



شناخت و نوآوری برای ارتقای فرهنگ موسیقایی

گفتگو با استاد مسیح افقه

پالئوآکولوژی سازند سروک در برش های کوه خانه کت و کوه شاه
نشین ۱۳۸۸ (دانشگاه آزاد شیراز)
شناسایی سازندهای نفت دارو سیالات موجود ۱۳۹۰ (دانشگاه
آزاد شیراز)

فعالیت های آموزشی:

ارایه دروس دوره کارشناسی: زمین شناسی تاریخی، بلورشناسی
هندسی، نقشه برداری، رسوب شناسی، دیرینه شناسی ماکروفسیل،
دیرینه شناسی میکروفسیل، اصول چینه شناسی، میکروفاسیس
زمین شناسی ایران، زمین شناسی صحرایی
دوره کارشناسی ارشد: میکروفسیل پیشرفته - ماکروفسیل -
بیواستراتیگرافی - لیتواستراتیگرافی - پالئوآکولوژی - چینه شناسی
پیشرفته ایران - میکروفسیل غیر فرامینیفر
دوره دکتری: بیوزوناسیون - رخساره بنتونیک - رخساره پلانکتونیک
- رخساره کربناته - فسیل شناسی بی مهرگان - روش تحقیق -
تکتونیک رسوب گذاری - چینه شناسی لرزه ایی - رخساره آواری
- رخساره تبخیری

جزوات:

تالیف جزوه نحوه آماده سازی در نمونه های میکروپالئولوژی
۱۳۷۷

تالیف جزوه چینه شناسی کاربردی ۱۳۷۹

تالیف جزوه بیوزوناسیون و بیواستراتیگرافی ۱۳۸۹

سوابق اجرایی دانشگاهی:

عضو هیات علمی گروه زمین شناسی دانشگاه آزاد اسلامی بهبهان
۱۳۷۳-۱۳۷۳

استادیار گروه زمین شناسی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز از ۱۳۷۳
تا کنون

مدیر گروه زمین شناسی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز از ۱۳۷۴
تا ۱۳۸۵

مدیر ارتباطات با صنعت ۱۳۸۲-۱۳۷۵
نماینده منطقه یک دانشگاه آزاد اسلامی در کمیسیون معدن استان
فارس

معاون آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی شیراز از ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۵
عضو کمیسیون موارد خاص آموزشی منطقه یک دانشگاه آزاد اسلامی
از ۱۳۸۲ تا کنون

نماینده تام الاختیار از مومن سراسری دانشگاه آزاد شیراز ۱۳۸۵-۱۳۸۲

بیوگرافی علمی

سوابق تحصیلی:

کارشناسی زمین شناسی - دانشگاه شیراز ۱۳۶۷
کارشناسی ارشد فسیل شناسی و چینه شناسی - دانشگاه شهید
بهشتی تهران ۱۳۷۱

درجه دکتری زمین شناسی در گرایش دیرینه شناسی و چینه
شناسی - واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران ۱۳۸۱
درجه دکتری زمین شناسی در گرایش چینه شناسی و بیوزوناسیون
وبیو استراتیگرافی - دانشگاه مونسستر آلمان - فوریه ۲۰۱۰

پژوهش ها:

مطالعه چینه شناسی سازند آسماری و جهرم در تاقدیس دشتک
کازرون ۱۳۷۰

مطالعه بیواستراتیگرافی سازند سروک در معدن منگنز آب بند
داراب ۱۳۷۰

مطالعه چینه شناسی سازندهای زمین شناسی در حوزه آب ریز سد
دروذن نواحی اقلید ۱۳۷۰

بررسی اسیب های زیست محیطی ناشی از فعالیت معدن کاری
در شهرستان های نیریز - مرودشت - ارسنجان - خرم بید - بوانات -

اقلید ۱۳۸۹

شناسایی سازندهای نفت دار ۱۳۹۱ -

پژوهش های در حال انجام:

مطالعه چینه شناسی ژئوشیمیایی و تافونومی سازند تاربور در اطراف
شیراز

طرحهای پژوهشی:

مطالعه میکروفاسیس های مغزه های سازند جهرم و بخش آهک
گوری سازند میشان در استان هرمزگان ۱۳۷۶

زمین شناسی و ژئوتکنیک مسیر یابی خط انتقال گاز حاجی اباد
داراب ۱۳۸۵ طرح برون دانشگاهی شرکت گاز فارس

زمین شناسی و ژئوتکنیک مسیر یابی خط انتقال گاز خرامه -
داریان ۱۳۸۵ طرح برون دانشگاهی شرکت گاز فارس

چینه شناسی سکانشی سازند جهرم در شرق شیراز ۱۳۸۵ درون
دانشگاهی (دانشگاه آزاد شیراز)

چینه نگاری سکانشی سازند جهرم در کوه سیاه سروستان ۱۳۸۶
درون دانشگاهی (دانشگاه آزاد استهبان)

- انتشار اثر صوتی : لوح فشرده " بامداد " (۱۳۹۵)
ضبط شده های متعددی در سازمتن صدا و سیما شیراز مرکز فارس
با اواز رضوی سروسناتی - آثاری برای گروه نوازی و.....
آموزش و پژوهش (مراکز دولتی و شبه دولتی- هنرستان و
دانشگاه)

استاد راهنما و مشاور در پایان نامه های معماری و موسیقی ، برنده
جایز نخست دومین جشن فرهنگ فارس در زمینه مقاله موسیقی
آموزش :

۱۰ سال در خانه فرهنگ شماره ۱ اداره فرهنگ ارشاد اسلامی
شیراز (۱۳۷۵-۱۳۶۵)

۲ سال در بخش فوق برنامه دانشگاه علوم پزشکی شیراز (۱۳۶۹-
۱۳۶۷)

۲ سال در بخش فرهنگی جهاد دانشگاهی شیراز (مدرس تئوری
موسیقی ایران - ردیف ساز سنتور (۱۳۷۱-۱۳۶۹)

۶ سال در هنرستان دولتی موسیقی شیراز (۱۳۸۲-۱۳۷۶)
تدریس ردیف تخصص سنتور بعنوان عضویت مدرسه گروه
آموزشی موسیقی در دانشگاه آزاد شیراز از ۱۳۸۴ تا کنون
موسیقی در نمایش از ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۹

تدریس تئوری موسیقی ایران (انجمن دوستداران حافظ ۱۳۸۸)
تدریس درس ردیف موسیقی - دانشگاه آزاد اسلامی بیضا همراه
۱۳۹۳ تاکنون

سخنرانی ها :

متجاوز بیست سخنرانی در دانشگاه شیراز - جشنواره های
موسیقی بزرگداشت استادان موسیقی ایران (ابوالحسن صبا
۱۳۷۶) - فرامرز پایور (۱۳۹۵ و ۱۳۸۵ ، ۱۳۹۴) ، همایون خرم
۱۳۸۶) - علی تجویدی (۱۳۸۷) - درویش خان (۱۳۷۷ و
...) - انجمن دوستداران حافظ (تحلیل تاریخی کاربرد ادبیات
در موسیقی ایران- ۱۳۸۷) - اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی
فارس (فضاهای افکتیو در موسیقی ۱۳۷۷- پیوند موسیقی و
شعر ۱۳۸۴) - بنیاد فرهنگی سعادت (الزامات حوزه فرهنگ و هنر
فرهنگسرا ها- پژوهشهای عملی استاد فرامرز پایور (۱۳۹۳)

اجرائی اداری :

۲ سال رئیس انجمن موسیقی ایران شعبه فارس ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰
عضو پیوسته در کمیته تخصصی سازهای ایرانی خانه موسیقی
ایران
بازرس هیئت موسس خانه موسیقی ایران شعبه فارس ۱۳۸۴ تا
کنون

موسس رشته کارشناسی موسیقی در دانشگاه آزاد شیراز ۱۳۸۴
مدیر گروه رشته کارشناسی موسیقی در دانشگاه آزاد شیراز از
۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸

عضو تمامی شوراهای داوری جشنواره موسیقی جهاد دانشگاهی
شیراز (۹ دوره) ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۸
عضو شورای تعیین سیلابس امتحانی جشنواره های موسیقی
استانی اداره کل فرهنگ و ارشاد ۱۳۷۸- عضو شورای داوری
جشنواره سنتور نوازان ایران ویژه مکتب استاد پایور در دانشگاه
تهران ۱۳۸۱

دبیر اولین جشنواره گروه نوازی استان فارس ۱۳۸۶ (موسیقی



برای آزمون سراسری - آزمون دکتری - آزمون کارشناسی ارشد -
آزمون کاردانی به کارشناسی - آزمون کاردانی پیوسته
عضو ثابت شورای جذب هیئت علمی رشته های علوم دانشگاه آزاد
اسلامی استان فارس از ۱۳۸۸ تا ۱۳۸۹
معاون آموزشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات فارس
- از بهمن ۱۳۸۹ تا تیر ماه ۱۳۹۲
مدیر گروه زمین شناسی دوره کارشناسی ارشد و دکتری واحد
علوم و تحقیقات: از آبان ۱۳۹۱ تا کنون

بیوگرافی هنری

او موسیقی را بطور از سال ۱۳۵۵ با ساز تخصصی سنتور در کارگاه
موسیقی رادیو- تلویزیون ایران آغاز نمود. مقدمات آن را ابتدا نزد
هوشنگ قائم مقامی فرا گرفت ، ردیف استاد صبا را زیر نظر مینا
افتاده و مسعود شناسا (در مرکز حفظ اشاعه موسیقی سنتی ایران)
آموخت و سپس به مدت ۱۱ سال نزد استاد فرامرز پایور به جهت
تکمیل دانسته های خود به تحصیل نوازندگی پرداخت و دانش
آموخته مکتب فرامرز پایور می باشد.

فعالیت ها:

- اجرا ها : بیش از ۳۰۰ اجرای کنسرت در دانشگاه شیراز ،
جشنواره ها ، همایش های فرهنگی بین المللی ، کشوری ، دانشگاه
تهران (دانشکده هنرهای زیبا) مجامع دانشگاهی خارج از کشور ،
انجمن های فرهنگی
- پژوهش ها و مقالات : دارای بیش از ۳۰ مقاله موسیقی چاپ
شده از سطح جراید تا نشریات و مجلات تخصصی و دانشگاهی و
فرهنگستان می باشد.

این مقالات در زمینه تحلیل های مکاتب ساز آواز ایران ، بررسی
متد آموزش سنتور ، آنالیز آموزشی مکتب استاد پایور ، تحلیل
مکتب سنتور ایران و صبا ، موسیقی درمانی (با استاد دکتر محمد
رضا محرری عضو فرهنگستان علوم پزشکی جمهوری اسلامی
ایران)

- انتشار اثر صوتی : لوح فشرده از سوی دانشگاه تهران بنام "نسیم"
شامل تکنوازی در آواز بیات ترک و دستگاه چهارگاه (۱۳۸۸)

سنتی، محلی و کلاسیک)
 دبیر در جشنواره گروه نوازی استان فارس ۱۳۸۹ (موسیقی
 سنتی، محلی و کلاسیک)
 داور در جشنواره گروه نوازی استان فارس ۱۳۹۰ (موسیقی
 سنتی، محلی و کلاسیک)
 عضو هیئت رئیسه پندل در همایش بین المللی حافظ - دانشگاه آزاد
 اسلامی - برگزاری شیراز- اردیبهشت ۱۳۹۴

سنتی و محلی)
 دبیر دومین جشنواره گروه نوازی استان فارس ۱۳۸۷ (موسیقی
 سنتی، محلی و کلاسیک)
 برگزاری بزرگداشت استادان (ابوالحسن صبا ۱۳۷۱ و ۱۳۷۷)
 (فرامرز پایور ۱۳۸۰ و ۱۳۸۵) (همایون خرم ۱۳۸۶)
 برگزاری و داوری اولین جشنواره استاد فرامرز پایور ۱۳۸۸
 داور در جشنواره گروه نوازی استان فارس ۱۳۸۸ (موسیقی

گفتو با استاد مسیح افقه



نفر از همکلاسی ها به کلاس سرکار خانم مینا افتاده به کارگاه موسیقی در همان سازمان منتقل شدیم و ردیف های استا صبا را نزد ایشان کار کردیم. مدتی بعد کارگاه کلا تعظیم شد و من ناچار شدم که به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی سنتی بروم و مدت کمی را نزد آقای مسعود شناسا فعالیت داشتم. بعد از آن مدت زیادی را خودم کار کردم تا در سال ۶۷ موقعیت مغتنمی به دست آمد که من بتوانم از کلاس های استاد بینظیر سنتور و موسیقیدان نامی ایران آقای فرامرز پایور استفاده کنم و مدت نزدیک به ده سال در کلاس ایشان تحصیل نوازندگی کردم و دانش آموخته ی مکتب فرامرز پایور می باشم.

در این میان در مجامع دانشگاهی، فستیوال های داخلی، خارجی، با گروه، به شکل تکنوازی، کنسرت های مشترک با هنرمندان خارجی و در فضاهای مختلف فرهنگی کنسرت های متعددی شاید بیش از ۴۰۰ کنسرت داشته ام و با استادانی مانند مرحوم نورالدین رضوی سروسرستانی، استاد فرامرز پایور و استاد ناهید نیز کنسرت های مشترکی را روی صحنه اجرا نموده ام.

در مورد نقش و تاثیر موسیقی در زندگی انسان ها نظر تان چیست؟

در زندگی تمام انسان ها تاثیر موسیقی از دیرباز وجود داشته است، متخصصین تاریخ موسیقی و موسیقی شناسان به طور کلی مدارک و اسناد بسیار زیادی را در دست دارند که نشان دهنده ی تاثیر موسیقی بر زندگی بشر بوده است. در کشور خود ما در فلات ایران به دلیل وجود اقوام مختلف خصوصاً اقوامی که اقتصاد و زندگی آنها بر پایه ی کشاورزی و دامپروری هست را می بینیم که موسیقی هایی در فرهنگ ها و در خورده فرهنگ های آنها وجود دارد که به نحوی به شیوه ی زندگانی آنها مربوط می باشد

ضمن تشکر از فرصتی که به ماهنامه جلا - نیاز اندیشه روز دادید بفرمایید از چه زمانی و چگونه به هنر موسیقی علاقمند شدید و آن را دنبال نمودید؟

با سلام

من در سال ۱۳۵۵ رسماً موسیقی را با آموزش ساز سنتور آغاز کردم البته علقه ی موسیقی در خانواده ی ما وجود داشت و مرحوم پدرم مختصری با ساز سنتور آشنایی داشت و زمانی که پست ایشان در اصفهان بود به بخش آزاد هنرستان موسیقی در همانجا می رفتند و مدتی نزد مرحوم سیروس ساغری که از نوازندگان، موسیقی دانان و ساز سازان بسیار مشهور کشور بودند کار کردند، اما به دلیل اشتغالات اداری موفق نشدند دوره را به پایان برسانند و در این زمینه فعالیت کنند. همچنین مادرم هم در خانواده ای بودند که در واقع ژن هنری در ایشان وجود داشت و در شیراز عموماً به صنایع ظرفیه اشتغال داشتند و کار آینه کاری انجام می دادند و کنیه ی ایشان نیز ظریف صنایعی می باشد، علاقه مندی به موسیقی داشتند اما در آن زمان زمینه ای برای اینکه ایشان تحت آموزش قرار بگیرند وجود نداشت.

زمانی که کارگاه موسیقی رادیو و تلویزیون در سال ۱۳۵۵ اعلان کرد که هنرجو می پذیرد مرا به کارگاه موسیقی بردند. در آن زمان ما ساکن تهران بودیم و در کلاس آقای هوشنگ قائم مقامی که معلم کلاس سنتور در آنجا بودند ثبت نام کردم. مدتی در آنجا کار کردم و چون کلاس های ایشان بسیار پرجمعیت بود کلاس ها را بر حسب سابقه کار شاگردانشان به چندین بخش تقسیم کرده بودند و در همان ابتدا ایشان متوجه شدند که من مقداری بیشتر از همکلاسی هایم فعالیت می کنم بنابراین من را به کلاس بالاتر منتقل کردند. تا حدود سال ۵۸ که آقای قائم مقامی کلاً از کارگاه موسیقی تشریف بردند و من و چند

بگردند و آنها را پیدا کنند. یعنی معلمی که به غیر از داشتن خصیصه ی معلمی و تدریس خوب در عین حال از نظر اطلاعات حوزه ی موسیقی هم قابل تامل باشند و شاید بتواند در لایه لای آموزش عملی ساز، شناخت را نیز به هنرجویانش منتقل کند. این در درجه ی اول برای کسانی است که وارد حوزه ی موسیقی می شوند و در سنین جوانی و نوجوانی هستند و قصد دارند موسیقی را فرا بگیرند، اما در مابقی گروه های جوانان کشور این کار نیاز به تولید دارد یعنی یک نهاد باید موسیقی های خوب را به جوان ها بشناساند. در کشورهای اروپایی موسیقی خوب تا حد زیادی در مدارس آموزش داده می شود یعنی بدون اینکه افراد را مجبور کنند که در رشته ی موسیقی تحصیل کنند و یا اینکه بخواهند در سلیقه ی افراد دخالت کنند بنیان های موسیقی فرهنگ خودشان را در مدرسه آموزش می دهند. اروپایی ها از این نقوله به عنوان دانش عمومی، یعنی دانشی که همه باید آن را بدانند یاد می کنند که در ایران این موقعیت وجود ندارد و خیلی از افراد، چه جوان ها و چه میانسالان یا کهنسالان بر حسب سلیقه به موسیقی گوش می کنند بدون اینکه بدانند این چه نوع موسیقی است و نوعی رفتار سلیقه ای و فارغ از شناخت در افراد اتفاق در جامعه ما مکرر اتفاق می افتد، بنابراین بسیاری از آثار بزرگان ما که برخی از آنها آثار بسیار برجسته ای از لحاظ زیبایی شناسی هم می باشند در جامعه کمتر مورد توجه قرار می گیرند. همانطور که مرحوم استاد مهندس همایون خرم برای فهم موسیقی تحصیل در این رشته لازم می دانست و در ادامه آن اولین قدم برای تحصیل موسیقی فراگیری یک ساز توصیه میکرد، متوجه خواهیم شد که این چنین شکلی در جامعه ی ما اتفاق بسیار نا رسا صورت میگیرد که بخواهیم به چنین نقطه ای برسیم.

وضعیت هنر موسیقی از لحاظ اقتصادی و از زاویه کارآفرینی در کشور چگونه است؟

از نظر کارآفرینی، حوزه ی موسیقی دارای اقتصاد می باشد و مانند بسیاری از اقتصاد های کلان کشور ممکن است در مواردی هم اشکالاتی در آن دیده شود. در اقتصاد و کارآفرینی من به عنوان کسی که خودم این رشته را برای اولین بار در شیراز و فارس تاسیس نمودم باید به این نکته اشاره کنم که فارغ التحصیل این رشته در حقیقت بار اقتصادی برای دولت ندارد زیرا اشتغال او به عنوان یک شغل در جامعه یک اشتغال کاملاً خصوصی می باشد. بسیاری از افراد حتی با آموزش های بسیار ناقص به آموزش موسیقی که یکی از حرف موجود در جامعه ی هنری کشور ما می باشد می پردازند.

البته بسیاری از آموزش هایی که این فارغ التحصیلان به هنرجویان خود می دهند هم کاملاً نافرجام است به این معنی که شاگردان نهایتاً عمده تا یک سال نزد یک معلم آموزش می بینند و بعد هم موسیقی را رها می کنند. این نوع اقتصادی است که اکثراً در کشور اتفاق می افتد. اگر از کلاس های خاص که اساتید موجه و برجسته تدریس می کنند صرف نظر کنیم و شاگردان آنها به مدت طولانی تحت آموزش هستند باقی کلاس های آموزشی که در حقیقت اقتصادی را به خودشان اختصاص می دهند بسیار

و به عنوان مثال برای آنهایی که اهل کارشان کشاورزی می باشد برای بخش های مختلف کشاورزی ترانه های محلی دارن و این موارد ساده ترین تاثیرات موسیقی است که واکنش افراد را نسبت به فعل حرفه ای یا اقتصادی خودشان نشان می دهند و مشابه این در همه جای دنیا وجود دارد. البته کاربرد های دیگر موسیقی در کشور ما از دوره اسلامی شناخته شده بود و بسیاری از علمای ما که در علم طب و پزشکی زمان خودشان جزو سرآمدان روزگار بودند مثل ابن سینا و نظایر ایشان حتی کاربرد موسیقی را در پزشکی نیز می دانستند و آن چه که که امروزه تحت عنوان موسیقی درمانی در دنیا مطرح می باشد در ایران قدیم هم وجود داشته است. کارکردهای موسیقی در حوزه های رفتار نظامی گری، روانشناسی کودک و نوجوان، در بیان عقاید و آرای فلسفی و از این دست جزو مواردی هست که معمولاً در زمره ی کارکردهای موسیقی و تاثیر آن در زندگی انسان می باشد. به هر حال صوت و تولید صوت موسیقایی از جهت اعتباری آن با تعاریف قدیم و تعاریف جدید، یکی از رفتارهایی است که انسان برای بیان حالات اجتماعی روحی، روانی، سیاسی و اقتصادی خود منعکس می کند و می تواند به عنوان یک تاثیر در زندگی قلمداد شود البته می دانیم که در فرهنگ های مختلف برای بیان شادی، غم و نظایر آن موسیقی های مختلفی وجود دارد که هر کدام از این موسیقی ها بیانگر همان فرهنگ هستند و بعضی از انواع موسیقی ها هم در حقیقت فرهنگ بسیاری از کشورهای مختلف و ممالک مختلف را درنور دیده اند و در بسیاری از نقاط دنیا کاربرد دارند. و این تاثیر در واقع در ارتباط با موسیقی نوعی واکنش می باشد و می شود تاثیر متقابل آن را بر روی جوامع مختلف بشری سنجش و ارزیابی نمود و به عنوان یکی از دستاوردهای موسیقی از آن یاد کرد.

برای علاقمندان به موسیقی ایرانی بویژه جوانان چه پیشنهادی دارید؟

البته در جامعه ی ایرانی موسیقی آنطور که باید نهادینه نشده است که دولت برای ساماندهی وضعیت آن یا استاندارد کردن آن ورود پیدا کند و در حقیقت به شکل خودرو و ناسامان در سطح جامعه حرکت می کند. البته جامعه ی ۸۵ میلیونی ایرانی قطعاً سلاقی مختلف دارند و از اقوام مختلفی تشکیل شده است و خیلی از مجریان موسیقی در کشور همین جوانان هستند، اما اینکه جوانان چه موسیقی هایی گوش می کنند و چقدر بصیرت موسیقایی در جامعه حاکم است و متأسفانه چون این مسئله اصلاً وجود ندارد نمی شود در این زمینه توصیه های زیادی پیشنهاد کرد در حقیقت شاید جوانان نیازمند این باشند که به معلمینی که در این حوزه مطلع هستند بیشتر مراجعه کنند و بتوانند در شناخت موسیقی خوب هم ورود پیدا کنند. این بسیار مهم است زیرا ما نمی دانیم در جامعه افراد مختلف جامعه بخصوص جوانان که می خواهند موسیقی را خلق و اجرا و در جامعه منتشر کنند باید دارای چه ویژگی هایی باشند؟

امروز به دلیل اینکه دسترسی بیشتر مردم به آموزش های موسیقی فوق العاده زیاد شده است اگر قرار است توصیه ای داشته باشیم اینست که به دنبال مطلعين واقعی این رشته

های موسیقی کلاسیک ایران یا موسیقی نواحی ایران نمی پردازد و موسیقی نواحی ایران در حقیقت حداکثر در همان ناحیه ای که مخاطبین آن از نظر جغرافیایی گسترش دارند پذیرفته می باشد و خارج از آن منطقه ممکن است کسی به سراغ چنین موسیقی هایی نرود و این یک واقعیت است. اما به هر حال بخشی از تولیدات موسیقی هم به چنین کارهایی می پردازد البته چون مخاطبین موسیقی بیشتر با کلام موسیقی ارتباط بیشتری دارند سراغ انواعی از موسیقی می روند که کلام در آنها وجود دارند و به سراغ موسیقی بی کلام نمی روند لذا کسانی که موسیقی بی کلام تولید می کنند فعالیتشان از نظر اقتصادی در جامعه خیلی مورد توجه قرار نمی گیرد زیرا شنونده ی ایرانی بیشتر به شعر و کلام توجه دارد تا به اصل موسیقی.

بخش دیگری که به اقتصاد و کارآفرینی این کار مربوط می باشد، کسانی است که به نوعی در تولید آثار صوتی و تصویری دخالت دارند یا در برنامه ریزی های کنسرت که به نظر می رسد این قشر بیشتر از همه از نظر موقعیت اقتصادی و سودآوری موفق تر هستند. در نقاط مختلف کشور بسته به شهر هنرمندان بخصوص خوانندگان کنسرت هایی را برگزار می کنند و عایدات مالی خوبی هم ممکن است داشته باشند البته مشکلات خودش را هم دارد و به همین راحتی ها هم نیست اما به هر صورت بخشی از اقتصاد فرهنگی و هنری کشور بخصوص در حوزه ی موسیقی با توجه شرایط اجتماعی به همین بخش موجود می شود که البته در شرایط کنونی شیوع بیماری کوید ۱۹- وجود دارد این بخش عملاً تعطیل می باشد و ممکن است در قالب مجازی و نه با استقبالی که در گذشته وجود داشت در کشور اتفاق بیوفتد.

چه برنامه و اقداماتی برای ایجاد نوآوری و تحول در هنر موسیقی ایرانی و آموزش و رشد آن را ضروری می دانید؟
آنچه در جامعه ی ما در فضاهای فرهنگی و هنری خیلی در مورد آن صحبت می شود در ارتباط با نوآوری است. البته نوآوری همیشه خوب است ولی در شرایطی که اندیشه پشت آن باشد نه در شرایطی که مخاطبین در مورد کاری که انجام می دهند اصولاً فکر نمی کنند یا فکر می کنند که دارند به آن فکر می کنند. در واقع ما در حوزه ی نوآوری و بحث فرهنگ و هنر موسیقی به این دلیل که مخاطبین ما از نظر دانش و تجربه ی شنیدار چیز زیادی نمی دانند زمانی که کسی چیز جدیدی بیاورد بدون اینکه بگوییم این خوب است یا بد یا این نوآوری برای ارتقای فرهنگ و شعور موسیقایی و شنیداری موثر است ممکن است جامعه آن را فوراً بپسندد. به نظر من قبل از اینکه وارد این حوزه ها بشویم باید فکری به حال آموزش گسسته ی خودمان کنیم آموزش را در جامعه و در اقصی نقاط کشور و مشکلاتی که متأسفانه حتی در کلان شهرها وجود دارد را ساماندهی کنیم. درست مثل اینکه مدارس خوبی نداشته باشیم اما می خواهیم یک دانشگاه در سطح MIT داشته باشیم. چنین چیزی امکان ندارد، زمانی که مدارس خوبی وجود

گذرا هستند و اصلاً بنیادین نیستند به این دلیل که نه افراد و نه خانواده ها در این زمینه آموزشی ندیده اند و نه آموزش های خود معلمین اکمل می باشد، ۴ سال در دانشگاه تحصیل کرده و صرفاً لیسانس گرفته است و در این ۴ سال نوازندگی کسی به جایی نمی رسد. بعضی ها هم که قبل از دانشگاه وارد شده اند حتی پویایی خود را در زمینه های فراگیری از دست می دهند و به قول استاد فرامرز پایور که می گفتند: "اینها ترک تحصیلی هستند" که ما تعداد بسیاری از این قبیل معلمین موسیقی ترک تحصیلی در بسیاری از مراکز استان ها و در همه جای کشور داریم. زمانی که من خودم شخصاً از برخی از این کلاس ها بازدید داشتم نمونه های بسیاری از این قبیل



دیدم اما خب بعد مسافت و نبود معلمین مطلع برای اینکه این آموزش های ناقص را به سرانجام برساند یکی از دلایل وجود چنین مواردی است. البته اغلب خود معلمین نیز احساس نمی کنند که به دانش بیشتری نیاز دارند زیرا مراجعینی که دارند بعد از ۶ ماه و یک سال موسیقی را رها می کنند و این بخشی از اقتصاد موسیقی در کشور می باشد که از این جهت هم بسیار رایج است.

بخش دیگری که تولید آثار صوتی است که آن هم با اشاره ای که قبلاً داشتم بیانگر این موضوع است که مخاطبین موسیقی در کشور بیشتر به سراغ کدام نوع موسیقی های خواهند رفت و آیا همه ی ژانرهای موسیقی مورد توجه قرار می گیرد یا نه، بعضی از آنها ممکن است هنرمندان جوان و خوبی هم داشته باشند اما به این دلیل که هم شناخته شده نیستند و هم مردم خیلی با آن آشنایی ندارند و آثارشان فقط یکبار منتشر می شود و دیگر چنین اتفاقی نمی افتد. البته در مورد آثار بزرگان ما هم گاهی اوقات چنین اتفاقی می افتد و این ناشی از عدم شناخت می باشد ولی تولیدات صوتی چه جهت عرضه به بازار داخلی یا خارج از کشور در ژانرهای مختلف متفاوت است. باید اشاره کرد که عموماً امروز جامعه نیز خیلی به حوزه



ی ایزوله تلقی کرد. جوانی که در جامعه ای این چنینی زندگی می کند در هر کجای دنیا، به هر حال فرهنگ های مختلف را می بیند، می شنود و از آنها استفاده می کند و من حتی در جلسه ای که مربوط به فقه و موسیقی بود به این اشاره کردم که اگر جوانی در روستایی بر فرض در جنوب فارس یا سیستان و بلوچستان موسیقی "هارد راک" گوش می کند چه حکمی دارد؟ امروزه به دلیل وجود چنین فضاهایی جوانانمان با فضاهای فرهنگی دیگر نقاط دنیا هم آشنا شده اند. در حال حاضر مثل گذشته نیست زمانی که ناصرالدین شاه در حرم شاه عبدالعظیم ترور شد خبر آن یک ماه بعد به شیراز رسید. امروز هر اتفاقی در هر کجای دنیا بیوفتد همان زمان به همه جا مخابره می شود.

فرهنگ هم همینطور است و لازم است که تولیدات فرهنگی در جامعه به شکلی اندیشمندانه طراحی شوند که ما به ازای ایرانی آن در جامعه وجود داشته باشد و این از مواردی است که می شود گفت دیگر موسیقی کلاسیک ایرانی و ردیف های دستگاهی و نظایر آن نمی تواند به هیچ وجه جوابگوی همه ی سلیق جامعه باشد و این شدنی نیست بلکه نیاز است موسیقی های دیگری نیز در کنار آن ها باشد و البته حتی بیش از چهاردهه پیش این اتفاق به نوعی افتاده است و الان هم وجود دارد و سیاست هایی که در وزارت ارشاد برای گرفتن مجوزهای موسیقی وجود دارد خود بیانگر این موضوع می باشد و مسئولین توجه دارند که سلیق همه جامعه در قالب موسیقی سنتی ایران نیست و ما به همه نوع موسیقی در جامعه ی ایران نیاز داریم و باید آهنگ سازی را داشته باشیم که دارای ذوق باشند و حال اگر از متریال فرهنگ ایرانی هم استفاده کنند که چه بهتر اما در واقع ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که موسیقی مناطق و موسیقی کلاسیک و ردیف دستگاهی ما جوابگوی تمام اقشار جامعه باشد و یک نسخه را برای همه بیچیم، و نیاز است برای هر نوع کارکردی که در جامعه داریم موسیقی های متعادل و موجهی برای آن طراحی کرده باشیم.

منمون از وقتی که به ماهنامه اختصاص دادید.

نداشته باشد دانشگاه خوب هم نمی توانیم داشته باشیم. این بحث نوآوری و خلاقیت که دقیقاً به حوزه ی تولید موسیقی بر می گردد زمانی در جامعه می تواند رشد منطقی و قابل قبول داشته باشد که ما در حوزه ی مخاطبین هم خوب کار کرده باشیم و اصلاً خلاقیتی که مخاطب مناسبی ندارد محکوم به فناست و برخی از این نوآوری ها به نوعی تیری در تاریکی است گاهی ممکن است با وجود فضای مجازی هر کسی در این نوع فضاها چیزی می سازد یا ی نوازده مورد استقبال بخشی از جامعه واقع شود و تعدادی مخاطب برای خودش ایجاد کند. و در همین فضاها به آثار بسیار خوبی بر می خوریم که می بینیم به اندازه ی کافی شنیده نشده اند و یا مواردی که اصلاً قابل شنیدن نیستند اما از آنها استقبال بسیاری شده است و این نکته ی بسیار مهمی است. به نظر من تا حوزه ی آموزش در فضای موسیقی و آگاهی رسانی ما ترمیم نشود نباید خیلی به دنبال نوآوری ها بود چون در لا به لای این نوآوری ها نمونه های بسیاری از تیر در تاریکی ها وجود دارند که افق فکری جامعه را به شدت جا به جا می کنند و این اتفاق در جامعه ی ما فقط مربوط به چهار دهه ی اخیر نیست بلکه در گذشته هم بوده و دلیلی آن هم اینست که جامعه ی ما هیچوقت ارتباط مستحکم و بنیادین با موسیقی نداشته و همیشه جهت تفنن و تفریح بوده است و بعد وارد حوزه های اقتصادی شده و برای عده ای اشتغال ایجاد کرده و نظایر آن و گرنه در بسیاری از موارد این اتفاق در سطح جامعه ی ما نیز افتاده است.

آیا موسیقی بومی و ملی پاسخگوی نیازهای امروز آحاد جامعه است؟

در این مورد که آیا ظرفیت های موسیقی بومی و یا ظرفیت های موسیقی ملی امروزه پاسخگوی نیازهای همه ی جامعه می باشد یا نه باید بگویم جامعه ای که با اینترنت و با فرهنگ های مختلف، فضاهای مجازی و نظایر این ها در ارتباط است دیگر جامعه ای نیست که بشود فرهنگ را در آن به عنوان یک جزیره



قدم اول برای جذب مردم ، پاسخ به نیازهای آنهاست

ادامه مصاحبه با

استاد حسین فردرو

کارگردان و تهیه کننده سینما و تلویزیون

در شماره قبل در گفتگوی خودمانی با حسین فردرو با تولیدات هنری و تلویزیونی او آشنا شدیم. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۹۸ اگر بیننده تلویزیون ایران بوده اید، شک نکنید که یکی از آثار نمایشی یا برنامه های طنز یا مجموعه ها و جنگ های شادی بخش و برنامه های گفتگو محور و مسابقات تلویزیونی وی را در تلویزیون مشاهده کرده اید. برجسته ترین ویژگی هنری وی علاقه گسترده به مردم است و اینکه در تمام تولیدات خود هیچ هدفی بجز جذب و توجه مردم را دنبال نکرده است. اینک بقیه گفتگو:

■ در چه شبکه هایی کار کرده اید ؟ کدام برنامه خودتان را دوست دارید ؟ چه سال هایی را بیشتر دوست دارید دهه شصت یا دهه نود ؟

من تئاترها و بعضی از ویدیو های سینمایی و سریال هایم ، اکثر مسابقات تلویزیونی ام و بعضی از جنگ های ترکیبی تلویزیونی ام را خیلی دوست دارم . راستش از دهه شصت تا دهه هشتاد سال های طلایی تلویزیون ایران و سال های طلایی حرفه ای خود می دانم . من در شبکه ی یک تا شبکه ی پنج و شبکه خبر و بعضی از شبکه های جدید بهترین برنامه ها را تولید کرده ام و همیشه حداقل یک روز در هفته در دانشگاه ها به آموزش تولید تلویزیون مبادرت کرده ام . البته کار هنری و فرهنگی کردن در دهه نود دیگر زیاد آسان نیست . اصلا تولید برنامه های مطلوب برای برنامه سازان بدلالی سخت شده است ، با این حال سعی می کنم در دانشگاه با تدریس ، تجربیات خودم را به نسل جوان منتقل کنم.

■ شما را به خستگی ناپذیری می شناسیم چه باید کرد؟

اگر شما کارتان را دوست داشته باشید خسته نمی شوید و اگر ایده هایی داشته باشید که مطمئن باشید مردم دوست دارند ولی نتوانید آن ایده ها را به فعل در آورید ، خسته می شویدهر وقت مردم برنامه های ماهواره ای را تماشا می کنند و دهها کانال ایرانی را رها می کنند و به سراغ کانال های خارج از کشور می روند ، این سوال در من شکل می گیرد که چرا از هنرمندان وامکانات و سرمایه های فرهنگی داخل کشور بهره گیری مناسب نمی شود. خواسته ها و نیاز های مردم بصورت مستمر تغییر می کند ، و نگاه و اولویت ها و ظرفیت ها ی آنها نیز بهتر و بیشتر می شود . تولید هنری نیز بایستی متناسب با خواسته ها بهتر و گسترده تر شود.

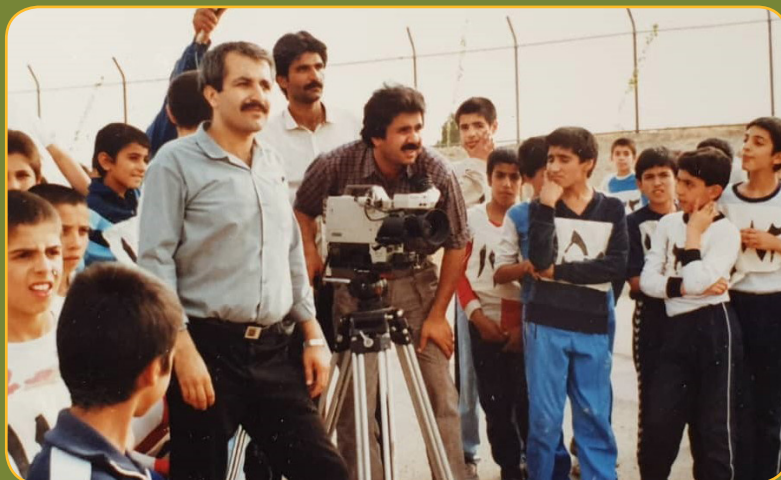
■ راه حل رفع مشکلات چیست ؟

نیازهای مردم را کوچک نپنداریم . رقابتی رسانه ای در خارج از کشور را نباید نادیده گرفت. باید برای حفظ مخاطب تلاش کنیم. پیام ها ی صدا و سیما فقط در سریال و شو و مسابقه نیست . در برنامه های مستند و گفتگو محور هم ما می توانیم با مردم باشیم و به توافق برسیم . یعنی قدم اول برای جذب مردم ، پاسخ به نیازهای آنهاست.

مدیران از خودشان سوال کنند چه کنیم که مردم از ما راضی باشند ؟ باور نمی کنید ، امتحان کنید مطمئن باشید جواب می گیرید ، مردم خواسته های منطقی دارند ، دنبال گوش شنوا می گردند نمی خواهند پسرقت کنند ، نمی خواهند گام به عقب بردارند ، دوست دارند آنها را همیشه از خود بدانند ، نمی خواهند دو قطبی تلقی شوند، باید رفع حساسیت کنیم . برای سئوالات مردم به دنبال جواب بگردیم. تمام برنامه ها یی که به دل مردم نشسته چنین خاصیتی داشته اند. فرق نمی کند چه تئاتر یا سریال یا مسابقه با موضوعات علمی ، فرهنگی ، اجتماعی ، اقتصادی ...

■ چه نوع برنامه هایی را برای جذب مخاطب پیشنهاد می دهید ؟

امروزه هر شخصی بخواهد با موبایلش در یک لحظه رسانه می شود و اگر صدا و سیما زمان و مکان فعلی را تحلیل نکند و واقعیت ها را منتقل نکند سبب اشتباهات جوانانی خواهد شد که ندانسته با تلفن همراه خود عامل دیگران یا بیگانگان شده و از خط قرمزها عبور می کنند . جذب مجدد مردم به صدا و سیما و پر مخاطب کردن آن سخت نیست چون ما مردمی داریم که مملکت شان را واقعا دوست دارند. مردمی را داریم که مشکلات را می دانند و انتظار دارند برای رفع مشکل آنها تلاش شود....





یادداشتی درباره سریال هم‌گناه

علی صفایی

برای آن وجود دارد در ادامه داستان باید منتظر آن باشیم که آیا لایلا با فریبرز دیداری کند یا لایلا تنها خیالات پیمان است این نوع روایت می‌تواند شیطنت فیلم ساز باشد و یا یک جریال سیال ذهنی.

"هم‌گناه" تا حد زیادی تلاش کرده از اغراق جدا شود برای همین است که مناسبات مالی خانواده صبوری ذره‌ای ما را از آن‌ها دور نمی‌کند؛ شخصیت‌های پرویز و فریبرز ماجراهایی دارند که فعلاً تا فصل اول به آن‌ها پرداخته نشده و تمرکز قصه به دیگر کاراکترها بوده است؛ آینده شخصیت‌های فرهاد و هدیه و گذشته لایلا و پیمان از دیگر تعلیق‌های مهم سریال است؛ هم‌گناه می‌تواند نمونه مناسبی در بین درام روز نمایش خانگی باشد و حتی بدئت‌گذار مسیری تازه برای ساخت سریال‌هایی در این ژانر.

این سریال را در مقایسه با آثار اخیر نمایش خانگی تا حد زیادی می‌توان نزدیک به مخاطب دانست؛ درست که «هم‌گناه» زمان نمایش‌اش کمتر از سریال‌ها دیگر است اما می‌توان گفت بعد از مدت‌ها تقریباً با یک صداقت مواجه ایم؛ محتوای ۵۰ دقیقه‌ای نه سعی کرده با آنچه گذشت و خواهید دید تایید دزدی کند و نه موزیک ویدیو و فلش بک غیر ضروری به خورد مخاطب دهد؛ با این که تایم‌اش از آثار مشابه کمتر است؛ می‌توانیم بگوییم اگر هم‌گناه محتوای ۴۰ دقیقه‌ای (بدون احتساب تیتراژ) به مخاطب تحویل می‌دهد؛ هستند سریال‌هایی که با تایم ۵۵ دقیقه حتی ۲۰ دقیقه تایم مفید هم برای مخاطب ندارند.

خاصی از تعلیق را به همراه داشت؛ این لحن در دو فیلم بعدی او یعنی «بارکد» و «چهارراه استانبول» نیز دیده می‌شود؛ اما او در کمدی «مطرب» از این لحن فاصله گرفت و صرفاً یک کمدی پرتره با توجه به سلايق مخاطب ساخت.

با این‌که سناریوی «هم‌گناه» توسط محسن کیایی و علی کوچکی نوشته شده و مصطفی کیایی برای اولین بار متنی به غیر از متن خودش را جلوی دوربین برده اما می‌توان این اثر را حاصل تمام تجربیات کیایی در سینما دانست و ردپا هایشان را در «هم‌گناه» دید؛ این سریال نیز طبق قانون نا نوشته درام سازی نمایش خانگی؛ در بستر امروزی دارای داستانک‌های فراوانی است اما در این بین چند تفاوت اساسی بین این سریال و دیگر سریال‌های مشابه دیده می‌شود؛ اول این که تمامی شخصیت‌ها در درام قصه نقش دارند و شخصیت‌تزیینی آن چنان در قصه دیده نمی‌شود؛ یعنی A در این میان است که به B برسد؛ دوم ریتم مناسب قصه است که هم تعلیق ایجاد می‌کند و هم با حوصله مخاطب سازگار است و در آخر نوع روایت قصه که کمتر در سریال سازی تجربه شده؛ مناسبات و روابط شخصیت‌ها تنها به صلاح دید قصه به مخاطب القا می‌شود و اگر تصویری مبهم در ذهن مخاطب بماند آن تصویر در جایی دیگر جواب خواهد داشت مثل داستان نیکی، پیمان و امین؛ نوع حضور لایلا نیز در این سریال جالب توجه است؛ مادری که فقط فرزندش را و می‌بیند؛ این که این اتفاق تعمدی است و پاسخی

در سال ۹۵ و در تب و تاب استقبال فیلمسازان مطرح برای حضور در نمایش خانگی؛ مصطفی کیایی نیز در تابستان آن سال اعلام نمود که قرار است برای نخستین بار با فیلمنامه برادرش سریال سازی در این مدیوم را تجربه کند؛ آن‌ها قرار بود این کار را شروع کنند که حادثه پلاسکو نظر کیایی را تغییر داد و ماجراجویی او و اصرارش برای نگارش و ساخت فیلمی با آن مضمون ساخت این سریال را به تعویق انداخت؛ کیایی در اردیبهشت ۹۶ اعلام کرد که بعد از ساخت فیلم «پلاسکو» (که بعدها به «چهارراه استانبول» تغییر نام داد) نیمه دوم سال ۹۶ سریال «لایلا من» را جلو دوربین می‌برد؛ اما بعد از ساخت آن فیلم دوباره خبری از ساخت آن سریال نشد و برادران کیایی بعد از اکران «چهارراه استانبول» در سکوت خبری «مطرب» را کلید زدند؛ بالاخره بعد از سه سال برادران کیایی تصمیم گرفتند که دوباره ساخت سریال‌شان را پیگیری کنند و دست آخر پاییز ۹۸ این سریال با نام «هم‌گناه» کلید خورد.

آن‌هایی که فیلم‌های کیایی را دنبال کرده اند همواره به حس ماجراجویانه آثار او پی برده اند؛ نخستین ساخته‌اش «بعد از ظهر سگی سگی» که علی رغم بی‌توجهی به آن؛ می‌شود آن را یک کمدی سرحال و استاندارد در تم «موقعیت‌های اشتباه» دانست یا در ساخته‌های بعدی کیایی که اتفاقاً مورد توجه منتقدان نیز قرار گرفت؛ همواره به دو پارامتر مخاطب و کیفیت محتوا توجه شده است؛ او در «عصر یخبندان» به لحنی رسید که نوع



معلم جایگزین

مطلبی را در شبکه های اجتماعی دیدم جالب بود: در یکی از مدارس، معلمی دچار مشکل شد و موقتا برای یک ماه معلم جایگزینی بجای او شروع به تدریس کرد. این معلم جایگزین در یکی از کلاس ها سوالی از دانش آموزی کرد که او نتوانست جواب دهد، بقیه دانش آموزان شروع به خندیدن و او را مسخره می کردند. معلم متوجه شد که این دانش آموز از اعتماد بنفس پایینی برخوردار است و همواره توسط هم کلاسی هایش مورد تمسخر قرار می گیرد.

زنگ آخر فرا رسید و وقتی دانش آموزان از کلاس خارج شدند، معلم آن دانش آموز را فرا خواند و به او برگه ای داد که بیتی شعر روی آن نوشته شده بود و از او خواست همان طور که نام خود را حفظ کرده، آن بیت شعر را حفظ کند و با هیچ کس در مورد این موضوع صحبت نکند. در روز دوم معلم همان بیت شعر را روی تخته نوشت و به سرعت آن بیت شعر را پاک کرد و از بچه ها خواست هر کس در آن زمان کوتاه توانسته شعر را حفظ کند، دستش را بالا ببرد. هیچ کدام از دانش آموزان نتوانسته بود حفظ کند.

تنها کسی که دست خود را بالا برد و شعر را خواند همان دانش آموز دیروزی بود که مورد تمسخر بچه ها بود. بچه ها از این که او توانسته در این فرصت کوتاه شعر را حفظ کند مات و مبهوت شدند. معلم خواست برای او کف بزنند و تشویق اش کنند. در طول این یک ماه، معلم جدید هر روز همین کار را تکرار می کرد و از بچه ها می خواست تشویق اش کنند و او را مورد لطف و محبت قرار می داد. کم کم نگاه همکلاسی ها نسبت به آن دانش آموز تغییر کرد. دیگر کسی او را مسخره نمی کرد.

آن دانش آموز خود نیز دارای اعتماد به نفس شد و احساس کرد دیگر آن شخصی که همواره معلم سابق اش "خنگ" می نامید، نیست. پس دانش آموز تمام تلاش خود را می کرد که همواره آن احساس خوب برتر بودن و باهوش بودن و ارزشمند بودن در نظر دیگران را حفظ کند. آن سال با معدلی خوب قبول شد. به کلاس های بالاتر رفت. در کنکور شرکت کرد و وارد دانشگاه شد. مدرک دکترای فوق تخصص پزشکی خود را گرفت. انسان ها دو نوعند:

نوع اول کلید خیر هستند. دست را می گیرند و در بهتر شدن کمک کرده و به تو احساس ارزشمند بودن می دهند

نوع دوم انسان هایی هستند که با دیدن اولین شکست شخص، حس بی ارزشی و بدشانس بودن را به او منتقل می کنند.

ماتریس اخلاقی کار

تنظیم از: کارشناسان دفتر آینده پژوهی



از خویشتن و بدون خودسازی و تخلیق به فضایل نفسانی نمی تواند نقش سازنده ای در مناسبات اجتماعی داشته باشد. انسان حریص به دنیا در هر سطحی از نقش اجتماعی که قرار بگیرد، منشأ فساد خود و دیگران می گردد. انسان گرفتار به خودخواهی و عجب در ارتباط با دیگران منشأ تعارض، ناسازگاری، و موجب به هدر رفتن استعدادها و توان نیروی انسانی می گردد. انسان مبتلا به بیماری حسد وقتی در جایگاه مدیریتی قرار می گیرد، دانش و مهارت وی ابزار اشباع تشنگی حسادت وی می شود و فن آوری و توانایی او صرف تخریب رقبا و باروری تخم عداوت در مناسبات اداری می گردد. به تعبیری، اگر عالمی فاسد شود، عالمی فاسد و تباه می گردد.

سخن درستی است اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی به شدت به یکدیگر پیوند خورده اند تا آنجا که در معارف اسلامی از اخلاق و تهذیب نفس با عنوان جهاد اکبر یاد شده است. منظور ما در این یادداشت طرح مباحث اخلاقی، علم اخلاق و فلسفه اخلاق و مباحث مربوط به معارف دینی نیست. به زبان ساده ما بدنبال این سؤال هستیم که آیا برای موفقیت در امور تجاری و اقتصادی و اجتماعی در زندگی روزمره به اخلاق نیازمندیم؟ و اخلاق در زندگی مادی امروزی به چه دردی می خورد؟

در تحقیقات یک محقق خارجی به نکته ای جالب اشاره شده است. او و همکارانش پس از بررسی در سطح کشورهای مختلف جهان به پنج عنصر اخلاقی مهم رسیده اند که تقریباً بین همه افراد و جناح ها در کشورهای مختلف مشترک است.

عدم خشونت و آزار به دیگران - داشتن انصاف و عدالت - احترام به کارگروهی - وفاداری به عهد داشتن صداقت و پاکی

اگر چه اهمیت این پنج عنصر بین افراد و جناح ها در کشورهای مختلف بصورت مساوی تقسیم نشده و متفاوت است، اما بیشتر مردم برای کسانی که این پنج عنصر اخلاقی را در برنامه ها و کارهایشان رعایت می کنند ارزش قائل هستند.

حتی تحقیقات آنها نشان می دهد که موفقیت برخی جناح ها در کشورهای مختلف و برخی مسئولین و مدیران حاصل توجه به این پنج عنصر اخلاقی است.

جالب اینکه این پنج عنصر اخلاقی در معارف اسلامی نیز بشدت مورد تاکید قرار گرفته است.

ظلم نکردن به دیگران، رعایت انصاف و عدالت، وفاداری، صداقت و درستکاری و مردم داری بدون تردید هر شخصی که بتواند این عناصر و اجزاء آن را مورد توجه قرار دهد، می تواند در همه امور اجتماعی مورد نظرش سرآمد و موفق گردد.

مشاوران دفتر آینده پژوهی تلاش می کنند جدولی را تحت عنوان ماتریس اخلاقی کار، ترسیم نمایند و آن را بعنوان یک جدول کارکردی اخلاق اجتماعی و مورد لزوم برای پیشرفت و موفقیت افراد و ملت ها ارائه کنند.

با مشاوران دفتر آینده پژوهی در ارتباط باشید.

مدتی قبل در گزارش های خبری آمده بود که یکی از مدیران سازمان برنامه از وضعیت اخلاق کار در کشور ابراز نگرانی کرده است. نشانه هایی از ضعف اخلاق کار از جمله؛ پایین بودن میانگین ساعات مفید کار روزانه، گریز از محل کار، بی انگیزگی و دلزدگی نسبت به کار، اتلاف وقت در محل کار، سرگردانی افراد در مراجعات به سازمان ها و ادارات دولتی و خصوصی، ضعف روحیه کارآفرینی و خلاقیت، از موارد مورد اشاره او بود. وی همچنان به لزوم داشتن ویژگی هایی همچون سخت کوشی، ارج نهادن به کار و تلاش، روحیه همکاری و مشارکت در کار، تعلق و تعهد به وظایف شغلی، مسئولیت پذیری، صرفه جویی در بهره گیری از منابع، نظم و دقت در کار، وقت شناسی و خوش قول بودن، درستکاری و پرهیز از تقلب و فریب بعنوان مهمترین مؤلفه های اخلاق کار اشاره کرده بود.

مدتی در فکر فرو رفتیم که آیا با فهرست کردن مؤلفه های مختلف و تقسیم آنها به خوب و بد، مشکلات ما حل خواهد شد. همه ما می توانیم برای هر موضوعی فهرستی از شاخص های خوب و بد تنظیم کنیم. برای نمونه به فرزندانمان بگویید پسر یا دخترم ویژگی انسان های خوب عبارتست از: امانت داری، رافت، احسان، راستگویی، صبر و تحمل، انفاق، تواضع، حسن خلق و نمونه های آن و یا ویژگی انسان های بد کردار عبارتست از: دروغ، غیبت، تهمت، چشم چرانی، رشوه، ربا، بدخواهی، ظلم، تکبر، بخل، دزدی و نمونه های آن.

آیا می توان این موارد را دسته بندی کرد یا اولویت ها را مشخص نمود. مشکل دیگری هم وجود دارد که درجه یا رتبه این موارد نیز با هم متفاوت است. مثلاً دروغ از سطح بسیار اولیه و ساده داریم تا سطوح بسیار عمیق و پیچیده.

همه این موارد در کلمه ای بنام اخلاق اجتماعی جمع شده است.

اخلاق اجتماعی به روابط مشترک انسان ها با یکدیگر مربوط است. یعنی قبل از اینکه برای فرد مفید و موثر باشد برای اجتماع مفید و موثر است. محققى نوشته بود انسان بدون شناخت درست

مرکز خدمات روانشناسی و مشاوره آگاپه

گفتگوی کوتاه با خانم مهسا عمادی مدیر مرکز



مرکز آگاپه دارم و بیشترین تمرکز روی این هست که نگذارم هیچ فردی صرف داشتن مشکلات مالی نتونه به روانشناس مراجع کنه و اگر خدا بخواد سعی بر تاسیس کلینیک خیریه دارم.

درمورد لزوم نوآوری و کار آفرینی در حوزه تخصصی تان، نظراتان چیست؟

ببینید در کار ما نوآوری شاید آنچنان که باید و شاید وجود نداشته باشه چرا که کار ما با روح و روان انسان هست ولی در خصوص کار آفرینی خیلی لازمه و به نظرم روانشناسان ما کم کاری می کنند چرا که اگر تمامی همکاران ما شروع به تولید محتوا در این حیطه کنند هم به جامعه ایران خدمتی بزرگ کردند و می توند خیلی سریعتر این رشته رو جا بندازند و هم برای خودشان کار ایجاد کردند. ما در فضای مجازی خیلی این مسئله رو داریم که وقتی محتوایی تحت عنوان ویدیو یا پست و فایل های صوتی در خصوص موضوعی روانشناختی منتشر میشه افراد پیام می دهند و میگن: "ایمن درمان داره؟ من مدتها با این مشکل دست در گریبانم" پس به نظر من اگر کار نیست چون کارآفرین نیست!

چه پیشنهادی برای جوانان کشور دارید؟

بنده به تمامی جوانان توصیه میکنم صرفا دانش و مهارت هاشون رو بالا ببرند و منتظر نباشند کسی اونها رو استخدام کنه! هزاران شغل بدون سرمایه وجود داره که صرفا با تکیه بر مهارت شخصی میشه انجام داد و موفق بود. در پایان برای تمامی مردمم آرزوی شادی و موفقیت روزافزون دارم.

باسلام و احترام خدمت خوانندگان گرامی همانطور که مستحضرید برای هرکار یا فعالیت اجتماعی هدفی نیاز هست که انسان بسته به اون هدف برنامه های خودش را تعریف میکنه حالا این هدف می تونه هر چیزی باشه. ولی مسئله ای که در این بین مهمه اینه که هدف ما کوتاه مدت و یا هدف مالی صرفا نباشه. چرا؟ چون کوتاه مدت انگیزه تلاش رو از فرد میگیره و اگر هدف صرفا مادیات باشه بالاخره زمانی میرسه که فرد از اول مال و منال اقناع میشه و وقتی رسید همه چیز معنی خودش رو از دست میده. به اصطلاح من بهش میگم دچار افسردگی ارتقا میشه فرد. چرا؟ چون هدف درست تعریف گذاری نشده و فرد دچار بی معنایی و پوچی میشه، پس مهمترین قدم در هر فعالیت هدف گذاری درست است. قدم بعدی تولید محتوا درست و مناسب با شان فعالیت و مفید برای جامعه هدفمون هست، قدم سوم به نظر من استخدام افراد با انگیزه و همسو در جهت کسب و کار ماست.

بهترین تجربه های شغلی شما کدام است؟

به نظر من بهترین تجربه در حیطه کاری سواد کافی و متبحر بودن افرادست و همچنین ایجاد فضای صمیمانه و علمی.

مهمترین چالش حوزه تخصصی شما چیست؟

خب همونطور که میدونید در جامعه ما متأسفانه روانشناس و روانشناسی کاملاً جا نیوفتاده و بزرگترین چالش ما زمانی است که می بینیم افراد واقعا نیاز به کمک روحی دارند ولی بنا به تعبیر اشتباه حاضر به صحبت با روانشناس نیستند. به طور مثال زوجی که مراجعه کنند و علت مشکل رو در همسر فرد تشخیص می دهیم ولی فرد مقابل حاضر به همکاری نیست و جمله ای که به کرات می شنویم اینه که من دیوانه نیستم و نیازی به دکتر روانشناس ندارم! این رو لازم می دونم بگه که روانشناسی دقیقا مثل پزشکی هست و همونطور که ما وقتی مشکل گوارشی داریم به پزشک مراجعه متخصص مراجعه میکنیم همونطور هم وقتی دچار اضطراب میشیم باید به روانشناس مراجعه کنیم مثلاً وقتی که فکری مدام داره آزارمون میده بدون اینکه بدونیم چرا!

به نظر شما مهمترین عوامل موفقیت افراد در زندگی چیست؟

هدف، تلاش، پشتکار، ناامید نشدن، آهسته و پیوسته رفتن.

در آینده قصد دارید کدام برنامه های و فعالیت ها و اقدامات را دنبال نمایید؟

بنده هم همانند خیلی از مدیران دیگر اهداف بزرگ و بلندمدت برای

دیوار چین

این مطلب را در شبکه های اجتماعی دیدم جالب بود سخنرانی می گفت: چین باستان هنگامی که خواست از کشورش محافظت کند تا در امان بماند، دیوار عظیم چین را ساختند. گمان می کردند هیچکس نمی تواند از آن بالا برود، اما متأسفانه در ۱۰۰ سال اول بعد از ساخت دیوار چین سه بار به چین حمله شد که در هر بار نیازی نبود دشمن از دیوار بالا برود. چون خیلی راحت!! به نگرهبان رشوه می دادند و از درب وارد می شدند!! زیرا چینی ها مشغول ساخت دیوار بودند اما فراموش کردند نگرهبان بسازند. چرا که ساختن انسان مهم تر از ساختن یک بنا است و متأسفانه ما تفاوت چندانی با چین باستان نداریم ما یاد نگرفتیم که خانواده بسازیم و جالب اینجاست که خانه هایی هست که درون آن خانواده است و خانواده هایی هست که خانه ندارند مثل عزیزانی که حاشیه نشین هستند و همزمان قصرهایی داریم که در آن خانواده های از هم پاشیده دارند حتی قصرها هم مقصرند در واقع اصل داستان، مادیات و جایگاه تحصیلی و اجتماعی نیست، مقوله ای هست که می گوید اگر بخواهی تمدنی را نابود کنی سه راه داری:

۱ - نابودی خانواده

۲ - نابودی آموزش

۳ - بی اعتبار کردن الگوها یا گروه مرجع

برای نابود کردن خانواده باید نقش مادر را بی ارزش کنی، کاری کن که مادر از خانه دار بودنش خجالت بکشد. برای نابودی آموزش، معلم را هدف قرار بده، اهمیت او را در جامعه کم کن، او را بی ارزش کن تاجایی که دانش آموزان تحقیرش کنند و برای اینکه الگوها رابی اعتبار کنی دانشمندان و اندیشمندان را هدف قرار بده، آنها را تکذیب کن، بی ارزش کن، شک و شبهه ایجاد کن تا کسی به آن ها گوش ندهد و اقتدا نکند. لذا اگر مادر هوشیار از بین رفت و معلم وفادار از بین رفت و الگو ساقط شد پس چه کسی باید ارزش ها را پرورش دهد؟ نظرتان چیست؟ آیا دقیقا این سناریو برای ما اتفاق نیافتاده است؟



همان گونه که «عضلات» ما بعد از کار کردن زیاد خسته می شوند، «مغز» نیز بعد از تصمیم گیری های متعدد در طول روز، دچار خستگی می شود که به آن، خستگی تصمیم (Decision fatigue) می گویند. ما مدام در حال تصمیم گیری هستیم و با هر تصمیمی، یک قدم به «خستگی تصمیم» نزدیک می شویم. هر چند همه تصمیم ها بزرگ و حیاتی نیستند ولی هر کدامشان، به سهم خود بخشی از انرژی مغزمان را می گیرند: از انتخاب بین دو نوع خمیردندان برای مسواک صبحگاهی و تصمیم گیری درباره ی این که امروز چه بپوشم و انتخاب درجه ی حرارت بخاری یا کولر ماشین و انتخاب موسیقی برای شنیدن و برداشتن یک نوع پینر از قفسه ی پنیرهای سوپرمارکت تا تصمیم گیری درباره ی نحوه ی برخورد با خطای فرزند و انتخاب بین چند گزینه برای سرمایه گذاری و مهاجرت و... همه و همه تصمیم گیری هستند.

نکته ی جالب توجه این که ما بعضی تصمیم گیری ها را عموماً تصمیم گیری نمی دانیم. مثلاً برای بالا رفتن از یک برج که دارای ۳ آسانسور است، وقتی دکمه ی یکی از آن ها را می فشاریم، در واقع، تصمیم گرفته ایم، هر چند که آن را در زمره ی تصمیمات روزانه نیاوریم. افرادی که کار و زندگی شان به گونه ای است که باید مدام تصمیم بگیرند، بیش از بقیه در معرض «خستگی تصمیم» قرار دارند. در یک تحقیق در آمریکا، تعدادی قاضی که باید درباره ی عفو زندانیان تصمیم گیری می کردند، مورد بررسی قرار گرفتند. مشخص شد که آن ها در ابتدای روز، پرونده ها را بهتر بررسی می کنند و افراد بیشتری را مشمول عفو می دانند، ولی هر چه به پایان روز نزدیک می شوند، افراد کمتری را عفو می کنند. پرونده ها کمابیش یکسان بودند و قضات نیز ثابت. آنچه در ساعات پایانی روز تغییر کرده بود، پدیدار شدن حالت «خستگی تصمیم» بود که هنگام صبح وجود نداشت. رولف دوبلی در کتاب «هنر خوب زندگی کردن» می گوید: وقتی مغز به خاطر تصمیم گیری های متعدد خسته می شود، معمولاً سر راست ترین تصمیمات را می گیرد که عمدتاً هم «بدترین» است. چه کنیم؟



خستگی تصمیم چیست؟

«خستگی تصمیم» نیز بیشتر می شود. اگر برای خرید کاغذ دیواری به خیابانی که بورس کاغذ دیواری است برویم، در ده ها فروشگاه، صدها طرح می بینیم و تعدد گزینه ها ما را سردرگم می کند. در واقع ما بعد از دیدن ده ها طرح اولیه، دچار «خستگی تصمیم» می شویم و بعد از مدتی یکی از طرح ها را نه از سر شوق و علاقه که به خاطر «خستگی تصمیم» و گریز از ادامه ی این روند انتخاب می کنیم.

یکی از راه های مواجهه ی منطقی با تعدد گزینه ها، این است که به جای آن که مثلاً ۱۲ گزینه را یک جا بررسی کنیم و به یکی برسیم، آن ها را به چند گروه کوچکتر تقسیم کنیم و سه تا سه تا بررسی کنیم تا به انتخاب نهایی برسیم.

۴ - وقتی دچار «خستگی تصمیم» هستیم، تصمیم نگیریم؛ فرصتی به مغز دهیم تا خود را بازسازی کند. کمی استراحت و خوردن اندکی غذا که گلوکز مغز را تأمین کند، می تواند «خستگی تصمیم» را کاهش دهد. نیم ساعت خواب در وسط روز، می تواند در جلوگیری از خستگی تصمیم مؤثر باشد.

۵ - انسان های کمال گرا که می خواهند بهترین خروجی را داشته باشند، بیش از بقیه دچار خستگی تصمیم می شوند.

۱ - وقتی از مارک زاکربرگ بنیانگذار و مدیر فیس بوک پرسیدند چرا همیشه یک نوع تی شرت می پوشی پاسخ داد: نمی خواهم هر روز صبح درگیر تصمیم گیری درباره ی این که کدام لباس را بپوشم. او با این کار در واقع، یکی از تصمیمات صبحگاهی اش را حذف و انرژی آن را برای تصمیم گیری های مهم تر کاری، ذخیره می کند. خانم انگلا مرکل صدر اعظم آلمان هم از این روش استفاده می کند و اکثراً یک نوع لباس می پوشد. استیو جابز نیز همین گونه بود. برای این که «خستگی تصمیم» دیرتر رخ بدهد، تا حد امکان خود را در معرض تصمیم گیری های کم اهمیت قرار ندهیم. راهش این است که درباره ی برخی چیزها، یک تصمیم ثابت بگیریم. به عنوان مثال، به جای این که هر روز تصمیم بگیریم امروز چه غذایی درست کنیم، یک برنامه ی هفتگی یا ماهانه تدوین کنیم و از قید تصمیمات روزمره خلاص شویم و انرژی مغزمان را ذخیره کنیم.

یا یک مدیر می تواند جلسات خود را فقط در روزهای چهارشنبه برگزار کند و هر که از او وقت بخواهد، به جای این که فکر کند و درباره ی زمان جلسه با او تصمیم بگیرد، روز چهارشنبه را با او وعده کند. یا یک پدر روز خاصی را در هفته، برای بیرون بردن بچه ها در نظر بگیرد و... (هر کسی می تواند به فراخور زندگی اش، چند مورد را مشمول یک تصمیم واحد کند و از تصمیم گیری های متعدد راحت شود)

۲ - تصمیمات مهم را «صبح» بگیریم. یادمان باشد که هر چه از روز می گذرد، به «خستگی تصمیم» بیشتر نزدیک می شویم.

۳ - وقتی گزینه های قابل انتخاب برای تصمیم گیری زیادتر باشد،

@fekrvarzi

دوستانی که در مورد این موضوع نظر موافق و یا مخالف دارند
نظر ایشان را برای ماهنامه ارسال نمایند.

آیا موفقیت همیشه بدست می آید؟

آلن دباتن

برای من به طور معمول بحران های کاری اتفاق می افتد. فکر می کنم که ما در یک دوره زندگی می کنیم که زندگی های مان با بحران های کاری نشانه گذاری می شوند، در لحظه هایی که فکر می کردیم می دانیم، به شکلی تهدید آمیز از واقعیت برخورد می کنیم .

شاید حالا ساده تر از هر زمانی در گذشته می شود خوب زندگی کرد. شاید هم از هر زمانی در گذشته مشکل تر باشد، که آرام بود، تا از اضطراب کاری رها بود. به بعضی از دلایل که چرا ما ممکن است درباره کارهای مان احساس نگرانی کنیم، بیاندیشیم. یکی از دلایلی که ممکن است رنج بکشیم این است که ما با ظاهر بین های افاده ای احاطه شده ایم.

بعضی وقت ها مردم خارج از بریتانیا تصور می کنند که ظاهر بینی یک پدیده مشخصا بریتانیایی است. خبر بد این است که این درست نیست. ظاهر بینی و افاده یک پدیده جهانی است. این یک پدیده جهانی است. ظاهر بینی و افاده چیست؟ ظاهر بین پر افاده هر کسی است که قسمت کوچکی از شما را می گیرد و از آن استفاده می کند تا یک تصویر کلی از کسی که هستید بسازد. این ظاهر بینی افاده ای است.

این روزها نوعی عمده از ظاهر بینی کاری وجود دارد. وقتی که از شما سوال کلیشه ای اوایل قرن ۲۱ پرسیده می شود، "شغل شما چیست؟" و بر حسب چگونگی جواب شما به این سوال، مردم یا به شکلی باور نکردنی از دیدار شما خرسند می شوند، یا به ساعت هاشون نگاه میکنند وعذری برای رفتن می خواهند. بیشتر مردم عشق و احترام شان کاملا به این بستگی دارد که ما چه موقعیتی در سلسله مراتب قدرت جامعه داریم. این بخش عمده ای از دلایل اهمیت دادن ما به شغل مان را تشکیل می دهد.

اغلب به ما گفته شده که در دوره ای بسیار مادی زندگی می کنیم، ما همه آدمهای حریصی هستیم. من فکر نمی کنم ما مشخصا وابسته به مادیات هستیم. فکر می کنم ما در جامعه ای زندگی می کنیم که به سادگی پاداش های احساسی برای دستیابی به کالاهای مادی می دهد. این کالا های مادی نیست که می خواهیم. ما بدنبال پاداش آن هستیم. این شیوه جدیدی برای نگاه کردن به کالا های تجملی است.

هیچوقت قبلا توقعات بشر به این حد بالا نبوده است. به ما گفته شده که هر کس می تواند هر چیزی رو بدست بیاورد. ما دیگر کاری به سیستم طبقاتی نداریم. ما اکنون در سیستمی هستیم که هرکسی می تواند در آن ترقی کند و به هر جایگاهی که بخواهد دست یابد.

یک مشکل واقعا بزرگ وجود دارد و آن مشکل حسادت است. اگر یک احساس غالب در جامعه مدرن وجود داشته باشد همان حسادت است. وقتی که نمی توانید خود را با کسانی مقایسه کنید، به آنها حسادت نمی کنید. اما هر چه دو نفر از نظر سن و پیشینه به هم نزدیک تر باشند در روند تایید هویت، بیشتر خطر حسادت وجود دارد. به همین خاطر هیچ وقت نباید به تجدید دیدار دوستان مدرسه بروید. اما مشکل ، به طور کلی ، در جامعه مدرن ، این است که تمام جهان را تبدیل به یک مدرسه می کند. همه شلوار جین می پوشند ، همه شبیه هم هستند. و در عین حال، نیستند. بنابراین ما روح برابری را داریم همراه با نابرابری های عمیق. که برای بسیاری می تواند وضعیت بسیار پر اضطرابی بسازد.

در این زمانه احتمالا همانقدر بعید است که شما به اندازه بیل گیتس ثروتمند و معروف شوید که در قرن ۱۷ بعید بود که شما به درجات اشراف زادگان فرانسوی دست یابید. اما نکته این است که چنین احساسی وجود ندارد. توسط مجلات و رسانه های دیگر احساسی ساخته می شود که اگر شما انرژی داشته باشید، چند ایده هوشمندانه درباره فناوری یک گاراژ، شما هم می توانید یک شغل و درآمد بزرگ را شروع کنید. هنگامی که شما به یک کتابفروشی بزرگ می روید و نگاهی به قسمت خود آموز ها می کنید . اگر کتاب های خود آموز نوشته شده را تجزیه و تحلیل کنید ، اساسا دو نوع از آنها وجود دارد. نوع اول به شما می گوید ، "شما می توانید! می توانید موفق شوید! هر چیزی ممکن



قرار است این کار را در روز قیامت انجام دهد. به عبارت دیگر، هنگام قضاوت درباره مردم جلوی خودتان را بگیرید و تند نروید. شما نمی دانید ارزش واقعی یک شخص چیست. این یک بخش ناشناخته آنهاست. ما نباید طوری رفتار کنیم که انگار آنها را می شناسیم. منبع دیگری برای تسلی و آرام کردن همه اینها وجود دارد. وقتی ما به شکست خوردن در زندگی فکر می کنیم، یکی از دلایل ترس ما از شکست خوردن تنها این نیست که درآمدمان را از دست می دهیم، موقعیت مان را از دست می دهیم. چیزی که ما از آن می ترسیم قضاوت و تمسخر دیگران است و این وجود دارد.

میدونید، ارگان شماره یک در تمسخر امروزه روزنامه ها می باشند. پر است از گزارش مردمی که زندگیشان را به هم ریخته اند و به عبارت دیگر شکست خورده اند و از آنها به عنوان "بازنده" یاد می شود. هنر تراژیک، همانطور که در تئاترهای یونان باستان شکل گرفت، در قرن پنجم پیش از میلاد، اساسا گونه ای از هنر بود مختص بررسی چگونگی شکست مردم و همچنین رسیدن به مرحله ای از همدردی با آنها. که زندگی عادی لزوما این کار رو نمی کند. قصد این است که بگوییم ما باید کمی از آنچه که در هنر تراژیک روی می دهد را یاد بگیریم. احمقانه است که هملت را بازنده نامید، با وجودی که باخت، او یک بازنده نیست. من فکر می کنم که این پیام تراژدی برای ماست، و به نظرم به همین دلیل بسیار اهمیت دارد.

فکر می کنم آنچه که درباره اش صحبت کردم موفقیت و شکست است. یکی از نکته های جالب درباره موفقیت اینست که فکر می کنیم معنی دارد. اگر به شما میگفتم که شخصی پشت این پرده است که بسیار موفق است، بلافاصله نظرات مشخصی به ذهن شما خواهد رسید. شما ممکن است که فکر کنید آن شخص پول زیادی بدست آورده، در چند زمینه به شهرت رسیده است. نظریه شخصی من درباره موفقیت، و من کسی هستم که به موفقیت بسیار علاقمندم. من واقعا می خواهم که موفق باشم. همیشه فکر می کنم « چگونه می توانم بیشتر موفق شوم؟ اما هرچه بیشتر عمر می کنم، بیشتر هم شک می کنم به اینکه کلمه « موفقیت » چه معنی ای ممکن است داشته باشد.

شما نمی توانید در همه چیز موفق باشید. ما خیلی درباره تعادل بین کار و زندگی می شنویم. بی معنی است. شما نمی توانید همه را داشته باشید. نمی توانید. بنابراین هر دیدگاهی از موفقیت باید بپذیرد که در ازای آن چه چیزی را از دست می دهد، عنصر گمشده کجاست. فکرمی کنم هر جاندار هوشمندی می پذیرد، عنصری وجود خواهد داشت در آنجایی که ما موفق نشده ایم. بسیاری از وقت ها، ایده های ما از آنچه که ممکن است معنی زندگی موفقیت آمیز باشد، ایده های ما نیستند. آنها از آدم های دیگر به ما رسیده اند. این یک حقیقت است. پیام هایی به ما تحمیل می شود از همه جا از تلویزیون، تا تبلیغات، تا بازاریابی، از این دست. نیروهای بسیار قدرتمندی وجود دارند که تعیین می کنند که ما چه می خواهیم، و چگونه به خود نگاه کنیم. بحث من در این باره نیست که ما باید از ایده های مان درباره موفقیت دست بکشیم. بلکه ما باید مطمئن شویم که آنها متعلق به ما هستند. ما باید بروی ایده های خود متمرکز شویم و مطمئن شویم که ما مالک آنها هستیم و اینکه ما حقیقتا پدیدآورنده بلند پروازی های خود هستیم. چون نرسیدن به آنچه که می خواهیم به اندازه کافی بد هست. اما بدتر از آن داشتن یک ایده است از آنچه که شما می خواهید و فهمیدن این موضوع در انتهای سفر، که در واقع آن چیزی نبوده که شما در تمام این مدت می خواسته اید. به هر نحوی، موفق شوید، اما بگذاریم بیگانگی بعضی از ایده های مان را بپذیریم. بیاییم درک خودمان را از موفقیت محک بزنیم. بیاییم اطمینان پیدا کنیم که ایده های ما درباره موفقیت به ما تعلق دارند.

است!" و نوع دیگر به شما میگوید که چگونه با چیزی کنار بیایید که ما مودبانه آنرا "عدم اعتماد به نفس" می نامیم یا غیر مودبانه می گوئیم "احساس بسیار بدی درباره خود داشتن".

یک ارتباط دوطرفه واقعی وجود دارد، یک ارتباط دوطرفه واقعی بین جامعه ای که به مردم می گوید که آنها می توانند هر کاری را انجام دهند، و در حالی که عدم اعتماد به نفس وجود دارد. پس به شکل دیگر چیزی که کاملا مثبت است می تواند بازخوردی زننده داشته باشد. دلیل دیگری برای اضطراب بیشتر در جهان امروز و بیش از هر زمان دیگر شایسته سالاری است.

در حال حاضر همه موافقت می کنند که شایسته سالاری بسیار ارزشمند است، یک جامعه شایسته سالار چیست؟ جامعه شایسته سالار آن است که، اگر شما استعداد و توان و مهارت دارید، شما باید به بالا برسید. هیچ چیز نباید شما را پایین بکشد. این یک ایده زیباست. ولی مشکل این است که... اگر شما به راستی به جامعه ای باور دارید که در آن کسانی که شایستگی رسیدن به بالا را دارند، به بالا برسند، مستلزم این است که شما همچنین به شکل بسیار زننده ای به جامعه ای باور دارید که در آن کسانی که مستحق پایین رفتن هستند به پایین ترین سطح بروند و آنجا بمانند. به عبارت دیگر، جایگاه شما در زندگی تصادفی بنظر نمیرسد، بلکه استحقاق و لیاقت آن را داشته اید. این چیزی است که شکست را بسیار خرد کننده تر می کند.

در قرون وسطی، هنگامی که آدم بسیار فقیری را می دید، از آن شخص به عنوان یک "بیچاره" یاد می شد. کسی که از برکت بخت بی نصیب بوده است، این روزها، بویژه در ایالات متحده، اگر شما کسی را در سطح پایین جامعه ببینید، نامهربانانه از آنها به عنوان "بازنده" نام برده می شود. یک تفاوت جدی بین بدبخت و بازنده وجود دارد. که نشاندهنده ۴۰۰ سال تکامل جامعه است و باور ما به اینکه چه کسی مسئول زندگی ماست. دیگر خدایان نیستند، ما هستیم. این شادمان کننده است و بسیار خرد کننده. در کشورهای توسعه یافته خود کشی بیشتر است و بعضی از دلایل آن اینست که مردم آن چیزی را که برایشان اتفاق می افتد را بی اندازه شخصی تلقی می کنند. صاحب موفقیت خود هستند. اما همینطور مالک واماندگی خود نیز هستند.

آیا هیچ راهی برای رهایی از این فشار ها که به آنها اشاره کردم وجود دارد؟ فکر می کنم وجود دارد. بگذارید شایسته سالاری را بر گزینیم این ایده که هرکسی لیاقت جایی را که به آن رسیده را داشته است. فکر می کنم یک ایده دیوانه وار است. من از هر سیاستمداری از جناح چپ و راست حمایت می کنم که نیم نگاهی معقول به شایسته سالاری داشته باشد. من یک شایسته سالار هستم. ولی احمقانه است که باور کنیم که هیچگاه بتوانیم یک جامعه کاملا شایسته سالار بسازیم. این یک رویای غیر ممکن است.

عقیده ای که ما جامعه ای بسازیم که در آن واقعا همه در آن درجه بندی شده باشند، خوب در بالا و بد در پایین و دقیقا به آن شکلی که باید این اتفاق افتاده باشد، غیر ممکن است. به سادگی عوامل بسیاری وجود دارد. تصادفات، تولد های تصادفی، حادثه های چیزهایی که در سر مردم می افتند، بیماری ها، و غیره. ما هیچوقت نمی توانیم آنها را درجه بندی کنیم. هیچوقت آنطور که باید نمی توان مردم را درجه بندی کرد. من محو در نقل قول زیبایی از سنت آگوستین در "شهر خدا" هستم. جایی که می گوید: "این گناه است که شخصی را بر پایه شغل او قضاوت کنیم." در انگلیسی مدرن یعنی: این گناه است که تصویری از کسی که می بایست با او صحبت کنید بر مبنای کارت ویزیتش داشته باشید. این مقام نیست که اهمیت دارد. بر طبق "سنت آگوستین" این فقط خداست که واقعا می تواند هرکسی را در جایگاه خودش قرار دهد. او

عدالت در کسب و کار چه تأثیری دارد؟

مارکو آلورا

برای من این طور بود که به عروسی دوستم دعوت نشدم. اول، خیلی برای من مهم نبود. فکر کردم دارد مراسم کوچکی برگزار می کند. اما بعد از آن، چندین نفر را دیدم که به همان مراسم می رفتند، در حالی که به اندازه من به داماد نزدیک نبودند ... و

من احساس طرد شدن پیدا کردم. واقعاً حس بدی بود. احساس کردم در حقم ظلم شده است. در مورد دخترانم، لپسی و گرتا، هفته پیش اتفاق افتاد. آنها به نوبت با یک جور وسیله مخصوص پشت مادرشان را ماساژ می دادند، و یکی از دخترها احساس کرد که خواهرش زمان بیشتری داشته است. در این لحظه من وارد اتاق شدم و دیدم گرتا با حالتی عصبی فریاد می زند: «این

عادلانه نیست!» و صورت لپسی خیس اشک بود، و همسر یک کزنومتر نگه داشته بود تا مطمئن شود هر کدام از دخترها دقیقاً یک دقیقه با آن وسیله کار کنند. بنابراین بی عدالتی به احتمال زیاد شما را هم مثل من یا دخترانم، واقعاً از کوره به در می برد. این به این خاطر است که بی عدالتی چنان ما را عصبی می کند که نمی توانیم درست فکر کنیم. ما ترسو و مشکوک می شویم. مدام به دنبال بی عدالتی می گردیم. ما درد را احساس می کنیم، و می گذریم. بی عدالتی یکی از مسائل اساسی جامعه ماست. بی عدالتی یکی از دلایل اصلی چند قطبی شدن است، و برای کسب و کار مضر است.

در کار، بی عدالتی کارمندان را تدافعی و بی مسئولیت می کند. تحقیقی نشان می دهد که ۷۰ درصد از کارمندان آمریکا، بی مسئولیت هستند، و این مسئله سالانه برای شرکت ها ۵۵۰ میلیارد دلار ضرر به بار می آورد. این مبلغ نیمی از هزینه ای است که برای آموزش در آمریکا خرج می شود. این مبلغ معادل تولید ناخالص ملی کشوری مثل اتریش است. بنابراین اولویت ما باید از بین بردن بی عدالتی و برقراری عدالت باشد. اما این کار در عمل به چه معناست؟ آیا این به معنای وضع قوانین بیشتر است؟ یا برقراری سیستمی خاص؟ آیا به معنی ایجاد برابری است؟ خب، تا حدودی این طور هست، اما عدالت جذاب تر از قوانین و برابری است. عدالت به روش های عجیبی اعمال می شود. ۱۵ سال پیش، من از یک بانک سرمایه گذاری آمریکایی استعفا دادم تا در یک شرکت نفتی دولتی بزرگ ایتالیایی کار کنم. آنجا دنیای متفاوتی بود. من فکر می کردم کلید دستیابی به بهترین بازده یک سیستم ریسک-تشویق است که در آن شما به افراد با بهترین عملکرد تشویقی و ارتقاء مقام می دهید و به افراد با عملکرد ضعیف دلیلی برای ترسیدن. اما در این شرکت، ما حقوق ثابت و شغلی مطمئن داشتیم. جایگاه ها تعریف شده بودند، بنابراین مهارت های من خیلی مد نظر نبودند و من ناامید شده بودم. اما بعد دیدم که این شرکت خروجی های فوق العاده ای دارد، و زمینه هایی که در آن به رقابت می پردازد بخش های بسیار سخت و حساسی هستند. چنین سیستمی در کسب و کار کارآمد بود در مدیریت پروژه هم، در عملیات اکتشاف کاملاً کارآمد بود. تیم اکتشاف ما بیشتر از هر شرکت دیگری در جهان منابع نفتی و گازی را اکتشاف می کرد. تیم ما یک پدیده بود. همه تلاش می کردند تا بفهمند چطور چنین چیزی ممکن است. من فکر می کردم از روی اقبال بلند ماست، اما بعد از هر اکتشاف جدیدی، کمتر این طور به نظر می رسید. اما آیا ما وسیله خاصی داشتیم؟ نه. آیا ما نرم افزاری قوی داشتیم که در اختیار هیچ فرد دیگری نبود؟ نه. آیا یک نابغه داشتیم که به بقیه می گفت نفت کجاست؟ نه، سال ها هیچ فرد متخصصی را جذب نکردیم. پس راز کار ما چه بود؟ من آنها را به دقت مورد بررسی قرار دادم. من دوستم را بررسی کردم، که هفت چاه خشک را حفر کرد، و میلیاردها دلار برای شرکت هزینه تراشید، و در هشتمین چاه به نفت رسید. من برای او نگران بودم ... اما او واقعاً آرام بود. به عبارتی، این افراد می دانستند چه کار می کنند. و بعد این فکر به ذهنم خطور کرد: مسئله عدالت بود. این افراد در شرکتی کار





پایین هل می دهد. بعد از این که این فیلم را چند بار دیدند، از بچه ها خواسته شد، اسباب بازی خود را بردارند. آنها می توانستند بین یک توپ، یک مربع و یک مثلث انتخاب کنند. هیچ کدام از آنها مثلث را انتخاب نکردند. تمامی بچه ها می خواستند مربع باشند. علم همچنین نشان می دهد وقتی عدالت را می بینیم یا احساس می کنیم، ذهن ما ماده ای را ترشح می کند که به ما حس لذت می بخشد، لذت زیاد، اما وقتی احساس بی عدالتی کنیم، حس درد می کنیم ... درد به مراتب بیشتر از دردی که در اثر یک زخم فیزیکی جدی ایجاد می شود. چرا که بی عدالتی بخش بدوی و ابتدایی مغز ما را فعال می کند، قسمتی که با خطرها و نجات سر و کار دارد، و وقتی بی عدالتی باعث ایجاد خطری می شود، تمام ذهن ما معطوف به همان می شود. انگیزه، خلاقیت، کار گروهی، به طور کامل از بین می روند. ... برای بقا نیاز داریم تا بخشی از یک اجتماع باشیم. ما چنان بی دفاع آفریده شده ایم که نیاز داریم تا حدود ۱۰ سالگی کسی مراقب مان باشد، تا زمانی که مغز ما از لحاظ تغذیه بالغ شود. ما نیاز داریم تا در چنین اجتماعی باشیم. بنابراین چه دوست داشته باشیم یا نه، با دعوت نشدن به عروسی یک دوست، ذهن بدوی من همان واکنشی را نشان می دهد که در صورتی که از جامعه ام اخراج شوم، نشان می دهد. علم به صورت شفاف توضیح می دهد که چرا عدالت خوب است و چرا بی عدالتی ما را به حالت تدافعی در می آورد، اما علم همچنین نشان می دهد که در یک محیط عادلانه، نه تنها همگی ما می خواهیم آن مربع باشیم، بلکه به مربع بودن گرایش داریم، و این به دیگران اجازه می دهد تا آنها هم در جواب عادل باشند. این تعامل یک حلقه عدالت زیبا می سازد. ... یک قطره بی عدالتی تمامی استخر را آلوده می کند، و متأسفانه، قطرات بسیاری در این استخر وجود دارند. بنابراین تلاش ما می بایست بر آن باشد که تا جایی که می توانیم بی عدالتی را از همه جا حذف کنیم، از جامعه خودمان شروع کنیم، از شرکت خودمان شروع کنیم. ... اگر عدالت سنگ بنای حیات باشد، چرا تمامی مدیران آن را اولویت کار خود قرار نمی دهند؟ آیا کار کردن در شرکتی که عادلانه است بهتر نیست؟ آیا داشتن همکاران و مدیرانی که انتخاب و آموزش آنها بر اساس عدالت و شخصیتی که داشته اند بوده، و نه بر اساس آزمون مدیریت ۶۰ سال پیش، عالی نخواهد بود؟

می کردند که لازم نبود نگران نتایج کوتاه مدت باشند. آنها بابت بدشانسی یا خطای سهوی توبیخ نمی شدند. آنها می دانستند که بر اساس هدفی که دارند ارزیابی می شوند، و نه نتیجه کار. ارزیابی آنها به عنوان یک انسان بود. آنها بخشی از یک جامعه بودند. هر اتفاقی که می افتاد، شرکت از آن ها حمایت می کرد. برای من، این تعریف عدالت بود. تحت این شرایط، شما دیگر روی رعایت شدن عدالت حساس نیستید. و این پیامدهای بی نظیری دارد. این افراد می توانستند بر روی هدف شان تمرکز کنند، که پیدا کردن نفت و گاز بود. آنها نگران سیاست ها، حرص یا هراس شرکت نبودند. آنها می توانستند ریسک پذیرهای خوبی باشند، چرا که بیش از حد تدافعی نبودند و برای به دست آوردن جایزه های بزرگ دست به قمار نمی زدند. آنها اعضای ایده آلی برای یک گروه بودند. آنها به همکاران شان اعتماد داشتند. آنها نگران خصومت دیگران نبودند. ... این افراد، لزوماً، در سیستمی عادلانه کار می کردند که در آن می توانستند کاری که درست می دانستند را انجام دهند نه این که به دنبال منافع شخصی، انجام سریع یا راحت کار باشند، توانایی انجام کاری که درست می دانیم یکی از پایه های عدالت است، و همچنین محرکی بزرگ. و تنها جویندگان نفت نبودند که کار درست را انجام می دادند. ما یک مدیر منابع انسانی داشتیم که از من خواست فردی از داخل شرکت را برای جایگاهی مدیریتی استخدام کنم. این فرد خیلی مناسب بود، اما دبیرستانش را تمام نکرده بود، بنابراین، به طور رسمی فاقد صلاحیت بود. اما او به قدری خوب بود که این کار منطقی به نظر می رسید و او استخدام شد. یا فرد دیگری، از من بودجه ای برای ساخت یک کارخانه پنیر کنار تأسیسات خودمان در اکوادور در یک دهکده درخواست کرد. هیچ منطقی در آن دیده نمی شد، هیچکس کارخانه پنیر نساخته بود. اما این چیزی بود که آن روستا نیاز داشت، چون که شیر آنها پیش از فروش فاسد می شد، پس به یک کارخانه پنیر نیاز داشتند. بنابراین آن را ساختیم.

در این اتفاقات و اتفاقاتی دیگر، آموختم که عادل باشم، همکارانم و من، نیاز داشتیم بتوانیم ریسک کنیم، شما در یک سیستم عادلانه می توانید چنین خطری کنید. می توانید جرأت کنید که عادل باشید. من فهمیدم که این افراد و سایر همکاران شان به چنان نتایج بزرگی دست پیدا کردند، و چنان کارهای بزرگی انجام دادند، که هیچ تشویقی نمی توانست باعث آن شود. من هیجان زده شده بودم. می خواستم یاد بگیرم این سیستم چطور کار می کند، و می خواستم این را یاد بگیرم. پس با همکارانم، با مدیران، با مدیران منابع انسانی و متخصصین اعصاب صحبت کردم، فهمیدم چیزی که در ذهن نیروها می گذرد و نحوه کار کردن آنها کاملاً توسط دانش جدید مغز تأیید می شود. همچنین متوجه شدم که چنین سیستمی در تمامی سطوح و انواع شرکت ها قابل اجرا است. شما به حقوق ثابت یا شغل مطمئن نیازی ندارید. چرا که علم ثابت کرده است که انسان ها به صورت ذاتی عدالت را احساس می کنند. ما فرق درست و غلط را پیش از آن که بتوانیم حرف بزنیم یا به آن فکر کنیم می دانیم. تجربه مورد علاقه من مربوط به بچه های شش ماهه می شود که تویی را تماشا می کنند که تلاش می کند از تپه ای بالا برود. و مربع مهربانی وجود دارد که به توپ کمک می کند از تپه بالا برود. و بعد یک مثلث بدذات توپ را به



محسن گفت قابل ذکر است که از دهه ۴۰ هجری - شمسی مفاهیم جدیدی در علوم اجتماعی شکل گرفته بود که تحولات اجتماعی و اقتصادی را منوط بر تحولات فرهنگی می دانست و برای دستیابی به توسعه اقتصادی، فرهنگ را به عنوان زمینه اصلی مطرح می کرد و در همین راستا و بر اساس آموزه های طرح شده نوعی نگاه در کشور ما رشد نمود که بر پایه نظریات نوسازی و توسعه، فرهنگ را به عنوان عامل مهم زمینه ساز به سمت و سوی برنامه های توسعه هدایت می کرد. این امر در ایران موجب سهولت در پذیرش امکان مدیریت فرهنگی و تأکید به نقش دولت با فرض اثرگذاری فرهنگ بر توسعه و امکان برنامه ریزی فرهنگی شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با توجه به اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی و بستر قبلی موجود که امکان مدیریت و برنامه ریزی را فراهم می دید، اهداف فرهنگی با اهداف توسعه ناخودآگاه به هم پیچیده شد و مدیران فرهنگی و دولتی متولی برنامه ریزی و فعالیت های فرهنگی کشور شدند تا هم اهداف فرهنگی انقلاب را به پیش برند و هم فرهنگ به عنوان زمینه ساز توسعه مورد استفاده قرار گیرد.

محمد گفت: پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تدوین اصول سیاست فرهنگی مهم ترین گام در سامان بخشیدن به سیاستگذاری فرهنگی بود و تقویت و گسترش فرهنگ اصیل اسلامی، تقویت وحدت ملی و زمینه سازی فرهنگی برای توسعه از ارکان اصلی سیاست فرهنگی کشور به شمار رفته است، اما نارسایی های جدی در بخش فرهنگ وجود داشت که موجب پیچیده شدن فعالیت ها و برنامه های فرهنگی بود. از جمله اینکه نهادهای متولی فرهنگ همچون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بر پایه ساختار قبلی وزارت فرهنگ و هنر و وزارت اطلاعات و جهانگردی تشکیل شده بود که به لحاظ اهداف، مأموریت و ابزار، محدودیت های زیادی را برای مدیر و برنامه ریز فرهنگی ایجاد می کرد. همچنین آشفتگی سازمان مدیریت فرهنگی کشور و تعدد مراکز تصمیم گیری و فعالیت فرهنگی و فقدان سازمان مقتدر و برنامه ریز و تنوع اقدامات فرهنگی موجب پراکندگی اهداف و برنامه های فرهنگی شد.

مسعود ادامه داد: همچنین از دهه ۴۰ هجری - شمسی در جهان تحولاتی پیرامون جایگاه و مفهوم فرهنگ در نظریه های جامعه شناسی متجلی شده بود که بعدها در دهه ۶۰ و ۷۰ هجری - شمسی تأثیر خود را در ایران آشکار نمود و آن این بود که به تدریج فرهنگ از حوزه نگرش ها، باورها و ارزش ها به حوزه محصولات و کالاهای فرهنگی سوق داده شد و گسترش رسانه های ارتباطی توجه به این بخش از فرهنگ را شکل داد و همزمان توده ای شدن فرهنگ نیز تغییر دیگری در مفهوم فرهنگ پدید آورد که حوزه فرهنگ را از حوزه نخبگان یا فرهنگ والا به حوزه فرهنگ مردم و فرهنگ عامه جهت می داد.

مینا گفت: بدین ترتیب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییر و تحولات مفهومی فرهنگ که در سطح جهانی پدید آمده بود موجب شد که راهبردهای گوناگونی که متأثر از نظریه های متفاوت فرهنگی بود همزمان و همراه با یکدیگر در کشور به اجرا گذاشته شود.

محسن ادامه داد: درست است، راهبرد نخبه گرا برای تقویت هویت ملی و حفظ و حراست از میراث فرهنگی، راهبرد توسعه ای به عنوان بخش لاینفک برنامه های توسعه برای همگانی کردن فرهنگ و خارج کردن آن از انحصار نخبگان و پی ریزی مبانی فرهنگی برای سیاست های اقتصادی، راهبرد تکثر و حقوق فرهنگی برای حفظ خرده فرهنگ های گوناگون و تنوع فرهنگی و پذیرش شیوه های مختلف زندگی و

محسن مثل همیشه مغرورانه قلم وایت برد را در دست گرفت و هنوز سلام و احوالپرسی اعضاء در شروع جلسه ادامه داشت که بدون توجه به دیگران بحث را شروع کرد و گفت در حدود سالهای ۱۳۵۰ هجری - شمسی یعنی چند دهه پیش اینگلهارت نظریه ای درباره دگرگونی ارزشی مطرح کرد که پیش بینی می کرد ارجحیت های ارزشی در جوامع پیشرفته صنعتی میل به دگرگونی از ارزشهای مادی گرایانه معطوف به امنیت جسمی و اقتصادی به سوی تأکید بیشتر به ارزشهای فرامادی گرایانه دارد و کتاب جنجالی او در سال ۱۳۷۰ هجری - شمسی درباره تحولات فرهنگی تازه در کشورهای صنعتی بحثهای فراوانی را درباره کیفیت غلبه تدریجی ارزشهای فرامادی بر ارزش های مادی در کشورهای پیشرفته به راه انداخت.

گفتم قرار بود من در ابتدای جلسه گزارش مختصری از جلسات قبل را برای دوستان بخوانم اما شما یک دفعه رفتید سراغ مبحث امروز. محسن که نمی خواست بحثی را که شروع کرده بود ناقص رها کند خیلی سریع گفت بگذارید برای انتهای جلسه و ادامه داد شواهد بسیاری وجود دارد که دگرگونی ارزشی در حال وقوع است و حرکت به سوی ارزش های فرا مادی فرآیندی خطی و ساده نبوده است و مشخصه های این فرآیند داشتن نوسانات بی شماری در پاسخ به شرایط جاری جوامع است. براساس همان نظریه ها تغییر ارزش ها پدیده ای منحصرأ غریبی نیست و بلکه خیزش ارزش های فرامادی گرایانه ارتباط نزدیک با تغییرات اقتصادی و اجتماعی در جوامعی دارد که در دهه های اخیر رشد اقتصادی را تجربه کرده اند.

مسعود گفت: در همان ایامی که اینگلهارت نظریه خود را ارائه می نماید یعنی در دهه ۵۰ هجری - شمسی نیز شاهد هستیم که در ایران (قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) تحولات ارزشی در حال وقوع است، بررسی اینکه نظریه مذکور با کشورهایی همچون کشور ما تا چه اندازه تطبیق دارد، قابل توجه است.

مینا گفت: اما بدون تردید عوامل بسیار مهم دیگری نیز در وقوع انقلاب اسلامی ایران مؤثر بوده است. زیر پا گذاشتن ارزش های اسلامی توسط رژیم سابق و رواج فرهنگ غرب، فساد و فحشا و آگاه شدن جوانان از اوضاع نامناسب کشور، استبداد و عدم وجود آزادی های سیاسی از جمله مهم ترین علل وقوع انقلاب اسلامی ایران ذکر شده است و علل فرهنگی و ارزشی در وقوع انقلاب اسلامی ایران مهم ترین علل از عوامل دیگر همچون عوامل سیاسی و اقتصادی بوده است.

محمد گفت: اهداف فرهنگی انقلاب اسلامی نیز تأیید کننده همین موضوع است که حکومت اسلامی و برقراری ارزش ها و شعائر اسلامی مهم ترین اهداف انقلاب بوده است. از سوی دیگر در همین ایام، جهان به سمت جمعیت جوان بین ۱۵ تا ۲۴ حرکت نموده است و یک پنجم جمعیت جهان را جوانان تشکیل می دهند. جمعیت جوانی که در طول تاریخ بشر هیچ وقت به اندازه نسل کنونی با چنین دگرگونی های فرهنگی و سیاسی سریعی مواجه نبوده است، نسل جدیدی که به ارزش های تازه گرایش دارد و می تواند موجب تأثیر جایگزینی نسل بر دگرگونی ارزشی شود.

من هم سعی کردم وارد بحث شوم و گفتم در تحقیقات اندک بجا مانده اجتماعی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نیز می توانیم گرایش های فرامادی گرایانه و ارزشی جوانان آنروز را نسبت به آنچه رژیم شاه تبلیغ می کرد شاهد باشیم. همان جمعیت جوانی که در وقوع انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ و پیروزی آن مؤثر واقع شد. ساکت و منتظر شدم تا محسن مثل همیشه علیه صحبت های من جبهه گیری کند.

محمد گفت: عدم اولویت بندی اهداف فرهنگی و عدم وجود برنامه های عملیاتی برای رسیدن به اهداف و فقدان الگوهای برنامه ریزی فرهنگی، کمبود اطلاعات پایه فرهنگی و اجتماعی از وضع موجود و عدم وجود شاخص های پژوهشی و ارزیابی از جمله مشکلات قابل ذکر در این دوران است که سیاستگذار مجبور بود برای دستیابی به این کمبودها همزمان با اجرای برنامه ها تلاش نماید.

من هم گفتم تنظیم سند مهندسی فرهنگی کشور اقدام مهمی است که در دهه اخیر توسط شورای عالی انقلاب فرهنگی به ثمر رسید. این سند نقشه راه فرهنگی را ترسیم نموده است و می تواند راهگشا باشد.

محسن بار دیگر صحبت مرا برید و گفت: آنچه وجود عقلانی یک مدیر و برنامه ریز فرهنگی را مشخص می کند، حدود ملاحظه افق های ممکن تحول در عرصه فرهنگ است. فرض بر آن است که هر حوزه فرهنگی در هر زمان و مکان مشخص واجد ساختارها و ویژگی های متصلبی است که تحت تأثیر اراده مسئولان فرهنگی قرار نمی گیرد. در حوزه فرهنگ، اخلاق به عنوان مجموعه ای از بایستی ها و احکام تجویزی که بر مجموعه معارفی استوارند همواره در برنامه اصلاح فرهنگ عمومی مورد توجه بوده است و از دو الگوی معنایی برخوردار بوده که یکی بر موازین شرعی و متکی بر شریعت اسلامی و دیگری الگوی توسعه گرا، در کنار هم استفاده نموده است و با برنامه های تبلیغی برای تحقق آن تلاش شده است. اقدام مهم در این راستا این بوده است که متولیان فرهنگ عمومی تشکیل نهادهای مدنی و مردمی را در برنامه های اصلاحی قرار داده تا در آینده مکانیسم متکی به مردم و خارج از دولت بتواند مسئولیت خود را در قبال امور و رفتارهای دینی اعمال نماید. تقویت حضور نخبگان دانشگاهی و حوزوی که دغدغه آگاهی بخشی و مصالح مردمی را دارند، بدون تصدی گری دولت یکی از راهکارهایی بوده که در این مدت بسترسازی مناسب شده است.

دیگر خشم من به اوج رسیده بود گفتم ببخشید من حالم خوب نیست و نمی توانم ادامه مباحث را بنویسم و در حالی که همه اعضای جلسه مات و مبهوت مرا می نگریستند کلاسور کاغذ هایم را برداشتم و از درب اتاق بیرون رفتم. هنوز درب را کامل بسته نشده بود که محسن گفت امروز نظرات ارزشمندی داشتید که می خواستم در انتهای جلسه بر روی آن تاکید کنم. حیف که نشد انشاءالله جلسه بعد نظرات شما را بیشتر می شنویم. صحبت های او آب سردی بود که روی سرم ریخته شد مثل اینکه دقیقاً متوجه شده بود که من با دلخوری جلسه را ترک کردم. مردد شدم بروم یا بمانم که محسن گفت منتظر خلاصه مذاکره جلسه هستم. لطفاً هر جا متوجه شدید که صحبت های من طولانی بوده است آن را کوتاه تر کنید. دیگر شک نداشتم که ذهن من را خوانده بود. پس با یک تاکید زنانه شیطنت آمیز گفتم: نه استاد همه صحبت های شما ارزشمند و قابل استفاده است. خداحافظی کردم و درب را بستم اما پشت در ایستادم تا ببینم جلسه تعطیل می شود یا نه؟

صدای محسن را شنیدم که گفت حالا که سارا خانم نیستند صدای جلسه را ضبط می کنیم و برایشان می فرستیم و ادامه داد: دیدگاه های مدیران جمهوری اسلامی ایران همواره اصالت را به فرهنگ می دهد و برنامه ریزی فرهنگی را به ایجاد امکانات برای تبلور خلاقیت انسان ها و حفظ حریم فرهنگ در مقابل دخالت سیاست

جهان گرایی و اخلاق جهانی مورد استفاده قرار گرفت. توجه به این راهبردها همزمان با یکدیگر به مفهوم این بود که مدیریت فرهنگی کشور همه چیز را با هم می خواهد و این راهبردها در مواردی موجب پراکندگی و غیر منسجم شدن برنامه ها شد.

من گفتم بنظرم فرهنگ عمومی به این مفهوم که فرهنگ خواص و فرهنگ نخبگان و فرهنگ والا و فرهنگ آموزشگاه نیست بلکه فرهنگ همه یا اکثریت مردم است که به شیوه آن زندگی می کنند و سینه به سینه منتقل می شود در طول سال های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی کانون توجه سیاستگذاران قرار گرفت. محتوای فرهنگ عمومی یعنی باورها، گرایش ها و ارزش ها در رفتار مردم نمود پیدا می کند پس تعمیق و غنی سازی فرهنگ عمومی و تقویت باورهای دینی در آن ضرورتی است که انقلاب اسلامی تعیین کرده بود.

محسن صحبت مرا برید و گفت: در طول این سال ها سیاستگذاران به فراخور درک و توان خویش اهداف و برنامه های اصلاح فرهنگ عمومی را به اجرا گذاشتند که می توان آنها را به شیوه های اصلی تقسیم کرد. دیگر داشتم جوش می آوردم یک منشی جلسه صدا زده اند که مجانی برایشان مذاکرات را می نویسد و حتی اجازه نمی دهند سخن اش را تمام کند. تصمیم گرفتم برخی صحبت های محسن را بنویسم تا بقول شیرازی ها دلم خنک شود اما چه حیف که خوانندگان را پیش چشمم تجسم کردم که بدنبال مطلب بیشتری هستند و چیزی را حذف نکردم. محسن گفت اگر سارا خانمدر گزارش مذاکره بنویسد باید تاکید کنیم که در شیوه اول سیاستگذاران در پی شناخت آسیب های فرهنگی و تدوین سیاست ها و مقررات فرهنگی بودند و اصلاح فرهنگ عمومی در چارچوب اجرای قوانین فرهنگی پی می گرفتند. در شیوه دوم اصلاح فرهنگ عمومی را از طریق ترویج الگوهای متناسب با نیازهای اجتماعی و اقتصادی دانستند و کوشش نمودند الگوهای مورد نظر اقتصادی - اجتماعی همچون کنترل مصرف یا قانون گرایی را در بخش فرهنگ ترویج نمایند. در شیوه سوم که شدت تغییرات فرهنگی از طریق رسانه های ارتباطی گسترش یافته بود کوشش شد اصلاح فرهنگ عمومی با روش های تبلیغی دنبال شود. در شیوه چهارم تطبیق برنامه های اصلاح فرهنگ عمومی با تنظیم برنامه هایی در راستای کاهش تصدی گری دولتی در بخش فرهنگ همراه بود. در شیوه پنجم اصلاح فرهنگ عمومی از طریق بهره گیری از تولیدات فرهنگی و هنری داخلی برنامه ریزی شد و افزایش کمی کالاها و تولیدات فرهنگی و توجه به نیازهای فرهنگی مردم مد نظر قرار گرفت و پاسخگویی به آن دسته از نیازهای فرهنگی متمرکز شد که در نهاد اجتماعی جدید یعنی نهاد تفریح سرگرمی و فراغت پدید آمده بود. در شیوه ششم توجه به فرهنگ عمومی در ساختارهای اجتماعی و اقتصادی دستگاه ها و نهادهای دولتی و اصلاح رویکردهای فرهنگی از طریق ایجاد نظم و ضابطه مندی و همنوایی در برنامه ها و فعالیت دستگاه های کشور مورد توجه قرار دارد.

مسعود اشاره کرد آنچه سیاستگذار فرهنگی در طول سال های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی انجام داد در شرایطی انجام شده است که تغییرات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی سریع و گسترده ای در دنیا در دست اتفاق بوده و بر جریان سیاستگذاری فرهنگی مؤثر شده است.



مینا گفت: تلاش برای همگام نمودن سیاست آموزشی و علمی کشور با سیاست فرهنگی، هدایت تقاضاهای فرهنگی مردم به سمت نیازهای واقعی، توجه به شیوه سلوک و اصول و آداب زندگی جمعی، رشد شخصیت افراد جامعه، تشکیل انجمن ها و مؤسسات غیرانتفاعی و نهادهای فرهنگی، وحدت رسانه ای، افزایش تولید کالاهای فرهنگی و هنری داخلی، تأسیس گسترده مراکز و مؤسسات ترویج فرهنگی، حضور فعال نخبگان فرهنگی در تولید فرهنگی، توجه به فرهنگ مکتوب و گسترش آن، برنامه ریزی برای حضور مردم در ساز و کارهای تصمیم گیری، گسترش امکانات فرهنگی و هنری، استفاده از نهادهای سنتی اصلاح و ترویج فرهنگی، ایجاد تسهیلات و امکانات برای آفرینش های فرهنگی هنری، توسعه ارتباطات رسانه ای، انجام برنامه های تشویقی و جشنواره ها و همایش ها، حضور و تقویت نهادهای مردمی و توجه به رهنمودهای رهبری نظام، ازجمله عناصر و عوامل مهم تأثیرگذار بر رشد شاخص های فرهنگی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بوده است.

دیگر طاقت نداشتیم در پشت درب اتاق به مذاکرات گوش کنم با خونسردی درب اتاق را باز کردم وارد شدم سلام کوتاهی کردم و نشستیم و گفتم من بهتر شدم و می خواهم در ادامه صحبت های شما بگویم که : در انجام فعالیت های فرهنگی همواره برخی از ویژگی های تاریخی حکومتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران موجب ایجاد موانع مهمی در انجام کارهای فرهنگی بوده است. برای مثال سلطه سیاسی و خودکامگی و شکاف و فاصله بین دولت و مردم، جو عدم اعتماد توأم با ترس و عدم تأمین حقوقی و قضایی و ناهمخوانی بین اخلاق نظری و اخلاق عملی، بی سوادی و کم سواد و نا آگاهی و جهل به قانون، تعدد و تنوع خرده فرهنگ ها و توزیع و استفاده نابرابر از امکانات و خدمات آموزشی و فرهنگی در سطوح محلی و ملی و تفاوت ها و تعارض های عقیدتی ارزشی و هنجاری بین گروهها و نخبگان و اقوام، از جمله مشکلات عمده برای هرگونه برنامه ریزی فرهنگی توسط دولت بوده است و جمهوری اسلامی ایران در طول این سال ها موفق شده است بر بسیاری از این مشکلات فائق آید و بستر لازم برای انجام کارهای فرهنگی را فراهم آورد.

محسن گفت ضمن تشکر از سارا خانم که به جلسه برگشتند و نظرات خوبی ارائه کردند باید از همگی عذرخواهی کنم کاری برای من پیش آمده و بایستی پایان جلسه امروز را اعلام نمایم. یک آن مغزم جوش آورد شک نداشتیم که فقط می خواست حال مرا بگیرد. می خواستم کلاسور یادداشت ها را از پنجره بیرون بیاورم اما به خودم گفتم دختر صبور باش تو می توانی بموقع حال استاد را بگیری. لبخند تلخی زدم و گفتم مثل اینکه چشم ما شور بود و برگشتن من به جلسه ضروری نبود. محسن در حالیکه خداحافظی می کرد و از اتاق بیرون می رفت گفت : راستی سارا خانم مطالبی را که در پشت در اتاق جلسه شنیدید را در خلاصه مذاکرات از قلم نیاندازید. این را گفت و رفت و همه خندیدند....

و دخالت اقتصاد مقید می نماید و همین دیدگاه ها ارزش ها و اعتقادات فرا انسانی را مؤثر بر خلاقیت های انسانی می داند و بروز و ظهور و ایجاد خلاقیت ها منوط به رعایت این حوزه فرانسائی است. اما تجربه برنامه ریزی های توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور نشان می دهد که بدلیل مشکلات اقتصادی باقی مانده از سال ها حکومت های استبدادی و استعماری در ایران، برنامه ها نتوانسته اند فرهنگ را در محور توسعه و پیشرفت قرار دهند و اگر چه در اهداف برنامه های توسعه جمهوری اسلامی ایران نیل به اهداف ایدئولوژیک منظور شده است اما عدم همخوانی بین اهداف و وسایل و برنامه ها موجب عدم دسترسی کامل به اهداف شده است. در تصویر عمومی و کلان برنامه ریزی فرهنگی کشور نوعی برنامه ریزی به چشم می خورد که آن را می توان برنامه ریزی فرهنگی گسسته دانست. به این معنی که برنامه ریزان در هر حوزه بطور مستقل و جداگانه مبادرت به برنامه ریزی کرده اند و بین بخش های مختلف آن ارتباط و همبستگی ارگانیک به چشم نمی خورد و گاه تعارضات برنامه ها تأثیر منفی از خود بجای گذاشته است. اما در مجموع نتایج فراوانی حاصل شده که بدلیل پشتوانه های الهی، اعتقادی و فرهنگی برنامه ریزان و مدیران در حوزه های مختلف بوده است.

محمد ادامه داد: تسلط گفتمان اسلام خواهی و استقلال طلبی و ایدئولوژی فرهنگ اسلامی، وجود و حضور رهبری منسجم و دولت های تا حدودی متعهد به ارزش های اساسی موجب شده است که علیرغم عدم بکارگیری الگوهای کلان برنامه ریزی و عدم اجرای برنامه های همگن، مجموعه تصمیمات و اقدامات غیر همبسته به سمت رشد شاخص های عمومی فرهنگ و جهت گیری های تقریباً واحدی در حوزه فرهنگ عمومی ختم شود.



هدف زندگی چیست؟

بخاطر هدفی باشد فرق نمی کند که غایت یا حکمت بگوئیم. انسان چه موجودی است و چه استعدادهایی در انسان نهفته است، ... ببینیم اسلام چه بینشی درباره انسان دارد و انسانی که اسلام می شناسد استعداد چه کمالاتی دارد که برای آنها آفریده شده است. ...

بعثت انبیاء هم برای تکمیل انسان است. مطلبی که مورد اتفاق همه است این است که انبیاء برای کمک به انسان آمده اند و در واقع یک نوع خط و نقص در زندگی انسان هست که انسان فردی و حتی انسان اجتماعی با نیروی افراد عادی دیگر نمی تواند آنها را پر کند و تنها با کمک وحی است که انسان بسوی یک سلسله کمالات می تواند حرکت کند.... باید ببینیم قرآن کریم بطور جزئی تر و مشخص تر در باره هدف انسان بحث کرده است یا نه و آیا گفته که انسان برای چه خلق شده است؟ و آیا در باره بعثت انبیاء بحثی کرده است که برای چه بوده است؟ و آیا گفته است که انسان ها برای چه زندگی کنند؟ . ما غالبا به مفهوم کلی که درست هم هست می گوئیم انسان برای سعادت آفریده شده است و خداوند هم از خلقت انسان غرضی ندارد و سودی نمی خواهد ببرد و انسان را آفریده است که به سعادت برسد، منتها انسان در مرتبه ای از وجود و وضعی است که راه خودش را باید آزادانه انتخاب کند و هدایت انسان تکلیفی و تشریعی است نه هدایت تکوینی و غریزی و جبری، این است که چون انتخابی هست، انسان بعد از اینکه راه نموده شد گاهی حسن انتخاب بخرج می دهد و گاهی سوء انتخاب . و این مطلب درستی است، ولی سعادت انسان را قرآن در چه می داند، معمولا اینجور می گویند: هدف از خلقت انسان و آنچه که سعادت انسان در گرو آن است

یکی از مسائل اساسی که باید بررسی شود مساله «هدف زندگی» است. این مساله همیشه برای بشر مطرح است که هدف از زندگی چیست؟ یعنی انسان برای چه زندگی می کند ؟ ... ریشه این بحث هم در واقع آن است که هدف از بعثت انبیاء و غایت اصلی آن کدام است؟... و اگر مقداری جلوتر برویم می رسیم به بحث دیگری که هدف از خلقت چیست؟... یکوقت سخن از هدف خلقت، غایت و هدف فاعل نیست بلکه هدف فعل است، غایت فعل این است که هر کاری را که در نظر بگیریم این کار بسوی هدفی است، و بسوی کمالی است و برای آن کمال آفریده شده است و این فعل آفریده شده است که به آن کمال برسد نه فاعل این کار را کرده است که خود بکمال برسد، بلکه برای اینکه فعل به کمال خود برسد، معنایش این است که خود کار رو به تکامل است، باین معنا اگر ما ناموس خلقت را چنین بدانیم که هر فعلی از آغاز وجودش بسوی کمال در حرکت است، در اینصورت خلقت غایت دارد و همینطور هم هست، یعنی اساسا هر چیز که موجود می شود کمال منتزعی دارد و این خلق شده است برای اینکه بکمال منتزع خود برسد، و بطور کلی ناموس این عالم چنین است که هر چیزی وجودش از نقص شروع می شود و مسیرش مسیر کمال است برای اینکه بکمال لابق خود و کمالی که امکان رسیدن آنرا دارد برسد. به مساله اینکه «غایت در خلقت انسان» چیست، برمی گردد باینکه ماهیت انسان» چیست، و در انسان چه استعدادهای نهفته است، و برای انسان چه کمالاتی امکان دارد، هر کمالاتی که در امکان انسان باشد روی آنها باید بحث کرد، انسان برای آن کمالات آفریده شده است، و البته حکمت هم چون باین اعتبار است که کاری

خلقت ولغو و بازی نبودن خلقت توأم کرده است و در واقع استدلال کرده است، یک استدلال که قرآن در باره قیامت دارد. استدلال به اصطلاح لمی است یعنی بدلیل اینکه این عالم خدائی دارد و این خدا کار عبث نمی کند و کار او بحق است و باطل و بازیچه نیست، و خلقت چنین خالق حکیمی دارد.

رجوع و بازگشت به پروردگار هست و در حقیقت این قیامت و بازگشت بخدا است که توجیه کننده خلقت این عالم است و تعبیر قرآن بر این اساس است. ما هرگز در قرآن باین منطق برخورد نمی کنیم که انسان آفریده شده است هر چه بیشتر بداند و هر چه بیشتر بتواند، تا اینکه انسان وقتی دانست و توانست خلقت به هدف خود برسد، بلکه انسان آفریده شده است که خدا را پرستش کند و پرستش خدا خود هدف است اگر انسان بداند و هر چه بیشتر بداند و بتواند و هر چه بیشتر بتواند، ولی اگر مسأله شناخت خدا که مقدمه پرستش است و عبادت خداوند در میان نباشد انسان بسوی هدف خلقت گام برنداشته است، و از نظر قرآن انسان سعادت مند نیست، و انبیاء هم آمده اند برای اینکه بشر را به سعادت خودش که غایت سعادت از نظر آنها پرستش خداوند است برسانند.

طبعاً با این معنا در منطق اسلام هدف اصلی از زندگی جز معبود، چیز دیگری نمی تواند باشد، یعنی انسانی قرآن می خواهد بسازد و می خواهد به او هدف و آرمان دهد، هدف و آرمانی که اسلام می خواهد بدهد فقط خداست و بس، و هر چیز دیگر جنبه مقدمه دارد نه جنبه اصالت و استقلال و هدف اصلی.

در آیاتی که قرآن انسان های کامل را توصیف می کند و یا از زبان انسان های کامل سخن می گوید، آنها را این طور معرفی میکند که آنها هدف زندگی را خوب درک کرده اند و روی همان هدف کار می کنند و گام برمی دارند. ... و این توحید قرآن تنها یک توحید فکری نیست که انسان از نظر فکر معتقد باشد مبدء عالم یکی است و خالق عالم یکی است، بلکه توحید در مرحله خاص انسان هم هست، یعنی انسان از نظر اعتقاد معتقد باشد که خالق عالم یکی بیش نیست، و از نظر هدف هم برسد بآنجا که تنها هدفی که سزاوار است انسان تنها هدف خود قرار بدهد، همان اوست و بس. و طبعاً سایر هدف ها منبعث و زائیده از این هدف خواهد بود، یعنی هیچکدام استقلال و اصالت ندارند، و مولود این هدف اند. پس در اسلام همه چیز بر محور خدا دور می زند چه از نظر هدف بعثت انبیاء و چه از نظر هدف زندگی یک فرد. ... اخلاص مورد نظر است، عبد مخلص و عبد مخلص که حاکمی جز اندیشه خدا در وجود او نیست.

و حال مسأله اینکه پیغمبران برای چه آمده اند؟ در این مسأله قرآن تعبیرات گوناگون دارد، در یک جا می گوید: ترا فرستاده ایم که گواه باشی، پیغمبر گواه بر اعمال امت است، و مبشر نوید دهنده نسبت به کارهای خوب که پیغمبران دعوت کرده اند و نذیر، ترساننده در مورد کارهای بد، و دعوت کننده بسوی خدا، ترا فرستاده ایم که مردم را به خدا دعوت کنی، و این خود غایت است، ... پس در بعضی تعبیرات کاملاً روشن است که مردم دعوت شده اند تا با خدا آشنا بشوند، پیغمبران حلقه اتصال اند میان مخلوق و خالق، و رابط این دواند. ... در یک آیه دیگر در کمال صراحت چیز دیگری بعنوان هدف بعثت انبیاء معرفی شده است و آن «عدالت اجتماعی» است، ... چنین بیان می کند که پیامبران خود را عموماً با شواهد و دلایل

و طبعاً هدف از بعثت انبیاء این است که انسان در دو ناحیه «علم» و «اراده» نیرومند شود، خدا انسان را برای علم و آگاهی آفریده است و کمال انسان در این است که هر چه بیشتر بداند، و دیگر برای قدرت و توانائی انسان را آفریده است، که هر چه بخواهد بتواند، اراده اش قوی و نیرومند شود، و آنچه را که می خواهد بتواند انجام دهد. بنابراین هدف از خلقت دانه گندم و با آنچه در استعداد آن است اینست که بصورت بوته گندم درآید و آنچه در سعادت یک گوسفند است حداکثر اینکه علفی بخورد و چاق شود، و آنچه در استعداد انسان است مافوق این مسائل است و آن اینکه بداند و «بتواند» و هر چه بیشتر بداند و هر چه بیشتر بتواند، این انسان به غایت و هدف انسانی خود بیشتر نزدیک است.

گاهی می گویند هدف از زندگی انسان سعادت است باین معناست که انسان در مدتی که در این دنیا زندگی می کند هر چه بهتر و خوش تر زندگی کند، و از مواهب خلقت و طبیعت بیشتر بهره مند شود، و کمتر در این جهان رنج به بیند، چه از ناحیه عوامل طبیعی و چه از ناحیه هموعان خود، و سعادت هم جز این نیست. پس هدف از خلقت ما این است که ما در این دنیا هر چه بیشتر از وجود خود و از اشیاء خارج بهره ببریم یعنی «حداکثر لذت» و حداقل رنج» را داشته باشیم. انبیاء هم برای همین آمده اند که زندگی انسان را مقرون سعادت یعنی حداکثر لذت ممکن و حداقل رنج ممکن بکنند و هدف این است، و اگر انبیاء مسأله آخرت را طرح کرده اند بدنبال مسأله زندگی است یعنی چون راهی برای سعادت بشر تعیین کرده اند و طبعاً پیروی کردن از این راه مستلزم این بوده که برایش پاداش معین کننده مخالفت با آن مستلزم این بوده است که کیفر معین کنند و آخرت هم مانند هر مجازاتی که به تبع وضع می شود به تبع دنیا وضع شده است، تا قوانینی که آنها در دنیا می آورند آن قوانین ولغو و عبث نباشد، چون آنان خودشان قوه مجریه نبوده اند و در دنیا نمی توانستند باشخاص پاداش یا کیفر دهند، قهراً عالم آخرتی وضع شد تا پاداش به نیکوکاران و کیفر به بدکاران داده شود.

ولی ما در قرآن هیچیک از این حرف ها را نمی بینیم و باین صورت نیست، اکنون طرح می کنیم، در قرآن یک جا تصریح می کند ... غایت خلق انسان و موجود دیگری که قرآن بنام جن می نامد، غایت خلقت آنها را عبادت شمرده است. و این خیلی بفهم ما ممکن است ثقیل باشد که آخر این چه چیزی است؟ چه فایده ای عبادت برای خدا دارد؟ که نمی تواند برای او فایده ای داشته باشد و چه فایده ای برای بشر دارد که بشر خلق بشود که خدا را عبادت کند، ولی بهرحال قرآن این مطلب را در کمال صراحت ذکر کرده است، یعنی عبادت را بعنوان غایت خلقت ذکر کرده است. در بعضی از آیات برعکس این نظر که آخرت را امر طفیلی می شمرد قرآن می گوید: اگر قیامتی نباشد خلقت عبث است، یعنی آنرا بمنزله غایت و بیان کرده است. و این منطق در قرآن زیاد تکرار شده است...

آیا گمان کردید که شما را به عبث خلق کردیم؟ عبث چیزی را گویند که غایت حقیقی ندارد در مقابل حکمت یعنی حکمت در خلقت شما نیست؟ و غایت حکیمانه ای نیست؟ پس این خلقت عبث و بیهوده و پوچ است؟ ... و اینکه شما به ما رجوع نمی کنید؟ یعنی اگر بازگشت به خدا نباشد خلقت عبث است. در آیات مکرر در قرآن مسأله قیامت را از یکطرف با مسأله بحق بودن و باطل نبودن



روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و معیار که معیار مقصود قانون است یا چیز دیگر فرستادیم، برای اینکه مردم به عدالت قیام کنند، و امر عدالت در میان مردم رایج شود و پا بگیرد، طبق این حساب هدف و آرمان پیغمبران و بعثت آنان که کاری از کارهای خداست و هدف می خواهد و بی هدف نمی تواند باشد چیست؟ قرآن می گوید: این بعثت برای برقراری عدالت در میان مردم است، پس همه پیغمبران برای عدالت آمده اند، ... پس

یک منطق این است که هدف از بعثت انبیاء فقط برقراری عدالت است در میان مردم و در واقع زندگی سعادتمندانه مردم در همین دنیاست، و مساله معرفت و ایمان بخدا و ایمان به معاد تمام مقدمه است برای اینکه عدالت برقرار نمی شود مگر اینکه مردم بخدای خود آشنا شوند و به معاد ایمان پیدا کنند، پس ایمان مقدمه عدالت است.

منطق دوم درست عکس قبلی است، و آن اینکه شناخت خدا هدف اصلی است، عبادت خدا هدف اصلی است و تقرب بخداوند هدف اصلی است و عدالت هدف ثانوی است، برای اینکه بشر در این دنیا بتواند به معنویت فائز و واصل شود باید در دنیا زندگی کند و زندگی بشر جز در پرتو اجتماع امکان پذیر نیست، و زندگی اجتماعی جز در پرتو عدالت استقرار پیدا نمی کند، پس قانون و عدالت همه مقدمه این است که انسان بتواند در این دنیا با خیال راحت خدا را عبادت کند، اگر این نباشد عدالت هیچ ارزشی ندارد بنابراین مسائل اجتماعی که امروز برای آنها اینقدر اهمیت قائل هستیم و آنها را در زمینه عدالت طرح می کنیم، اینها هدف انبیاء هستند ولی نه هدف اولی بلکه هدف ثانوی یعنی مقدمه اند برای هدف دیگر.

... بنظر ما قرآن شرک را به هیچ معنی نمی پذیرد قرآن کتاب توحیدی بتمام معنی کلمه است، ... کتاب توحید است به معنای اینکه در ذات خداوند هیچگونه کثرتی نمی پذیرد، کتاب توحید است بمعنای اینکه در مقابل خدا فاعلی نمی پذیرد و هر فاعلی را در طول خدا می پذیرد که معنی لاحول ولاقوه الا بالله همین است، و کتاب توحید است باین معنا که هیچ هدفی برای کائنات هدف اساسی و مستقل و نهائی نمیداند جز خدا!!

انسانی که اسلام می خواهد با انسانی که مکتب های فلسفی بشر می خواهند، از زمین تا آسمان فرق دارد. ... خیلی چیزها که اسلام می گوید با آنچه دیگران می گویند یکی است، اما نه با یک دید، اسلام همیشه به مسائل از جهت توحیدی و خدائی نظر می کند... قرآن اصل عدالت را می پذیرد و بلکه فوق العاده برای آن اهمیت و ارزش قائل است، ولی نه بعنوان اینکه عدالت هدف نهایی است، و یا اینکه عدالت مقدمه است برای اینکه انسان در این دنیا خوش زندگی به همان خوشی که ما درک می کنیم.

بلکه زندگی خوش دنیا را هم در حدی که اسلام می پذیرد، تمام آنرا در سایه نوعی توحید عملی میداند یعنی اینکه انسان خالص برای خدا بشود و مقدمه آن می داند و انسان قرآن موجودی است که سعادتش را جز خدا چیز دیگر نمی تواند تأمین کند، یعنی انسان موجودی آفریده شده است که خلاء را که از سعادت دارد و آنچه که سعادت و رضایت کامل انسان را می تواند تأمین کند، و انسان را سیر کند جز ذات پروردگار نمی باشد.

.... تنها با یاد خدا بودن و غیر خدا را فراموش کردن آرامش دل هاست و تنها قلب مضطرب و کاوشگر بشر را و سعادت او را فقط خدا تأمین می کند، و هر چیز دیگر امر مقدمی است یعنی یک منزل از منازل بشر است نه سر منزل نهائی، لذا عبادت هم چنین است، ... اسلام انسان را برای عبادت و راه تقرب به خدا و آشنائی و ذکر او می داند و البته در همین جا قدرت هم برای انسان یافت و پیدا می شود ولی علم و قدرت به همه اشیاء هم مقدمه است، نه اصل و نیز تزکیه نفس همه هدف ثانوی است هدف برای یکی و وسیله است برای دیگری....

بچه که بودم فکر می کردم آدم بزرگها به هر چه که بخواهند می رسند و دنیا در تسلط آنهاست! (گانگی ۱) به خاطر همین دلم می خواست زود بزرگ شوم و تمام دنیا را به خواست خود در آورم (گانگی ۲) بزرگتر که شدم فهمیدم دنیای آدم بزرگ ها آن قدر کلاف پیچیده و سردرگمی است که اطرافیان شان که هیچ خودشان هم از دنیای شان سر در نمی آورند. (گانگی ۳) و هنوز نمی دانم که چرا هر سال که می آید و می گذرد ... همه با خود می گویند: ای دریغ از سال های پیش (گانگی ۴)

و هم اکنون که در سخت ترین برهه حساس فرهنگی ... اقتصادی...بهداشتی...مدیریتی ووو قرار داریم تمام معادلات مان از دنیا بهم ریخته است!!! (گانگی ۵)

عصری که فکر می کردیم که اگر ۲۰۲۰ شود یعنی تمام تخیلات مان از جهان به حقیقت مبدل می شود (گانگی ۶) و عصری خواهد شد که انسانها سوار بر ماشین های پرنده و رباتهای هوشمند تمامی کارهای شان در چشم به هم زدنی و هیچ گونه خللی انجام می شود.. حال به جایی ودر نقطه ای ایستاده ایم که باید تنها بیاموزیم و بیاموزند که چگونه دست ها به طرز صحیحی شسته می شوند که یک مهمان کوچک ناخوانده چطور مزاحم لحظات مان شده و آدمی را عاجز از همه ارتباطات و کشفیات خود کرده است... (گانگی ۷)

در جایی و قاره ای دیگر که فکر می کردیم انسان ها چه متمدنانه با هم در ارتباط هستند (گانگی ۸) در می یابیم که در هنگام خطر تمام انسان ها چه متوحشانه با هم برخورد کرده و خبری از آن تمدن و اصالت دروغین نیست... و بیشتر به این جمله می رسیم که همه جای جهان آسمان یک رنگ است!!!!!!

و این گانگی های فرهنگی تا آخر جهان همراه آدمی خواهد بود و شاید نامعلوم نیز بماند.. حال این دهکده کوچک جهانی نیازمند هم فکری و هم یاری جهانی است که شاید بتواند پا به پای هم این دوره هر چند سخت را نیز به نحوی طی کرده و دلخوش لحظاتی شود که شاید سخت تر از این را متصور نشود....

و ما مردم ایران که شاید سخت ترین لحظات را به خود دیده ... باز هم امیدوار به آینده ای نامعلوم و فرهنگی گسیخته از هم استوار می ماند تا بماند در تاریخ نام این مردم اصیل بافرهنگ سخت کوش....



چند گانگی فرهنگی

عسل عبدالهی



یاد خدا

یکی از فضایل معاصر که چند سالی در محضر علامه طباطبایی درس خوانده می گوید: یک وقت عازم زیارت بیت الله الحرام بودم ، برای عرض سلام و خداحافظی خدمت علامه رفتم و گفتم نصیحتی بفرمایید که به کارم بیاید و توشه راهم باشد . این آیه مبارکه را قرائت فرمودند :

"فاذکرونی اذکرکم ؛ به یاد من باشید تا من یاد شما باشم."
(بقره ۱۵۲)

علامه می افزاید :

" به یاد خدا باش تا خدا به یادت باشد ، اگر خدا به یاد انسان بود ، از جهل رهایی می یابد و اگر در کاری مانده است خداوند نمی گذارد عاجز شود و اگر در مشکل اخلاقی گیر کرد خدایی که دارای اسماء حسنی است و متصف به صفات عالیه ، البته به یاد انسان خواهد بود. "

@bazme_arefan

گرانمایه ترین بی نیازی خرد است

امیرالمومنین امام علی علیه السلام
به فرزند خود امام حسن (ع) فرمودند :

پسرم! چهار چیز از من به یاد دار، و چهار دیگر به خاطر سپار که چند که بدان کار کنی از کرده خود زیان نبری.

گرانمایه ترین بی نیازی خرد است ، و بزرگ ترین درویشی بیخردی است و ترسناک ترین تنهایی خود پسندی است و گرمی ترین حسب خوی نیکوست .
پسرم ! از دوستی نادان بپرهیز ، چه او خواهد که تو را سود رساند لیکن دچار زیانت گرداند؛ و از دوستی بخیل بپرهیز ، چه او آنچه را سخت بدان نیازمندی از تو دریغ دارد ؛ و از دوستی تبهکار بپرهیز که به اندک بهایت بفروشد؛ و از دوستی دروغگو بپرهیز که او سراب را ماند ، دور را به تو نزدیک و نزدیک را به تو دور نمایاند .

و همچنین در جای دیگر فرمودند: زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان او. و این از معنی های شگفت و شریف است و مقصود امام (ع) این است که خردمند زبان خود رها نکند تا که با دل خویش مشورت کند و با اندیشه خود رأی زند ، و نادان را آنچه بر زبان آید و گفته ای که بدان دهان گشاید، بر اندیشیدن و رأی درست را بیرون کشیدن سبقت گیرد .

پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل نادان پیرو زبان او.

@fekrvarzi

جشن تیرگان

حسین افضلیان



رو بسیاری، آرش را از نمونه های بی همتا در اسطوره های جهان دانسته اند. وی در ایران، نماد جانفشانی در راه میهن است. داستان آرش مبنایی اوستایی داشته و در شاهنامه فردوسی به هنگام نقل حوادث پادشاهی منوچهر از این داستان سخن چندانی نرفته است. در اوستا از آرش با عنوان "آرش شپاک تیر" نام برده شده که مترادف با آرش کمانگیر است. در هنر و ادبیات معاصر ایران کم و بیش آثاری با ارزش در موضوع "آرش" خلق شده است.

به بهانه انتشار شماره چهارم ماهنامه در تیرماه ۱۳۹۹

با آنکه فرهنگ ملی و ایرانی ما پر از جشن ها و آئین هایی ست که در مناسبت های مختلف سال برگزار می شده، اما امروز بسیاری از این مراسم به بوته فراموشی سپرده شده اند. یکی از این آئین ها، جشن تیرگان است که با جشن های آبریزگان هم ردیف بوده و ایرانیان باستان آن را از تیر روز در ماه تیر یعنی از سیزدهم تیرماه به مدت ۱۰ روز برگزار می کرده اند. تیر در اوستا "تیشتریه" و در زبان پهلوی "تیشتر" است که نام ستاره ای ست که اعراب به آن شعرای یمانی و اروپائیان به آن سیریوس می گویند. به موجب یزدان شناختی مزدایی، تیر یا "تشت" ستاره ی باران است که روز سیزدهم هر ماه منسوب به اوست.

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه و نیز ابوسعید عبدالحی گردیزی در زین الاخبار که به تاریخ گردیزی نیز شهرت دارد، راجع به جشن آبریزگان و جشن تیرگان دو روایت نقل می کنند.

۱ - "آئین سرشتن" که در این روز به یاد کیخسرو پسر سیاوش و فرنگیس و نوه کیکاوس و افراسیاب برگزار می شده. کیخسرو شهریار آرمانی و عروج کرده شاهنامه، شاهنشاهی عادل، دلاور، نیکنام است که انتقام قتل پدر را از افراسیاب تورانی می گیرد. وی در چنین روزی پس از غلبه بر افراسیاب در راه بازگشت به پایتخت از سپاهیان خود جدا شده و در کنار چشمه ای برفراز کوهی فرود می آید تا دمی بیاساید.

مدتی بعد سرداران نگران شده و در پی او رهسپار می شوند تا اینکه بیژن پسر گیسو سردار دلاور و نامدار ایرانی که داستانش با منیژه شهرت زیادی دارد او را خفته می یابد. لذا برای بیدار کردن وی بر سر و رویش آب می پاشد تا اینکه از خواب برخاسته و در کمال سرور و شغف در ملازمت سرداران و سپاهیان ایرانی پیروزمندانه وارد پایتخت می شود. از آن روز به بعد به یاد آب ریزان بر کیخسرو و به پاس پیروزی ایرانیان بر افراسیاب، غسل کردن و برپایی "جشن آبریزگان" مرسوم گشت.

۲ - رخداد مشهور و غرورآمیز آرش کمانگیر و تیرانداختن او برای تعیین سرحدات ایران و توران در این روز اتفاق افتاده است. در روایات اوستایی آمده است که چون منوچهر نوه ایرج میراث دار سلطنت جد اعلایش فریدون می شود، افراسیاب به ایران می تازد تا جایی که سپاهیان ایران شکست خورده و در مازندران محاصره می شوند. سرانجام منوچهر پیشنهاد سازش می دهد و تورانیان پیشنهاد آشتی را می پذیرند و به منظور تحقیر و کوچک انگاری ایرانیان پیشنهاد می کنند که یکی از پهلوانان ایرانی بر فراز البرز کوه تیری رها کرده تا جای فروافتادن آن تیر، مرز ایران و توران باشد.

در این میان آرش؛ کماندار سالخورده ایرانی انتخاب شده و به بالای کوه دماوند می رود تا تیر را در چله گذاشته و پرتاب می کند. آرش همانطور که خود گفته بود همه هستی و توانش را برای پرتاب تیر خواهد گذاشت. لذا پس از تیراندازی از فرط خستگی و فشار، جان داده و پیکر پاره پاره شده اش در خاک ایران پخش شد و روانش نیز به همراه تیر از جسم خارج شده و به پرواز درآمد. تیر از بامداد تا هنگام غروب خورشید پرواز کرده و در کنار رود جیحون یا آمودریا بر درخت گردویی فرود می آید.

افراسیاب و سپاهیان که انتظار چنین اتفاقی را نداشتند پذیرفتند که آنجا مرز میان ایران و توران بوده و جنگ خاتمه یابد. از همین

معرفی کتاب

پسرت را برای آینده تربیت کن

سارا فردرو

در شماره گذشته ماهنامه با عنوان این کتاب آشنا شدید، تصمیم گرفتیم در هر شماره بخشی از مطالب این کتاب را با شما دوستان به اشتراک بگذاریم و امیدوارم برای والدین مفید باشد.

فهرست مطالب

۸. به او بیاموزید صادق باشد.
۹. به او بیاموزید چگونه برای حمایت مالی خانواده اش آماده باشد.
۱۰. به او بیاموزید در هر شرایطی به یاد خدا باشد.
۱۱. به او بیاموزید یک پشتیبان واقعی باشد.
۱۲. به او بیاموزید قابل اعتماد باشد.
۱۳. به او بیاموزید چگونه همسر مناسبی را انتخاب کند.
۱۴. خودتان را برای ورود یک زن جدید آماده کنید.

- پسر شما در آینده چگونه همسری خواهد شد؟
۱. به او بیاموزید قلب همسرش را دریابد.
۲. به او بیاموزید یک قهرمان باشد.
۳. به او بیاموزید چگونه عشقش را ابراز کند.
۴. هنر تأیید و تصدیق کردن را به او بیاموزید.
۵. به او بیاموزید برای مشکلات راه حلی بیابد.
۶. به او بیاموزید برای خانم ها ارزش و احترام قائل شود.
۷. به او بیاموزید قابل اطمینان باشد.



چگونه باید پسران را برای عشق ورزیدن به همسر و رهبری خانواده اش در آینده آماده کنید؟

امروزه ما نسلی از پسران را تربیت میکنیم که با وسایل ارتباط جمعی و بازی های رایانه ای، آپیدها، تلویزیون و رایانه ها، روابط نزدیک تری نسبت به روابط با خانواده هایشان دارند. در دنیای آنها دیگر فیلم های پورنو خجالت آور نیستند و مخفی نمیشوند، بلکه به عنوان سرگرمی از آنها یاد میشود. با نرخ ۵۰ درصدی آمار طلاق دیدگاه آنها به عدم اطمینان از ازدواج موفق گرایش پیدا کرده است.

پسران ما هر روز دچار نوعی نزاع فکری در اندیشه هایشان هستند. امروزه افراد به اصطلاح مشهور فقط به دنبال شهرت و آوازه، لذت، پول و تنوع هستند و افکار فرزندانمان در مورد اینکه "خصوصیات یک مرد واقعی دقیقا چیست؟" مدام تحت بمباران از پیغام های متناقض قرار میگیرد. به نظر میرسد پسران ما در مورد همه چیز آموزش میبینند به غیر از اینکه چگونه به همسرانشان عشق بورزند و یک خانواده را مدیریت کنند.

در نظر گرفتن تنها چند نقش اساسی میتواند پسرانمان را از امور غیر اخلاقی و خیانت بر حذر کند و به آنها می آموزد که چطور به پیروزی دست پیدا کنند و این خصوصیت را نیز نسل به نسل در آینده منتقل کنند.

اگر پسرمان را برای حمایت از خانواده اش در آینده آماده نکنیم چه خواهد شد؟

در حدود بیش از دو دهه با تعداد بیشماری از خانمها در مورد سرگذشتشان صحبت کرده ام و نمیتوانید تصور کنید که چه تعداد از خانم های شکست خورده در زندگی شان بارها و بارها داستان های مشابهی را برایم تعریف کرده اند. در مورد اینکه چقدر زندگی زناشویی آنها پوچ است و یا چگونه ازدواج آنها پایان یافته است. هر بار که از یکی از آن گفتگو ها به خانه بر میگشتم در ذهنم به دنبال راهی بودم

تا این مرد کوچک من بتواند در آینده قدرت حمایت از خانواده اش را به دست بیاورد، صادق باشد و همچنین دانش عشق ورزیدن به همسر و خانواده اش را کسب کند.

این کتاب جایگزینی برای نقش پدر در زندگی پسر نیست!

همه ما میدانیم که جایگاه یک پدر خدانشناس و عاشق چقدر در زندگی پسرش مهم است. وجود چنین پدری در سال های بحرانی تربیت پسران، نشان رحمت خداوند است که شامل حال خانواده شما شده است. اما بسیار ناراحت کننده است که امروزه از هر چهار خانواده یک خانواده بدون وجود مرد زندگی میکنند و بسیاری از مادران در پدیده تربیت پسران دلبندشان تنها مانده اند. تعداد بیشماری از خانواده ها پدرانی دارند که نقش معین پدری خود را نسبت به پسرانشان فراموش کرده اند و به جای مشاهده نمونه عینی از یک مدیر کامل، عاقل، قدرتمند و عاشق، الگوی اکثر پسران ما رفتارهای غیراخلاقی،

خودمان را نیز درک نمیکنیم، عمل به این اصل میتواند یک چالش اساسی برای هر مردی باشد!

دوستان بسیاری دارم که عاشق همسرانشان هستند اما همچنان در زندگی شان احساس تنهایی میکنند. مدت زیادی طول کشید اما به جای اینکه این مردان همسرانشان را تغییر دهند، خودشان را با قلب این خانم ها وفق دادند و همین نشانه ای بود بر اینکه این مردان، با اخلاق و عاشق همسرانشان هستند. اما همین مردان هم گاهی در مورد عمل به اصل ذکر شده هیچ سرنخی ندارند!

اگر همسرانمان را در یک مدرسه تصور کنیم هیچ مشکلی در گرفتن نمرات قبولی در دروس مردانه نخواهند داشت. خونسردی: ۲۱، موفقیت ها و دست آوردها: ۲۲ و ورزش: ۱۰۰. تمامی این مهارت ها به صورت کاملاً ذاتی به دست می آیند و به راحتی تنها از طریق تقویت حس کمال گرایی و شهرت طلبی آنها واصل میشوند.

از طرف دیگر در قبولی در درس "به دست آوردن قلب یک زن" بالاترین نمره ای که میتوانند به دست بیاورند ۱۰ خواهد بود و حتی اغلب آنها در این درس نمره قبولی هم نخواهند گرفت. چرا؟ زیرا هیچکس این دروس را در مدرسه ی زندگی به آنها نیاموخته است!

بسیاری از مردان در زمان نیاز، تبدیل به پدرانشان خواهند شد. اما متأسفانه اغلب پدران هم همان مدرکی که از مدارس مردانه گرفته اند را به دیوار آویخته اند. هیچ جای تجبیری نیست که همسرانمان مدام احساس خستگی و ناکامی میکنند، زیرا پیوسته در تلاشند در زمینه ای استاد شوند که هرگز برای آن آموزش ندیده اند!

اکثر ما نسبت به نتایج فوق العاده مؤثر از رفتارهای مردی که یاد گرفته است چگونه به همسرش عشق بورزد و چگونه خانواده اش را درک کند و آنها را رهبری کند تصویر گنگی داریم.

در سال های ۱۹۹۰ یک حرکت خودجوش به رهبری بیل مک کارتنی اتفاق افتاد و طبق آن مردان بسیاری متوجه شدند که مسائل مهمتری از پول، وجهه ی اجتماعی و این وابستگی های مادی وجود دارند و آنها این را یک حقیقت میدانستند که "اگر میخواهی شخصیت حقیقی مردی را شناسی، پس به همسر او بنگر". (به این معنی که زن و مرد نشان دهنده شخصیت و کامل کننده یکدیگرند).

کمال آرزوی هر مرد و زنی است که پیوند مقدس ازدواجشان ابدی شود و خواست قلبی هر مردی است تا از این زیبارویی که به عنوان همسرش برگزیده است کمال مراقبت را داشته باشد و نهایت توجه را به او ارزانی کند. دیرزمانی است که مردان میخواهند رهبر و قهرمان همسر و خانواده شان در طول مسیر زندگی باشند اما بارها اتفاق می افتد که شوهران متوجه میشوند نمیدانند چطور باید به موفقیت در زندگی زناشویی خود دست پیدا کنند و در نهایت آنها وجهه خود را در تلاش برای رهبری و عشق ورزیدن و حتی قهرمان بودن از دست میدهند، زیرا همسرانشان که این مردان را به عنوان ناجی خود انتخاب کرده بودند از لحاظ احساسی از آنها ناامید شده اند.

و متأسفانه طبق این روال به مرور خانمها از لحاظ احساسی خود را محدود تر میکنند تا کمتر آسیب ببینند. رضایت، صمیمیت و امید جای خود را به گوشه گیری، رنج و ناامیدی خواهد داد. مردان نیز که مدت زیادی برای به دست آوردن قلب همسرانشان تلاش می کردند، احساس درماندگی و سردرگمی میکنند.

نتیجه اغلب یک ازدواج پوچ، سرد، خیانت، بدبینی و عموماً طلاق



منتقدانه و محدودکننده ای است که از پدرانشان شان در خانه مشاهده میکنند.

شما به عنوان مادر هرگز نمیتوانید نقش پدر را در زندگی پسران ایفا کنید! با این حال میتوانید یک قهرمان مدرن امروزی تربیت کنید که برای خانواده اش بجنگد و همسر و پدری صادق و عاشق باشد. تمام مردان بزرگ تاریخ را در نظر بگیرید، همگی موفقیت و افتخارات خود را در زندگی مدیون نقش مؤثر و دعاهای مادرانشان میدانند.

امیدوارم به این حقیقت پی ببرید که امروزه خداوند ما همان خدایی است که هزاران سال پیش نیز امامان و پیامبران و انسان های فرهیخته و بزرگ را آفرید. بنابراین توکل به خداوند اولین گام تربیت فرزند است و خداوند از تمامی سختی های بزرگ و شرایط پیچیده ای که تصور کنید بزرگتر و تواناتر است. او حافظ روح و جان همه ماست.

باور قلبی به خداوند به همراه آموزش و صبر، به ما کمک خواهد کرد تا نسل آینده مردان جامعه را به دانش و قدرت لازم برای زندگی تجهیز و آنها را برای ازدواج و خانواده ی آینده شان آماده کنیم.

به او بیاموزید قلب همسرش را دریابد!

طبق فرمایشات خداوند، "اگر مردان با همسرانشان آنطور که باید رفتار نکنند، دعاهایشان مستجاب نخواهد شد".

این یک دستور بسیار ساده است در عین حال با در نظر گرفتن اینکه ما زن ها بسیار پیچیده هستیم و چه بسا اغلب حتی



عاطفی و گاهاً طلاق رسمی میباشد و آنچه به عنوان یک داستان عاشقانه شروع شده بود، به صورت یک داستان غم انگیز پایان می یابد.

هر آنچه بکارید، درو خواهید کرد!

روز عروسی اش بود، لحظه ای فوق العاده که تمام زندگی اش در مورد آن رویاپردازی کرده بود. بالاخره آن روز فرا رسیده بود، لباس سفید عروسی، "بله گفتن..." و درست چند دقیقه قبل از مراسم عروسی، نامزدش به چشمان زیبا و معصوم عروس ۱۸ ساله اش خیره شد و اعتراف کرد: "من نمیتوانم اینکار را انجام دهم... من عاشق زن دیگری هستم".

"سوزی" همانجا ایستاده بود، تنها، تحقیر شده و ۸ هفته باردار. از چاله در آمده و در چاه افتاده بود، برای فرار از پدر معتاد و شرایط خانوادگی اش، تنها مرهمی که فکر میکرد پناهی برایش بشود، ازدواج بود.

مانند همه زن ها نامادری ام "سوزی"، همیشه میخواست زندگی اش سرشار از عشق، حمایت و همراهی باشد، انتظار داشت هر شب با لباس رسمی منتظر همسرش بماند تا او را برای شام به یک رستوران رمانتیک دعوت کند اما در عوض خودش را تنها و بی پناه و شکست خورده یافت.

آرزوی نجات پیدا کردن توسط شریک زندگی و ادامه یک مسیر مشترک شاد و دائمی، تبدیل به ناامیدی و کابوس مداوم شده بود.

چطور ممکن بود بتواند یک بچه را به تنهایی بزرگ کند؟

"سوزی" هیچوقت یک زندگی زناشویی سالم و استاندارد را مشاهده نکرده بود و هیچ ایده ای نسبت به یک الگوی مناسب برای فرزندش نداشت. با توجه به تمام کمبودهایش برای آینده و تربیت موفق پسرش چه کاری میتوانست انجام دهد؟

او هیچ راهی نداشت به غیر از امید به خدا، پناه حقیقی که به او کمک کرد تا با تمام توان در راه تربیت و رشد فرزندش صبر و عشق خالص را به کار گیرد.

همانطور که آن پسر بزرگتر میشد، بیشتر معنای فداکاری را درک میکرد و تلاش مادرش را میدید که چطور از صمیم قلب او را برای

تبدیل شدن به یک مرد بزرگ آماده میکند. هیچ جای تعجیبی نیست که نامادری ام تمام تلاشش را به کار بست تا فرزندش به یک قهرمان تبدیل شود و امروز فرزندش، یک مرد تمام و کمال و پایبند به اصول اخلاقی و امانتدار عشق است که بعد از ۲۰ سال خدمت خالصانه به کشورش، با عنوان یک افسر وظیفه شناس بازنشست شد. مأموریت نامادری ام نیز به اتمام رسیده بود؛ او در آموزش پسرش برای عشق ورزیدن به همسر آینده اش موفق شده بود.

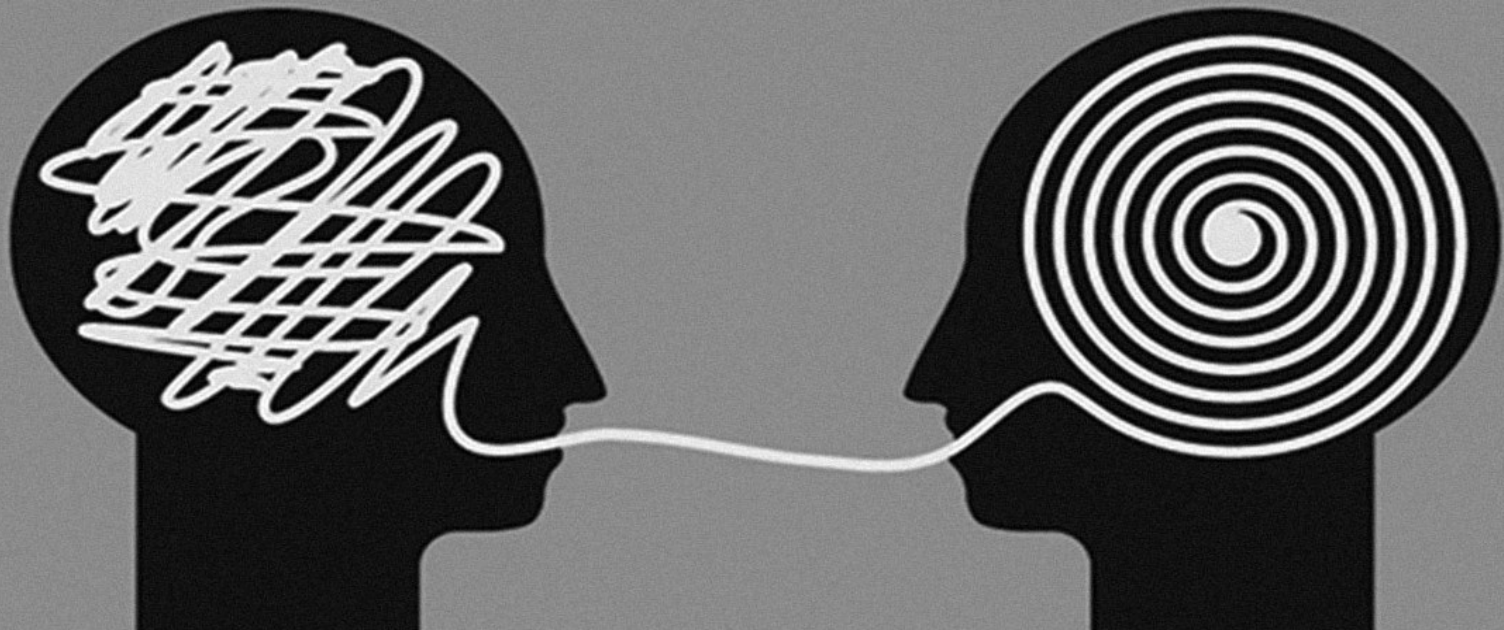
هیچوقت در زندگی مردی را به اندازه برادرم، عاشق همسر و خانواده و فرزندخوانده هایش ندیدم. او برای همه ما نمونه عینی از یک مرد عاشق بوده است.

گاهی خداوند حتی از قلب های شکسته و زندگی های شکست خورده به عنوان ابزاری استفاده میکند تا فرزندان ما به همسران موفقی تبدیل شوند و زمینه یک سرنوشت موفقیت آمیز همراه با صبر، امید به خداوند و آموزش های مادران را فراهم میکند. اگر مردان بزرگی به عنوان دانا ترین مردان عالم در جهان وجود داشته اند، مانند پادشاهان و پیامبران و دانشمندان و یا حضرت سلیمان، بنابراین پسر شما نیز میتواند به انسان بزرگی تبدیل شود. پسران ما نباید نسلی باشند که در مورد دوست داشتن و عشق ورزیدن به همسرانشان و سرپرستی خانواده شان درمانده باشند. تمام ناامیدی ها و دلشکستگی های خود را به انگیزه های لازم برای پرورش یک قهرمان توانا تبدیل کنید.

خودتان را بیش از اندازه برای مسائلی که درست پیش نرفته اند، سرزنش نکنید. در عوض از اشتباهاتی که در زندگی زناشویی و ازدواج خود یا در مورد شناخت مردان و تربیت فرزندان مرتکب شده اید به عنوان یک درس عبرت استفاده کنید و به پسران بیاموزید که چگونه یک رابطه سالم و عاشقانه با همسر آینده اش بسازد.

آنچه پسر نامادری ام را نجات داد تا در زندگی اش تبدیل به کلیشه های همیشگی نشود، قدرت امید و انگیزه، تخصیص زمان کافی و تأثیر فوق العاده نامادری ام بود که هر مادری میتواند در زندگی پسرش داشته باشد.

...ادامه دارد



مهارت آموزی زبان

تنظیم از سرکار خانم موسوی

قسمت دوم

متغیر مستقل از پدیده های جهان بیرون مربوط می گردد. بر این اساس وی گفتار را به عنوان رفتار زبانی توصیف می کند که ممکن است در واکنش به رویدادهای محیط به عنوان محرک پاسخ و پاداش برای تقویت رفتار به کار رود. وی معتقد است که پاسخ به صورت رفتار زبانی می تواند قوی یا ضعیف باشد. و پاسخ قوی تر نیروهای مخالف را از عمل و یا تأثیر باز می دارد.

انتقاد نظریه رفتار گرایی :

رویکرد رفتار گرایی، یادگیری انسان از جمله زبان را بر اساس تقویت و تقلید تبیین می کند. در حالی که کودکان خردسال ممکن است عبارتی را بر زبان بیاورند که برای آن تقویت نشده اند و یا آن عبارت را از دیگران تقلید نکرده اند. چامسکی معتقد است که نظریه اسکینر به دلیل محدود بودن در محیط آزمایشگاهی موش ها هیچگونه ارتباطی با انسان ندارد و در مورد انسان کار دشوار و گسترده ای است. با توجه به اینکه بسیاری از گفتارهای کودک از احساس او نشأت می گیرد که ممکن است قبلاً نشنیده باشد به علاوه در دنیای طبیعی کودک کنترل گفتار کودک به وسیله ی تقویت و تنبیه غیر ممکن است و والدین در ابتدای زبان آموزی گاهی بدون توجه به درست بودن گفته های کودک، او را تشویق می کنند و کودک پس از گذراندن دوره ی زبان آموزی گفته های خود را درست تلفظ می کند. بنابر این فراگیری زبان از دیدگاه رفتارگرایی بر پایه ی تقویت نمی تواند کامل و درست باشد.

از دیگر ایراداتی که بر این نظریه وارد است، اینست که تقلید به تنهایی نمی تواند توجیه کننده ی زبان آموزی باشد. در بسیاری موارد کودکان در به کار بستن یک قاعده ی زبانی تممیم های نادرستی را به کار می برند به عنوان مثال: «پزیدم» «نوئیسیدم». اگر کودکان زبان

نظریه های فراگیری زبان

این که انسان چگونه آن را فرا می گیرد به گونه های متفاوتی تبیین می شود، مهمترین نظریه هایی که زبان آموزی را تبیین می کنند، عبارتند از : نظریه های رفتاری ، نظریه های فطری نگر یا نهاد گرایی، نظریه های شناختی و نظریه های اجتماعی. شناخت صحیح این نظریه ها می تواند کارگشای زبان آموزان و آموزگاران باشد.

رفتار گرایان:

رفتارگرایان معتقدند: تمامی یادگیری های انسان از جمله یادگیری زبان از طریق اصول شرطی شدن فرا گرفته می شود. از دیدگاه اسکینر برای یادگیری زبان به هیچ مکانیسم پیچیده ی ذهنی احتیاجی نیست. تنها توجیهی که برای یادگیری زبان وجود دارد مشاهده ی منظم رویداد ها در دنیای بیرون است که کودک در واکنش به آنها صداهایی را تولید می کند. اسکینر گفتن و شنیدن را پاسخ هایی متأثر از تقویت می داند که دائماً تکرار می شوند.

تلویحات این نظریه برای تدریس زبان اینست که رفتار زبانی کودک با استفاده از رویدادهای محرک تقویت در محیط پیشرفت می کند و شکل می گیرد هر چقدر به کودک در خانواده و اجتماع الگوها و تقویت برای یادگیری زبان بیشتر باشد، اوموفق تر خواهد بود. زمانی که کودک صداهایی شبیه به کلمات را ادا می کند، خانواده با لبخند زدن، به آغوش کشیدن و صحبت کردن آن را تقویت می کند و او را برای تکرار این لفظ تشویق می کند. در عمل کودک تلاش می کند گفتارهای خود را به خانواده نزدیک کند.

اسکینر واژه را واحدی از رفتار می داند که به طور عینی صورت قابل تشخیص پاسخ را تشکیل می دهد و از لحاظ نقش به یک یا چند

ساختار ژرف ساخت و روساخت می باشد. ژرف ساخت معنا و مفهوم عمیق جمله است و ساختار ظاهری جمله را روساخت گویند. چامسکی همچنین زبان را گونه ای ارتباط می داند که خاص انسان است و معتقد است که دوره ی حساس و مهمی برای یادگیری وجود دارد که پس از سپری شدن آن دوره، یادگیری زبان دوم دشوار خواهد شد. به همین دلیل است که یادگیری زبان دوم برای بزرگسالان مشکل تر از کودکان است. به اعتقاد وی، تقریباً همه ی کودکان تا سن پنج سالگی ساختار اساسی زبان مادری شان را یاد می گیرند، هر چند بین آن ها از لحاظ درجه های هوشی و تحریک های محیطی تفاوت وجود دارد.

یکی از منتقدان نظریه ی نهاد گرایی یاد گیری زبان پیازه است که ذاتی بودن فراگیری زبان را رد می کند و هوش ناشی از ادراکهای حسی ابتدایی در دوره ی رشد شناختی حسی - حرکتی را برای تشکیل و استواری هسته ی همگانی زبان کافی می داند، (مشکوۃ الدینی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۶).

به نظر پیازه هیچ گونه تضاد روشن و کاملی به طور صریح میان آنچه ذاتی و آنچه اکتسابی تصور می شود، وجود ندارد و رفتار شناختی بخشی از آن ذاتی است و بخش دیگر آن از راه خود تنظیمی و به شکل قطعه قطعه بنا می شود. به نظر وی ذاتی بودن زبان مهم نیست، بلکه مسأله ی واقعی چگونگی روند تشکیل هسته ی همگانی زبان است و این که روشن شود که شیوه ی زیستی تشکیل آن چگونه بوده است، (همان، ص ۲۷۷).

رویکرد زیستی

رویکرد زیستی مراحل تحول زبان را ناشی از عوامل زیستی می نامد، این رویکرد برای یادگیری زبان دوره ی هجده ماهگی تا بلوغ را مهم می داند و معتقد است در طول این دوره آموزش زبان به صورت طبیعی انجام خواهد گرفت و خارج از این دوره یادگیری زبان دشوار خواهد بود. دوره ی حساس رشد وقتی به وضوح نمایان می شود که، یادگیری واج های تازه و ترکیب آن ها مطرح است. کودکان قبل از رسیدن به یک سالگی قادرند واج های تمامی زبان ها را تشخیص دهند اما بعد از یک سالگی این توانایی را از دست می دهند. برای یاد گیری زبان دوم و یاد گیری نحو هم دوره های حساس وجود دارد، (اتکینسون، ۱۳۸۶، ص ۳۳۰).

معنای تلویحی از نظریه برای والدین و دست اندرکاران تعلیم و تربیت این است که کودک در هر مرحله ی خاصی از رشد یک دوره ی حساس برای یادگیری یکی از ابعاد زبان (واج ها، صرف و نحو، قواعد و ...) وجود دارد. که در آن مرحله ی حساس، کودک با سرعت زبان را یاد خواهد گرفت و عدم تحریک و تقویت کودک در این مراحل ممکن است عوارض جبران نشدنی را به دنبال داشته باشد.

رویکرد شناختی

بر اساس این رویکرد، تفکر و تجربه اساس زبان آموزی کودک خواهد بود. یادگیری زبان ناشی از توانایی های شناختی کودک، خلاقیت و علاقه ی او به درک و فهم معانی -و بیان آن ها همراه با اطلاعاتی که از تعامل با دیگران کسب می کند، است. (ناعمی، ۱۳۸۵، ص ۶۲).

را صرفاً از راه تقلید یاد می گرفتند باید صورت های دقیقاً مشابه واژه هایی که بزرگترهایشان به کار می برند را استفاده کنند. چنین نوآوری هایی را از جانب کودکان نمی توان ناشی از تقلید دانست و در این صورت حالت زایشی زبان نیز همواره زیر سؤال می رود. و در نهایت بر اساس دیدگاه رفتار گرایان باید تفاوت های فردی در گستره ای وسیع در گفتار کودکان ظاهر شود زیرا هر کودکی دوره ی تاریخی یادگیری خاصی دارد. اما چنین نیست و تمام کودکان سیر مراحل طبیعی زبان آموزی را به ترتیب طی می کنند و ابتدا غان و غون می کنند سپس هجا، کلمه، جمله و در نهایت پیچیدگی های زبانی را فرا می گیرند.

رویکرد نهاد گرایی یا فطری نگر

این گروه معتقدند کودکان از نظر زیست شناختی مستعد و آماده ی یادگیری زبان هستند و نیازی به آموزش برای یادگیری زبان ندارند، آنها برای اثبات نظریه ی خود دلایلی را را ذکر می کنند که ناعمی در کتاب روانشناسی آموزش و مهارت های ارتباط آنها را به پنج دسته تقسیم می کند.

- وجود ساختار های مشترک در تمام زبان ها، مثل "صامت ها و مصوت ها و قواعد دستوری"

- دوره ی حساس برای یادگیری زبان، یادگیری زبان در دوره ی خاص صورت می گیرد و بعد از آن غیر ممکن یا دشوار است.

- وجود نظم همگانی در مراحل رشد زبان. کودکان در تمام نقاط، مراحل رشد زبان را یکسان و به ترتیب طی می کنند، مثلاً همه ابتدا گفتار یک کلمه ای دارند و سپس گفتار دو کلمه ای و جمله سازی را آغاز می کنند.

- تفاوت ارتباط در انسان و حیوان. ادعا بر این است که قدرت زبانی خاص انسان است و حیوان از آن بهره ای ندارد. حیوانات دارای ارتباط هستند ولی ارتباط آن ها ساده و محدود است و رشد آن ها بیشتر از دو سال رشد انسانی نخواهد بود.

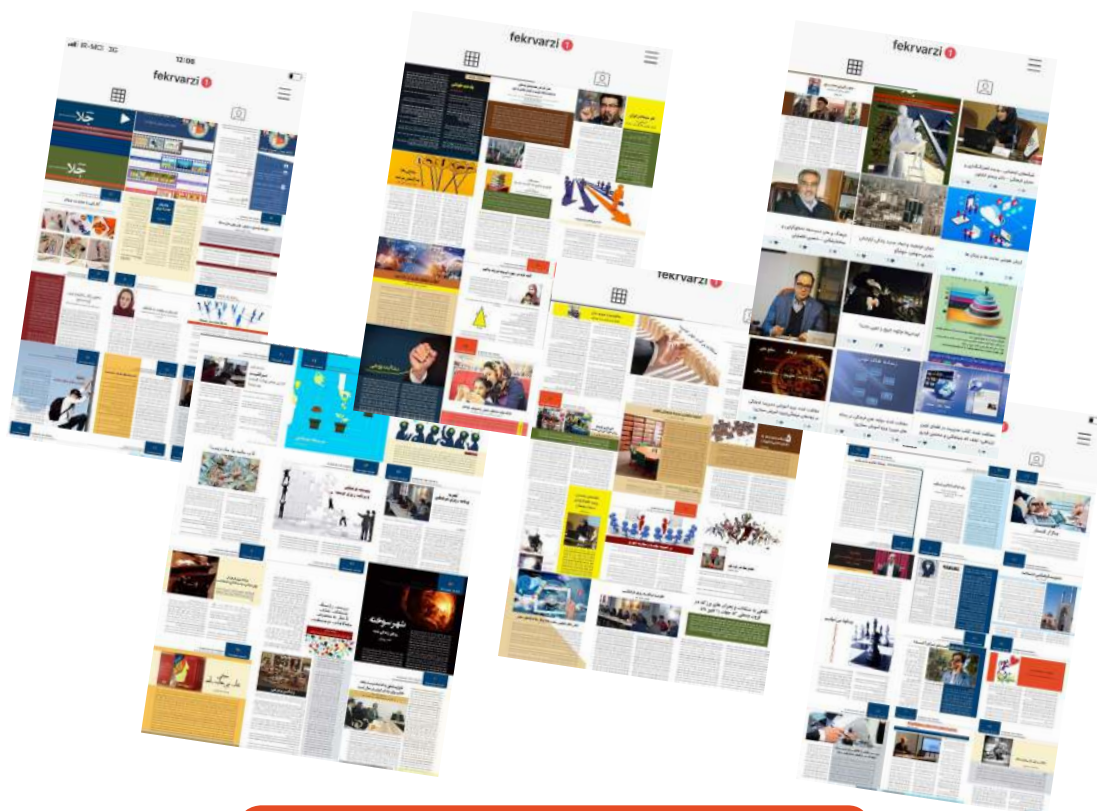
وجود مناطق تکلم در مغز انسان. تحقیقات نشان داده است که در نیمکره ی چپ مغز انسان، دو منطقه ی ویژه به نام "بروکا و ورنیکه" وجود دارد که اولی مربوط به تولید گفتار و دومی برای فهم گفتار است. آسیب دیدگی این قسمت ها می تواند به تناسب در تولید و فهم گفتار مشکل ایجاد کند.

چامسکی مکانیسم مغزی زیستی زبان را «دستگاه فراگیری زبان می نامد و معتقد است که کودک توانایی تولید آواها و گفتارهایی را که قبلاً نشنیده است دارد، او می تواند جمله هایی تولید کند که از لحاظ دستوری صحیح باشند. (ناعمی، ۱۳۸۵، ص ۷۵). چامسکی بر عوامل تعیین کننده ی فطری و زیست شناختی زبان تأکید می کند و معتقد است که کودک انسان توانایی زبانی ارثی خاصی را به عنوان بخشی از ذهن خود داراست که دسته ی ویژه ی دستور زبان های طبیعی از جمله زبان محیط او را مشخص می سازد و از این راه به او امکان می دهد که زبان فرا گیرد، (مشکوۃ الدینی، ۱۳۸۰، ص ۲۷۵).

چامسکی دلیل ذاتی بودن زبان را یکسان بودن روند تولید صدا در همه ی کودکان می داند که ترتیب خاصی دارد. به عنوان مثال همه ی کودکان در آغاز سخن گفتن ابتدا غان و غون می کنند، در یک سالگی اولین کلمت را یاد می گیرند و تا چهار و پنج سالگی بر نکات دستوری و قواعد زبان تسلط می یابند. از دیدگاه وی زبان دارای دو



حامیان این شماره از ماهنامه جلا (نیاز اندیشه روز)
 پایگاه اطلاع رسانی فکر ورزی به آدرس Fekrvarzi.ir
 و کارگاه تجربی برنامه ریزی فرهنگی می باشند.
 با تشکر از همکاری پایگاه اطلاع رسانی کافه نارنگی @Cafe.narengi



@fekrvarzi

@fardroo

می توانید ما را در اینستاگرام دنبال نمایید

Culture and Art Relationships

Morality and Deconstruction

Hossein Afzalian



Without wanting to give a variety of definitions of culture and art, it is necessary to first give a brief description of them and then to describe their functions and two-way interaction. For human society, the word culture has a long history which shows its importance in these societies. Most societies have examined culture from social, religious, and even economic perspectives and found that culture has affected all aspects of human life. It is with this understanding that it can be seen that culture, like air is present everywhere in human life and consciously and subconsciously influences on how to think, decisions, communications and all their actions and behaviors.

And when they get tired of everything and go to the brink of confusion and even madness. They stare at the camera / the viewer to show that they are in a critical situation together. In fact, common roots and pains and as a result common situations!... and all this is formed in the complex layers of color, form and texture so that it does not go astray and does not suffer from the delusion of chanting ... as someone who has lived with the unhappiness of many years, learned from him, He has gained common discoveries and intuitions with him, and has witnessed his growth, backwardness, new connections, other paths, all and sundry. I can boldly say that what distinguishes the rare works from many painters today is the originality of his works. What original painters had before him, such as Marco Gregorian, Jalil Ziapour, etc., he found a way and continued, which was the product of his personal experiences. But since he was not a showman, and pretended to be flattered that is why he was less seen... Of course, this is one of our diseases today and those who shout are more likely to be seen even though their work is low and copied ... Of course Nader Afshari's work should be known more because he is one of the enduring painters has been working artistically, living artistically and dealing with the strange world around him artistically for years ... It seems that this is the custom of today's world of thoughtlessness, when life shows it faces clearly we step aside and meditate on the universe as soon as we realize where we stand: and perhaps that is why most true and genuine artists are known after their death. If you are a woman or a man sitting next to a woman who is silent or with her eyes closed or her lips closed, be careful that where you are sitting, you may be in front of our painter's camera to immortalize your photo forever...





“A female centered world” takes a look at the works of Nader Afshari,

By Nasser Pooyesh

The mother, Forough Farrokhzad, and the ethereal woman and Anahita ... these all are one, a fused combination that is manifested in the form of a woman. Sometimes, together with the witnesses and those who are going to sit together in these souvenir photos of our time and show us the old sorrow and grief of the wounded who are now looking at their clothes, their painful bodies in the forms and textures of their hair on their body and their eyes!... Eyes look at the astonishment of a child who is constantly rediscovering the world, and sometimes this astonishment is something outside the painting that we do not see, and sometimes stare into our eyes and ask us to be martyred

... Sometimes the woman in our painting has an eye band on her eyes so she may not see again! It doesn't matter if she blindfolded herself or was forced to do so ... The important thing is that the female artist sees her sign with a blindfold ... Now everything is ready for a souvenir photo: Nader Afshari's paintings.

His paintings, apart from texture, and composition which are the originality and result of his own personal experiences is a painful writing not annoying, sloganeering and sentimentalist of our time, which is a kind of artistic biography of the artist. Man lies and comes from a place that is ancient... a kind of psychoanalytic view of the artist himself and finding what we have all been involved in creating it. There are always things in common that play the same role within all of us, although their objective manifestations are different ... that's why the viewer in front of these paintings finds something in common that he is familiar with, even though he has not seen or known that character ...

The important thing is that he feels close and sometimes identical with these characters, who are all sitting in front of the painter's camera to immortalize his painting in front of the camera forever. That's why the subject of time becomes one of the most important components of his work: a kind of retrospective to immortalize the present. Nader Afshari's works are divided into two parts: portraits and figures and abstract works.

His abstract paintings are always formed in complex layers of color, texture and shape, and are very versatile, and happen to be very popular among collectors and buyers of art works. But his portraits and figures actually shape the painter's worldview. The worldview, which its roots is undoubtedly known but over time has made strange connections which is interpreted as the painter's worldview: In his female-centered world men only look, albeit aggressively and destroying the world, but their behavior is inspired and influenced by women. In his works, it is the women who talk even if they only look, they are the women who lead the way, even if they have blindfolds...

Social networks, the phenomenon of sharing and the cultural crisis

Parasto Keshavarz



Parasto Keshavarz is a PhD student in Art Research with a focus on “image study” in cyberspace, especially the social networking on Instagram. She is a graduate of Arts in Tehran University. From the very beginning, she was interested in studying the image and related actions in different contexts. Her research and study is currently in the process of circulating and perceiving images in cyberspace and the visual culture produced following the process. She has also been studying and researching the new field of visual culture for two years at the University of Autonomia in Barcelona. Her other academic records include teaching years in the country's universities and educational centers in various fields of art, especially photography, photography and related software. Her research resources are now taught at many art educational centers. Her other activities include consulting services and advertising design in home appliance factories. How are picture books understood in cyberspace? What is visual culture? And being on Instagram is the result of her studies, which will soon be available to interested audiences in the fields of image, culture, psychology and sociology.

Now that we are living in a time when the people of the society are equipped with digital tools with the ability to interact with the video and follow the communication, interaction, conversation and business in this way, there is no escape but accepting the fact that the Iranian society is transitioning to culture. It is necessary to recognize the positive and challenging points of this cultural model. It is no secret that this trend has brought the scientific level closer and increased the literacy of technology to global standards, which alone is a great advantage.

However, we must also accept the fact that due to the immaturity of society and the lack of awareness and knowledge, we have also experienced chaos, moral vulgarity and anonymity. It is obvious that each new cultural Stream brings two positive and negative approaches together that must be minimized with proper cultural management and new opportunities must be provided by emphasizing the effective points.

If social media diminishes and weakens the boundaries of pre-determined boundaries of sustainable patterns of communication principles, cultural and social institutions and organizations, then theories, methods, topics, and areas of research are expected to be more pervasive. In order to address the developments, they must have a clear cultural complex

and the destruction that has taken place in it.

It seems that in order to study virtual social networks and their content, it is not possible to use only the limitations of a particular field and its practical methods, but also to use collective, multidisciplinary facilities and research, and strategies with flexibility.

It is obvious that getting help from different fields of study, emphasizing the visual nature of the digital age, not only leads to a better understanding and performance of everyday social video interactions and products being distributed in a cultural environment, but also raises awareness of the nature of communication. Visuals and the technology used to create them. Although social media has the potential to analyze and research video, the activities of ordinary people in producing photos, videos and sharing them on major social networks such as Facebook and Instagram are still considered transient and insignificant. This is actually a big negligence. Because ignoring these activities and daily products denies its importance and important role in social relations. What is clear is that the most important positive feature of this situation right now is sharing and repeatability, important factors that can be used in this field due to the tendency of the society to this new trend in different fields such as advertising and education.

Jala Monthly :: the need of idea of the day

Noting and transmitting valuable experiences and creating opportunities for thinking, empathy and keeping pace with the younger generation.

my opinion, this is a thousand times more important than writing. If you want to be a goof writer so read as many books as you can. The more you read, the more your subconscious becomes acquainted with literature. When you read the great works of the world's great writers, your subconscious mind learns to write like that. You come to your senses and see that your pen has taken on the color and smell of the same greats in the form of point of view. I think we can have as many writers as there are people on earth, in other words every human being has a story to tell, but it is not easy at all, and it has a lot of difficulties that requires a lot of interest and a lot of perseverance.

- **So do you mean there is no need to any training to become a writer?**

Of course the literacy is needed (laughs again).

I don't want to question the person or the educational activity with these words. But in my opinion teaching writing has two major drawbacks. I am often confronted with these ads, which as a guaranteed teaching of writing and I am very surprised. After all, how are you going to teach a writer who hasn't read ten volumes of a book in his entire life? What more do you want to teach him? I remember seeing it once in an advertisement that said, "Creativity training and character creation." Believe me, these are not very instructive. It depends on the interest of the party and his perseverance. Unfortunately, in many cases, teaching writing is meant to teach the same methods as classical writers such as Chekhov, but today we are faced with new topics in writing and today writing has changed completely

- **What is the biggest barrier for a person to write?**

The same person. The point is, to be a good writer you have to have the courage to express a lot of emotion and the unspoken, and not be afraid to judge people and crit-

ics. This may seem simple when I say now, but give it a try and see how hard it is to write down your true feelings and thoughts and let people read them. It's like trying to expose a part of your soul to others. This is a very difficult task. That's why the biggest barrier to any human being to write is that we're basically censoring ourselves. This shows the proverb that says people keep their faces red with a slap. The author must show everything. Try it, it's not easy.

- **Do you have a virtual writing training class?**

No, I don't have any writing training classes.

But I saw on your Instagram page that you had a call?

Yes, you have seen the call for courses at the Mirhadi School, and I will not teach you to become a writer there but I have explained the reasons for that and I will help to keep your pen high.

- **What is going on in Mirhadi's school?**

Interaction will help anyone who is interested in Mirhadi's home school to write in a very serious way. After completing a questionnaire, each student enters the course and will be asked to write a story from the beginning, and then with taking consider the interests of the same student in the questionnaire, he will be helped to rewrite the same story many times. Slowly, along with various ways of interacting and, as it said the dialectic of the individual grows his own pen. At the end of the course, the student realizes his pen and if he succeeds in his pen, his stories and writings will be published in the relevant apps, and will be cooperating with us in creating.

- **How can those who are interested in using these courses?**

Anyone who thinks they want to write can go to Mirhadi's Instagram page to participate in these courses and register directly on the page.

- Is writing an innate or acquired talent?

No, from my point of view nothing is inherent, and everything should be learned, but as for writing it is safe to say that essence and genes have no effect. What plays a more important role in this is: first interest, practice, perseverance, and perseverance in the second stage.

- Since when did you realize that you can write?

God willing, this was not a sudden event. I think the first spark of this happened in the fifth grade when my essay got so much attention from the teacher and my mother was asked to go to school to read my essay. At the same time my teacher published this essay in "Zane Rooz" magazine. But I didn't pay attention to the adults' encouragement to continue writing, so I hide my writing. In high school, meeting someone who wrote something like myself secretly gave me the courage to tell my fantasy stories, of course only to a few friends. Before that, I used to tell improvised stories to friends in middle school at, stories that were never written.

- In your opinion, what was the most important thing that made you write better stories?

(Laughter) Listen to the story. My grandmother lived with my family and knew very sweet stories from Azerbaijani legends, she had told me about them, and I was always as eager to hear them. Nothing was more interesting to me than hearing a story. At the age of 6 or maybe less, I heard a stories from my grandmother and my uncle. There were so many fantasy stories that made me wonder when my uncle told me about them. It was especially interesting because his stories were all improvised compositions in which I was the hero of the stories and you can't imagine what I did not do in the stories.

- What is the best way to become a writer?

Just listening to the story. When you hear a lot, you subconsciously learn to speak better. In

Mirhadi School

Mirhadi Seyed Mousavi



Jala Monthly :: the need of idea of the day

Noting and transmitting valuable experiences and creating opportunities for thinking, empathy and keeping pace with the younger generation.

If math is underlying all this, what else in my life is being affected by the larger social order?

Your Body and Cities Have Predictable Mathematical Patterns

Systemic efficiency also drives other mathematical laws that govern how our lives look. Another example is the $\frac{3}{4}$ scaling law that shows up everywhere in the world as pointed out by Geoffrey West in his 2017 book *Scale*. The cells and energy systems of living things scale up in predictable patterns. A mammal that is 200% the size of another will only consume 150% of the energy. That's because our cells and capillaries have evolved to be the most efficient fractal network transport system for conveying energy and nutrients to a 3D body. Those same underlying mechanisms drive the math of when you'll die and why you stop growing taller. This biological fractal network is very similar to the fractal network of a city that has evolved to provide energy and transportation to keep the city alive. The empirically measured numbers for cities are $17/20$ scaling, still pretty remarkable energy gains for the city based on its network effect, and still consistent across nearly all cities.

It's remarkable to think that city planners could actively try to violate the $17/20$ scaling rule for cities, and the network would actively work against them in unseen ways to pull the city back to $17/20$.



Given the power of network forces on your life, they should be the primary consideration when making decisions at these crossroads. Although it may feel like a complex decision in the moment, they become simplified when seen primarily through the lens of joining and forming new networks and changing the network topology of your life. The world seems chaotic. But it's not. Underlying all this apparent complexity is some wonderfully simple math. Follow the math to your destination. Understanding the primacy of networks will give you a superpower to see what others do not and navigate life's big decisions more effectively.

Seeing the Math at Work in Your Life

Math underlies elements of the social sphere in ways we don't always see. In spooky ways. Here are a few examples of how math drives the large and small scale social orders we experience every day. After that, we'll get to how the network force should guide your decision making in the 7 crossroads of your life.

Zipf's Law and You

Did you know the frequency of the words you use are determined by an underlying mathematical pattern?

What's stranger is that same mathematical pattern seems to determine the sizes of cities within a country, income distributions of people within an economy, income distribution among companies, how much traffic goes to different websites on the Internet, how often last names are used in a society, the number of phone calls people receive, the number of people who die in wars.

This mathematical pattern is a power law known as Zipf's Law. It was first noticed as a principle of language. About 100 years ago, physicists and linguists discovered that the second most commonly used word in English is used one half as much as the most used word. The third most used word is used one third as much as the most used word, so forth down through all the words in a given language. This law turns out to hold not just in languages, but in many other cases. The world looks complex or chaotic on the surface, particularly in social matters and perhaps your own life, but underlying what we see are simple rules of math. The underlying mechanism for Zipf's law is not yet agreed on but the main hypothesis is that it's an outgrowth of the Principle of Least Effort. In short, systems that survive and operate at steady state optimize for efficiency. When they do, things tend to look like Zipf distributions.

Related to your life, an even stranger implication of Zipf's Law is that unconscious network forces will act on anyone or any company that gets to be an outlier in one or more of these distributions. Bringing you back in line — or bringing another person or company back in line to make room for your new numbers — will happen without any conscious or intentional force at play. This is a bit spooky. It means that the number of inhabitants of NYC constrains and influences the number of inhabitants of LA, Seattle, Chattanooga and all American cities in some unseen way because they are all part of the network of US cities. Even though we are each making what feel like independent decisions about where to live, it seems that we are part of this network unconsciously influencing people to keep American cities on the Zipf distribution line. I am one of those people being pushed around. And so are you.

That also implies that my income is somehow influenced by other incomes that surround me as my income fits into the Zipf Law curve. And my country's GDP is influenced by other countries' GDPs.

We try to include a part of the article "Your Life is Driven by Network Effects, Revealing the Unseen Forces That Guide Your Life, by James Currier" for the study of those who are interested in each number of magazine.

You can read the first part of this article below.

Your Life is Driven by Network Effects, Revealing the Unseen Forces That Guide Your Life

part 1

By James Currier (@JamesCurrier).

James is a Managing Partner at NFX, a seed-stage venture firm headquartered in San Francisco.

What city you live in. Who you date or marry. Which job you choose. What clothes you wear. We all think we make these choices ourselves. It certainly feels like we're in full control. But it turns out that our choices — both in our startups and in our lives — are more constrained than we think. The unseen hand in them all is the networks that surround us and the powerful math they exert on us. Working with network effects in our 100+ companies makes it impossible not to notice how the same mechanisms and math that create near-destiny for companies also create near-destiny for us as individuals. It's mind-blowing once you see it. These constraints are highly determinative of how your life will turn out, guiding us inexorably down one path or another in ways that are both quite predictable. Yet these forces are typically unnoticed. This article outlines how we see network effects impacting nearly every aspect of your life. With that lens, it lays out a perspective on how to make the 7 most important decisions of your life. It will hopefully help you make decisions that are more true to the kind of life you want to lead.

Network Force: The Unseen Hand

Adam Smith published *The Wealth of Nations* in 1776. In it, he envisioned markets with thousands of individuals pursuing their own independent self-interest as creating an "invisible hand" that unintentionally promoted the good of society. This "free-market model" allowed him to point out the math and mechanisms behind the emergence of large-scale social order.

Here we want to do the reverse — to use a "network model" to characterize the large scale human social orders and explain how they impact each of us with an often unseen hand. In short, the networks of human connections in your life create a force that guides you down a path not always fully of your intention, through the mechanism of 100s of small interactions. Further, this "network force" compounds over time. The longer your relationships, cliques, and communities persist, the more they shape your destiny. Sociologists regard the evolution of our lives as resulting from a combination of our own choices and preference and the force of our surrounding social network structure. Observing our own lives, and watching as 100s of founders move through their own journeys, we would go even further in the belief that it's network forces that influence the majority of how our lives turn out. And 90% of those network forces are established in just 7 crossroads or pivotal life events.

Editor's Note

We need to understand the methods and techniques of building the coming age and we need the tricks for the near future

Cultural, social and economic changes and developments have had a wide shadow on human life from the distant past. If what is being said today is that the transformations of this time period are faster, more unusual, and more fundamental than ever.

Under these circumstances, the management of communities and organizations has become more complex for managers and living for the general public has become more difficult.

Confusion in markets and businesses, challenges of globalization and the spread of infectious diseases and unlimited presence of new media and social networks continue in the age of information and communication.

Terms such as changing patterns, changing living conditions, re-engineering, revitalization, saving the earth, loss of its sources and examples are heard more than ever. Beyond all these and analyzes and words the sentence that shines is that "to achieve the future we all, organizations, companies and governments have to "Define and redefine ourselves again and efficiently."

To build the future, we need to think, plan and recognize the capabilities and techniques of prediction. Without doubt with all these countless challenges and opportunities that has happened we will need more skills. The world is in a flexible and wide network centralized organizations, heavy, slow and ineffective structures, it has made management difficult. We have to study and gain more knowledge, update information and abilities, predict events, design flexible programs and pay more attention to values and cultural changes we need. Jala Monthly Magazine - The Need for Thought of the Day is an opportunity to share views and create opportunities for empathy and recognize the steps of cooperation and benefit from experiences and transfer it to others.

Ask ourselves, where are we? Where are we going? What steps should be taken? What abilities and skills do we need? What are impractical dreams and extravagances and expectations? How will be the future transformations? What can be done to improve efficiency and performance? How to increase the power of initiative and collective creativity? How to maintain and strengthen important values that contribute to social stability and trust?

Thinking about cultural, social, and economic problems and thinking about individual and collective goals is a mental skill that it can help and guide us in solving future challenges.



IN THE NAME OF GOD



Jala Monthly the need of idea of the day

A Cultural Monthly Journal,

**Noting and transmitting valuable experiences and creating opportunities
for thinking, empathy and keeping pace with the younger generation.**

- **Chief Manager:** Shahrzad Toliyat
- **Chief Editor:** Mohsen Fardoo
- In collaboration with the Writers' Group - Expert Group of the Future Research Institute.
- **Executive Affairs:** Maryam Aladdin
- **Service Secretary:** Sara Fardroo
- **Design and layout:** Mahboubeh Barahimian
- **Information:** Mohammad Reza Piri- Hosein ghadami

Those interested can submit their content, views and cultural and artistic works for
Dear fans and English speakers, we ask you to send us your selected content and
publication by e-mail to: Fardroo@outlook.com in order to enrich the content of this
section and help in spreading the culture....

Website address: fekrvarzi.ir

در این شماره می توانید این مطالب را مطالعه نمایید:

- غلبه بر پیشداوری ها یا تصورات قالبی
- چرا بد تصمیم می گیریم
- چگونه بهترین کار انجام می شود؟
- شش قانون برای ساده سازی کارهای پیچیده
- مسئله شناسی
- آتش اشتیاق را در نهاد دیگران برانگیزید
- مهارت شماره یک
- اثر شروع تازه
- فرمول چهاربخشی ارائه بازخورد موثر
- حرفه جدید
- چگونه هدف مان را پیدا کنیم ؟
- تاثیر شبکه ها بر زندگی شما
- سهم ذهنی اطلاعات ناخواسته
- رفتارهای فرهنگی در شرایط تحریم اقتصادی
- عدم سرمایه گذاری در بخش فرهنگ
- آیا موفقیت همیشه بدست می آید؟
- عدالت در کسب و کار چه تأثیراتی دارد؟
- گفتگو با استاد مسیح افقه
- گفتگو با کارگردان ۴۲۰ اثر تلویزیونی
- یادداشتی درباره سریال هم گناه
- معلم جایگزین
- آرام سازی ذهن و جسم برای کودکان و نوجوانان
- مرکز خدمات روانشناسی و مشاوره آگابه
- ماتریس اخلاقی کار